

اخلاق ۲۱

فصلنامه‌ی تخصصی دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه‌ی اصفهان

پاییز ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

مدیر مسؤول: حبیب‌رضا ارزانی

سردبیر: مجید مهدوی

هیأت تحریریه: حجت‌الاسلام والملمین باقر فخار،

حجت‌الاسلام والملمین دکتر حبیب‌رضا ارزانی،

حجت‌الاسلام والملمین مجید هادی‌زاده،

دکتر علی بورونی

حجت‌الاسلام والملمین مجید مهدوی

مدیر اجرایی: سید محمدجواد فاضلیان

ویراستار: فریبرز راهدان منفرد

طراح جلد: اسماعیل مصباح

ناظر چاپ: سید محسن موسوی

■ خلاق هر سه ماه یکبار در حوزه‌ی اخلاق منتشر می‌شود. ■ مقالاتی که پیشتر منتشر شده باشد، پذیرفته نخواهد شد. ■ ارسال مقالات ترجمه شده، باید همراه با متن اصلی باشد. ■ مقالات فرستاده شده مسترد نخواهد شد. ■ ارسال چکیمه‌ی مقاله (حداکثر در ۲۰۰ کلمه) و نیز واژگان کلیدی (حداکثر در ۱۰ کلمه) الزامی است. ■ ذکر کامل منابع و مأخذ و رعایت شیوه‌ی ارجاع‌دهی اخلاق الزامی است. ■ آرا و انتظار نویسنده‌گان لزوماً بیانگر رأی و نظر اخلاق نیست. ■ اخلاق در گزینش و ویرایش مقالات آزاد است. ■ استفاده از مطالب اخلاق با ذکر مأخذ مجاز است.

نشانی: اصفهان، خیابان حافظ، چهار راه کرمانی، دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

صندوق پستی ۵۸۱۳۹ / ۱۸۶ تلفن: ۰۳۱۱-۲۲۰۸۰۰۵ - ۰۳۱۱ - ۲۲۵۲۰۶

«فهرست»

سخن مجله / سردبیر	۳
گزیده‌ای از فرمایشات مقام معظم رهبری در سفر به قم	۷
محورهای مورد تأکید رهبری در سفر به قم در گفتگو با رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان	۲۷
کمالات ملکوتی در سیره و اندیشه‌ی امام خمینی ^{رهبر} / غلامرضا گلی‌زواره	۳۳
اخلاق سیاسی در نگاه نقلین؛ نقش نخبگان دینی و سیاسی در ایجاد بصیرت دینی / مراد شهگلی	۵۵
درآمدی بر شناخت مفاهیم اخلاق سیاسی فتنه در بیان امام علی / سید محمد صادق حسینی سرشت	۹۳
جوان فهم بودن آثار استادان حوزه در زمینه‌ی اخلاق / ابوالقاسم شهباز	۱۳۳
نگاهی اجمالی بر «آداب المتعلّمين»‌ها و جایگاه آن در نظام اخلاقی حوزه / حمید عطایی نظری	۱۵۹
سیر اخلاق در جنبش‌های نوپدید دینی / وهاب مشهدیان عطاش	۱۹۳
«معنویت» و «ولایت» / حجت‌الاسلام و المسلمین باقر فخار	۲۲۳

سخن مجله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد والشَّاءُ للّٰهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ، مَالِكِ الْمُلْكِ، مَدِيرِ الْفَلَكِ، مَحْوِلِ الْحَوْلِ، وَ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَئِبِيَّاءِ وَرُسُلِهِ، وَمُبَشِّرٌ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ، وَ
مِنْذُرٌ بِسُخْطَهِ وَنَقْمَتِهِ، سِيمَا خَانِقَهُمْ زَمَانًاً، وَأَفْضَلَهُمْ رَتْبَةً، وَأَكْمَلَهُمْ
مَقَامًاً، مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْكَرَامِ، الَّذِينَ اذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَ
طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًاً، وَاللّٰعْنَةُ الْأَبْدِيَّةُ عَلَى مُخَالَفِيهِمْ وَمَعَانِدِيهِمْ وَغَاصِبِيْ حَقُوقِهِمْ.

بر هیچ اندیشمند آگاه و منصفی پوشیده نیست که قم از گذشته‌ی
ایام تا کنون بستر متفکران ژرف اندیش در عرصه‌های علوم عقلی و
نقلی و خاستگاه دانش بی انتهاء عترت طاهره بوده است تا آنجا که قم
را «مجمع انصار القائم ﷺ» و یا «مأوى للفاطميين» نام نهادند. قم شهری
است با قدامت پنج هزار ساله که به نقل گرشمین، محدوده‌ی کنونی قم
جزء دومین دسته سکونت گاه‌های پیش از آریایی فلات ایران بوده
است. حمد اللّٰهِ مسْتَوْفِی در نزهَةِ الْقَلُوبِ به شرح وبسط جایگاه این شهر
پرداخته که این مقال را گنجایش تفصیل آن نیست؛ تنها، اشاره به این
سخن مقام معظم رهبری بسنده است که: «قم قلب فعال و متحرکی است
که می‌تواند و می‌باید خون معرفت، بصیرت، بیداری و آگاهی را در
سر تاسر پیکر امت اسلامی پمپاژ کند.»

با این اوصاف، قم در دو دوران رکود و رونق، بارها دستخوش تحولاتی بوده است؛ زمانی با روی کار آمدن آل بویه و درایت وزیر عالم و دانشمندش، صاحب بن عباد، قم رونقی خاص یافت و زمانی با حمله‌ی وحشیانه‌ی مغولان و تیمور گورکانی رکودی ظالمانه به خود دید. دیگر بار در عهد صفویه و سلطنتی روحانیون آگاه و زیرکی چونان شیخ بهایی و علامه‌ی مجلسی قوتی دوباره گرفت؛ لیکن پس از آن، با تحولات داخلی و خارجی، به ویژه دوران تاریک پهلوی اوّل، چهره‌ی این شهر دگرگون گشت و علم و دانش و گوهر ناب علوم اهلیت علیهم السلام به حاشیه رانده شد، تا آن‌که به برکت حضور حضرت آیة‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی علیه السلام و برجستگان تقوا و دانش، دیگر بار، رشدی تازه یافت، و در تداوم آن، با قیام مجاهد بزرگ، حضرت امام خمینی علیه السلام، قم به کانون حساس جهان اسلام تبدیل شد. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، این شهر، جایگاه ویژه‌تری یافت و حقیقتاً به قلب فعال و متحرک این نظام نو بنیاد بدل شد. این فراز و فرودها، کم و بیش، بر حوزه‌های علمیه‌ی سایر مناطق ایران و حتی جهان اسلام نیز به نسبت تأثیر گذاشت.

اینک اما دوره‌ی بازیابی شکوه و عظمت این دیار پر برکت و حوزه‌ی مقدسه‌ی آن، وبالطبع، سایر حوزه‌های علمیه‌ی شیعی است. به فرموده‌ی رهبر حکیم و دور اندیش انقلاب، «حوزه‌های علمیه‌ی اینک به مرحله‌ای از عزّت و شکوه رسیده‌اند که در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود به قدر امروز مورد توجه افکار جهانی و انتظار جهانی قرار نداشته‌اند و به قدر امروز مؤثر در سر نوشت جهانی و بین المللی نبوده‌اند.»

با این وجود، همچنان در مسیر رشد تکاملی حوزه‌های علمیه چالش‌هایی وجود دارد که رفع آنها در ظهور و بروز بیش از پیش ظرفیت‌های غنی و نهفته‌ی آن بسیار نافع و سودمند است. بر همین پایه،

لازم است که اربابان عقوب کامله و صاحبان فنون عالیه به بررسی این چالش‌ها پرداخته و راه کارهای مناسب برای بروز رفت از آنها را بیابند، که بی تردید، افاضات حکیمانه‌ی رهبر فرزانه‌ی انقلاب و تحلیل‌های ژرف و عمیق ایشان از وضعیت موجود و چشم‌انداز آینده‌ی حوزه‌ی پربرکت و مقدس قم می‌تواند همچون چراغی روشن فرا راه مدیران و متولیان و فضلا و طلاب آن قرار گیرد و در خیزش دوباره‌ی آن و به ویژه در مسیر ترویج و نشر معارف بلند اهل‌الیت علیهم السلام در جهان امروز و پاسخ‌گویی مناسب به نیاز روز افزون طالبان حقیقت راه‌گشا باشد.

از جمله نکاتی که در سفر چند روزه‌ی مقام معظم رهبری به قم به عنوان حساس‌ترین مطالب مورد توجه معظم له قرار داشت عبارتند از:

۱- طمع و رزی دشمنان انقلاب به قم و ضرورت غافل نشدن از دشمنان و اهمیت بصیرت؛

۲- مسؤولیت تبلیغی جوانان در برابر جنگ نرم و غبار پراکنی در فضای سیاسی کشور و ظهور فتنه‌ها؛

۳- مغالطه‌ی روحانیت منزوى و محترم و حکومت آخوندی و آخوند حکومتی؛

۴- آزاداندیشی و نفی تحجّر در میدان علم و پایبندی به لوازم علم محوری و استمرار شیوه‌های استنباط و اجتهاد قطعی و یقینی؛

۵- نیاز به مدیریت تحول و عدم عدول از شیوه‌های سنتی کار آمد حوزه و لزوم آگاهی حوزه‌ی از مکاتب گوناگون و پرهیز از انفعال؛

۶- نظام اخلاقی حوزه و اهمیت فلسفه و تفسیر در حوزه و

فصلنامه‌ی اخلاق، به همین مناسبت، ضمن پاسداشت حضور پر خیر و برکت رهبر عظیم الشأن و فرزانه‌ی انقلاب اسلامی و سکاندار حکومت ولوی و علوی، حضرت آیة‌الله العظمی خامنه‌ای «دام عزه الوارف» در قم و در بین روحانیون و طلاب و علماء و دانشمندان معقول و

منقول، در شماره‌ی پیش رو، به بررسی و تحلیل گوشاه‌ای از فرمایشات معظّم له پرداخته است. متناسب با زمینه‌ی تخصصی فصلنامه، یعنی اخلاق، سعی بر آن است که آن قسمت از بیانات حکیمانه‌ی رهبر بزرگوار که صبغه‌ی اخلاقی داشته و یا با مباحث اخلاقی همسو بوده انتخاب و بررسی و تفسیر گردد.

باشد که این ناچیز مورد قبول حضرت احادیث قرار گرفته و بر اهل بینش و صاحبان عرصه‌ی پژوهش مفید افتاد.

سردبیر

گزیده‌ای از فرمایشات مقام معظم رهبری در سفر به قم

مرکزیت قم از گذشته تا کنون

«قم قلب فعال و متحرّکی است که می‌تواند و می‌باید خون معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی را در سرتاسر پیکر امت اسلامی پمپاژ کند ... اوّلین ... کتاب‌های اساسی مورد اعتماد و آنکای فقیهان و عالمان و محدّثان ... در این پایگاه معرفتی به وجود آمد و تولید شد ... در دنیا کمتر شهری سراغ داریم، شاید هم سراغ نداریم که این تعداد عظیم ... شب و روز مجاهدت معنوی و علمی و فرهنگی کنند. این حوزه‌ی امروز قم است، با این موقعیت ممتاز جهانی ... بزرگانی از قبیل شیخ کلینی و شیخ صدق و دیگران بهره‌مندان از این چشم‌های فیض بوده‌اند، که آثار آن‌ها نگه‌دارنده‌ی معارف اهل‌بیت علیهم السلام در طول قرن‌های متماضی بوده است.



حوزه‌های علمیه ... در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود، به‌قدر امروز موردن توجه افکار جهانی و انظار جهانی قرار نداشته‌اند، به‌قدر امروز ... مؤثر در سرنوشت جهانی و بین‌المللی نبودند. حوزه‌ی قم هرگز به‌قدر امروز دوست و دشمن نداشته است ... امروز حوزه‌ی علمیه‌ی قم ... چنین موقعیت حساسی را داراست.»

طعم و رزی دشمنان انقلاب به قم

«از سال‌های آخر دهه اول انقلاب به بعد، دشمنان انقلاب و جبهه‌ی دشمن با استفاده از کارشناس‌های ایرانی یک سیاستی را طراحی کردند ... و آن سیاست این بود که از قم آنتی‌تزلزله درست کنند؛ همان‌طور که انقلاب از قم جوشید، یک ضدانقلاب هم از قم به وجود یاورند ... هر عزم و اراده‌ای در این‌جاست، هر حرکت و جهت‌گیری‌ای در این‌جاست، در واقع، در سرتاسر کشور یک امتدادی دارد ... لذا سعی کردند در قم زمینه‌ی فتنه را فراهم کنند ... اگر قمی‌ها غافل بودند، اگر جوان‌های قم از تحلیل عاجز بودند، اگر آن هوشمندی لازم را نمی‌داشتند، مشکلات بیش از این‌ها می‌شد.»

ضرورت غافل نشدن از دشمنان

«نمی‌شود قبول کرد که جبهه‌ی دشمنان اسلام و انقلاب که به‌شدت از ناحیه‌ی بیداری اسلامی تهدید می‌شوند، برنامه‌ریزی بلندمدت نداشته باشند؛ این را هیچ کس نمی‌تواند باور کند، مگر خیلی ساده‌لوح باشیم ... آن‌ها مأیوس نمی‌شوند که بیتند حالا امروز شکست خوردنند، دست بردارند؛ نه، طراحی می‌کنند برای ده سال دیگر، پیست سال دیگر، چهل سال دیگر. باید آماده باشید. ما باید برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشیم ... مراکز فکر، کانون‌های فکر، مراکز سیاسی و فرهنگی دنبال این حرف‌ها هستند و این کارها را باید بکنند ... یک زمینه‌ی اساسی برای برنامه‌ریزی‌های بلندمدت هست ... و آن، مسأله‌ی بصیرت یافتن است.»



اهمیّت بصیرت

«بصیرت، نورافکن است؛ بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. توی یک بیابان، انسان اگر بدون قطب‌نما حرکت کند، ممکن است تصادفاً به یک جایی هم برسد، لیکن احتمالش ضعیف است؛ احتمال بیشتری وجود

دارد که از سرگردانی و حیرت، دچار مشکلات و تعب‌های زیادی شود.
قطب‌نما لازم است؛ به خصوص وقتی دشمن جلوی انسان هست. اگر
قطب‌نما نبود، یک وقت شما می‌بینید بی‌سازوبرگ در محاصره‌ی دشمن
قرار گرفته‌اید؛ آنوقت دیگر کاری از دست شما برنمی‌آید ... بصیرت،
روشن‌گر است ... راه را به ما نشان می‌دهد.»

بصیرت شرط‌کافی موفقیت نیست

«برای موفقیت کامل، بصیرت شرط لازم است، اما شرط کافی نیست
... علت تامه‌ی موفقیت نیست. برای موفقیت، شرایط دیگری هم لازم
است ... اما بصیرت شرط لازم است. اگر همه‌ی آن چیزهای دیگر باشد،
بصیرت نباشد، رسیدن به هدف و موفقیت، بسیار دشوار خواهد بود

گاهی بصیرت هم وجود دارد، اما در عین حال، خطأ و اشتباه ادامه
پیدا می‌کند ... در اینجا عواملی وجود دارد؛ یکی اش مسئله‌ی نبود عزم
و اراده است؛ بعضی‌ها حقایقی را می‌دانند، اما برای اقدام تصمیم
نمی‌گیرند ... برای ایستادن در موضع حق و دفاع از حق تصمیم
نمی‌گیرند. البته این تصمیم نگرفتن هم علی دارد؛ گاهی عافیت‌طلبی
است، گاهی تنزه‌طلبی است، گاهی هوای نفس است، گاهی شهوات
است، گاهی ملاحظه‌ی منافع شخصی خود است، گاهی لجاجت است
... عامل اصلی این‌ها هم غفلت از ذکر پروردگار، غفلت از وظیفه،
غفلت از مرگ، غفلت از قیامت است.»

سطوح بصیرت

«بصیرت را در دو سطح می‌توانیم تعریف کنیم؛ یک سطح، سطح
اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت است؛ انسان در انتخاب جهان‌بینی و فهم
اساسی مفاهیم توحیدی ... بصیرتی پیدا می‌کند ... با نگاه توحیدی،
هرگونه تلاش و مجهادتی در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه می‌رساند

... با این نگاه، در زندگی انسان دیگر یأس، نامیدی، سرخوردگی و افسردگی معنی ندارد ... فرمود: ﴿فُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِخْدَى الْحُسَنَيْنَ﴾^۱ یکی از دو بهترین در انتظار ماست ... این ... پایه‌ی اساسی بصیرت است ... بصیرت در حقیقت زمینه‌ی همه‌ی تلاش‌ها و مبارزات انسانی در جامعه است

در حوادث گوناگون هم ممکن است بصیرت و بی‌بصیرتی عارض انسان شود ... این بصیرتی که ... در کلمات امیرالمؤمنین علیهم السلام هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او می‌گذرد ... تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند ... "رحم اللہ امرء تفکر فاعتبر و اعتبر فأبصر"^۲؛ فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند؛ یعنی با تدبیر مسائل را بسنجد با این سنجش، بصیرت پیدا کند ... در جای دیگر می‌فرماید: "فَإِنَّمَا الْبَصِيرَ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ"^۳؛ بصیر آن کسی است که بشنود، گوش خود را بر صدای نبند؛ وقتی شنید، بیندیشد. هر شنیده‌ای را نمی‌شود به صرف شنیدن رد کرد یا قبول کرد؛ باید اندیشید.»

آفت بصیرت

«ایراد کار بسیاری از کسانی که در لغزش گاههای بی‌بصیرتی لغزیدند و سرنگون شدند، این است که نگاه نکردند و چشم خودشان را بر یک حقایق واضح بستند ... هیچ کس انسان را نمی‌بخشد اگر بلغزد، به خاطر این که زیر پایش را نگاه نکرده، ... آن‌ها (خوارج) نگاه نکردند ... اگر می‌خواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوی چشمشان بود ... کوتاهی

۱- توبه / ۵۲

۲- نهج البالاغه، خطبه‌ی ۱۰۲، ص ۱۴۸.

۳- نهج البالاغه، خطبه‌ی ۱۵۳، ص ۲۱۳.

کردند؛ این می‌شود بی‌ بصیرتی ... خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند که در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند... اما دنبال مقصّر می‌گشتند... بی‌ بصیرتی ناشی از بی‌دقّتی است ... ناشی از چشم بستن بر روی یک حقیقت واضح است.»

لوازم بصیرت

«مطالبه‌ی بصیرت، مطالبه‌ی یک امر دشوار و ناممکن نیست همین اندازه لازم دارد که انسان اسیر دام‌های گوناگون، از دوستی‌ها، دشمنی‌ها، هوای نفس‌ها و پیش‌داوری‌های گوناگون نشود. انسان همین‌قدر نگاه کند و تدبّر کند، می‌تواند واقعیّت را پیدا کند ... همه می‌توانند بصیرت پیدا کنند. البته بعضی نه به‌خاطر عناد، نه به‌خاطر بدخواهی، که گاهی غفلت می‌کنند ... لغزش‌ها ... رانمی‌شود گناه دانست؛ اما اگر چنان‌چه تداوم پیدا کند، این دیگر بی‌ بصیرتی است، این دیگر غیر قابل قبول است.»

مسئولیت تبلیغی جوانان

«امروز، کار عمده‌ی دشمن در جنگ نرم، غبارپراکنی در فضای سیاسی کشور است ... امروز قدرت ابرقدرت‌ها بیش از آن‌چه که در بمب هسته‌ای شان باشد، در ثروت‌های انشته‌ی در بانک‌هاشان باشد، در قدرت تبلیغاتی آن‌هاست ... با این شیوه‌های تبلیغی، با جنجال، با فرستادن انبوه حرف‌های خلاف واقع، سعی می‌کنند فضای جوامع را دگرگون کنند و تأثیر بگذارند ... امروز، وظیفه‌ی جوان‌های ما از این جهت سنگین است. نه فقط خودتان باید حقیقت را تشخیص دهید، بلکه باید فضا و محیط پیرامونی خودتان را هم با بصیرت کنید و برای آن‌ها هم قضايا را روشن کنید.»

ظهور فتنه‌ها هنگام آمیختگی حق و باطل

«باطل در مقابل انسان همیشه عریان ظاهر نمی‌شود تا انسان بشناسد که این باطل است؛ غالباً باطل با لباس حق یا با بخشی از حق وارد میدان می‌شود ... نمی‌گذارند صریح باطل و صریح باطل باشد؛ لذا مخاطبان دچار اشتباه می‌شوند؛ این را باید خیلی مراقبت کرد. امروز در تبلیغات جهانی، همه‌ی تکیه بر روی این است که حقایق را ... دگرگون جلوه دهند ... البته افرادی هم هستند که بعضی دانسته، بعضی ندانسته، در داخل، همان حرف‌ها را تکرار می‌کنند و همان‌ها را بازتاب می‌دهند... در قضایای فتنه هم همین جور. بعضی در این فتنه و در این جنجال وارد شدند، نفهمیدند اسم این براندازی است، نفهمیدند این همان فتنه است که امیرالمؤمنین فرمود: "فی فتن داستهم بأخلفها و وطئتهم بأظلافها و قامت على سنابكها"^۱؛ فتنه، خُرد و نابود می‌کند کسانی را که زیر دست و پای فتنه قرار بگیرند. آن‌ها نفهمیدند این فتنه است ... پس نمی‌شود همه را محکوم به یک حکم دانست؛ حکم معاند متفاوت است با حکم غافل؛ البته غافل را هم باید بیدار کرد.»

چهره‌های شاخص حق نیستند

«برخی اوقات، چهره‌های موجّه نیز مسیر را به اشتباه می‌روند؛ بنابراین، باید با بصیرت، حق و باطل را تشخیص داد و نه با چهره‌ها و اشخاص.»

۱- فتنه‌های مخاطب و پیشگیری

واقعیت دنیای غرب

«شما جوان‌ها ... باید بصیرت را محور کار خودتان قرار دهید ... به ظواهر دشمن فریب نخورید. مادّی گری، گرایش مادّی، تفکّر مادّی،

۱۲

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲، ص ۴۶.

تمدن مادی، دشمن بشریت و دشمن شماست. دنیای غرب از دو سه قرن قبل از این، به دانش برتر و فن آوری برتر دست یافت و ... تفکرات فلسفی اجتماعی گوناگونی پدید آمد - لیرالیسم مبتنی بر تفکر اوامانیستی، فکر دموکراسی و امثال این‌ها. هدف این‌ها ... این بود که بتوانند بشر را به آسایش، به آرامش و به رفاه برسانند؛ لیکن آن‌چه در واقع تحقق پیدا کرد، عکس این‌ها بود. بشر در سایه‌ی تفکر اوامانیستی و در جهت نظام‌های انسان‌گرانه فقط به انسانیت دست نیافت، به آسایش دست نیافت، بلکه بیشترین جنگ‌ها، بیشترین کشتارها، بدترین قساوت‌ها، زشت‌ترین رفتارهای انسان با انسان در این دوره به وجود آمد ... آمریکا از دهه‌ی چهل تا دهه‌ی نود - یعنی در ظرف پنجاه سال - هشتاد کودتای نظامی در دنیا راه انداخته! ... کسانی که به قله‌های ثروت و فن آوری و سلاح و ساخت تجهیزات و ... دست پیدا کردند ... آدم‌کشی برای آن‌ها عادی است ... هنرشنان، ادبیات‌شان نشان می‌دهد که در زندگی‌شان چه می‌گذرد ... در میان جوان‌هاشان، افسرده‌گی، یأس از زندگی و شوریدن بر آداب اجتماعی زندگی دیده می‌شود. نوع لباس پوشیدن‌ها و نوع آرایش کردن‌های این‌ها غالباً به خاطر این است که جوان از فضایی که بر او حاکم است، به سته آمده ... عامل همه‌ی این‌ها هم این است که این‌ها از دین، از معنویت، از خدا دور شده‌اند

شما امروز ... می‌خواهید با تفکر الهی دانش را مسخر کنید ... برای خیر مادی و معنوی بشر... این همان حرکتی است که نقطه‌ی مقابل حرکت دو سه قرنی غلط منحرفانه‌ی شروع شده‌ی از سوی غرب است.

این حرکت، حرکت مبارکی است و ادامه خواهد داشت.»

مغالطه‌ی روحانیت منزوی و محترم
«ممکن است بعضی بگویند اگر حوزه‌های علمیه وارد مسایل جهانی،

مسایل سیاسی، مسایل چالشی نمی‌شدند، این قدر دشمن نمی‌داشتند و محترم‌تر از امروز بودند؛ این مغالطه است ... هیچ مجموعه‌ی باارزشی به خاطر انزوا و کناره‌گیری و گوشنهنشینی و خنثی حرکت کردن، هرگز در افکار عمومی احترام‌برانگیز نبوده است ... احترام به مجتمع و نهادهای بی‌تفاوت ... یک احترام صوری ... و در عمق خود بی‌احترامی است؛ مثل احترام به اشیاء ... مثل احترام به تصاویر و تماثیل و صورت‌هاست ... گاهی این احترام، اهانت‌آمیز هم هست؛ همراه با تحقیر باطنی آن کسی است که تظاهر به احترام می‌کند. آن موجودی که زنده است، فعال است، منشأ اثر است، احترام بر می‌انگیزد؛ هم در دل دوستان خود، و هم حتی در دل دشمنان خود؛ دشمنی می‌کنند، اما او را تعظیم می‌کنند و برای او احترام قایلند.»

انزوای روحانیت به منزله‌ی حذف او از مناسبات است
«حاشیه‌نشین شدن حوزه‌ی علمیه ... به حذف شدن ... و فراموش شدن و منزوی شدن می‌انجامد. لذا روحانیت شیعه با کلیت خود ... همیشه در متن حوادث حضور داشته ... از یک نفوذ و عمقی در جامعه برخوردار است که هیچ مجموعه‌ی روحانی دیگری در عالم ... برخوردار نیست ... روحانیت سرباز دین است، خادم دین است، از خود منهای دین حیثیتی ندارد. اگر روحانیت از مسایل اساسی ... کناره می‌گرفت و در مقابل آن بی‌تفاوت می‌ماند، بدون تردید، دین آسیب می‌دید.»



برکات دشمنی دشمنان با روحانیت
«اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنی‌هاست، این دشمنی‌ها در یک جمع‌بندی نهایی مایه‌ی خیر است ... هرجا به مجموعه‌ی روحانیت

یا به دین یک خصوصیت ورزی و کین ورزی ای انجام گرفت، در مقابل، حرکتی سازنده از سوی بیداران و آگاهان انجام گرفت. نوشتن یک کتاب به وسیله‌ی یک نویسنده‌ی متعصب ضد شیعه، موجب به وجود آمدن چندین کتاب منبع بزرگ شیعی شد... اگر کتاب «سرار هزار ساله» از سوی یک فرد منحرف که ترکیبی از تفکرات سکولاریستی و گرایش‌های وهابی گردید داشت، منتشر نمی‌شد، امام بزرگوار ما نمی‌رفت ... «کشف الأسرار» را بنویسد؛ که در این کتاب، اهمیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه، نخستین جوانه‌های مشاهده می‌شود... اگر تحرّک گرایش‌های چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی بیست و اوایل دهه‌ی سی نمی‌بود، کتاب ماندگاری مثل «أصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمی‌شد... دشمنی‌ها فرصت آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم...».

غفلت روحانیت، تجربی دشمن را در پی دارد

«و من نام لم ینم عنه؟^۱ اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصم‌های که برای او پیش می‌آید، احساس مسؤولیت نکند... این موجب نمی‌شود که دشمن، دشمنی خود را متوقف کند؛ به عکس، هر وقت آن‌ها در ما احساس ضعف... احساس انفعال کردند، به فعالیت خودشان افزودند و پیش آمدند. غربی‌ها ظریقت عظیم فکر شیعه برای مواجهه‌ی با ظلم جهانی و استکبار جهانی را از مدت‌ها پیش فهمیده‌اند ... حرکت حوزه‌های علمیه، بی‌طرف نماندن حوزه‌های علمیه در قبال ... مسایل چالشی ملّی و بین‌المللی یک ضرورتی است که نمی‌شود از آن غافل شد.»

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۲، ص ۴۵۲.

مغالطه‌ی حکومت آخوندی و آخوند حکومتی

«بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دو عنوان و دو مفهوم ... در ذهن‌ها مطرح شد ... یکی طرح مسأله‌ی حکومت آخوندی است ... دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است ... هدف‌شان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط این بود که اوّل‌اً، نظام اسلامی را از پشت‌وانه‌ی عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین محروم کنند؛ ثانیاً، روحانیت مسؤول را ... که در مقابل دشمنی‌ها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان متزوی کنند، بدنام کنند...».

نسبت روحانیت با نظام اسلامی، نسبت روشنی است ... نسبت حمایت و نصیحت است ... دفاع در کنار اصلاح. آن دو مفهوم غلط، حقیقتاً انحرافی و خصم‌مانه است ... جمهوری اسلامی حکومت ارزش‌هاست، حکومت اسلام است، حکومت شرع است، حکومت فقه است، نه حکومت افراد روحانی ... جمهوری اسلامی با حکومت‌های روحانی‌ای که در دنیا می‌شناسیم ... ماهیّتاً متفاوت است ... نه به‌نهایی روحانی بودن صلاحیّت‌آور است، نه روحانی بودن موجب سلب صلاحیّت است؛ حکومت دین است، نه حکومت یک صنف خاص و یک مجموعه‌ی خاص ...».

رفتن به سمت حکومت و رفتن به سمت هر چیزی ... اگر برای دنیا شد، بد است ... "الفقهاء امناء الرّسل مالم يدخلوا في الدنيا" ... اگر هدف، دنیاست، مردود است ... اما اگر رفتن به سمت حکومت با هدف معنوی است، با هدف الهی است، این از برترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است، از برترین مصادیق مساجد است ... نداشتن این حالت، ضد ارزش است. پس هیچ‌کدام از این دو مفهوم ... مفاهیم

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶.

درستی نیست. طرح این‌ها پس از انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، یک طرح مغالطه‌آمیز است؛ این مفاهیم متعلق به فرهنگ این انقلاب نیست.»

حمایت متقابل حوزه و حکومت

«نظام به لحاظ نظری و علمی محتاج علمای دین و حوزه‌های علمیه و مستظره به تلاش علمی آن‌هاست ... نظریه‌پردازی ... به‌عهده‌ی علمای دین است. آن کسانی ... نظر اسلام را ارایه بدهند که متخصص دینی باشند ... اگر علمای دین این کار را نکردند ... نظریه‌های مادی جای آن‌ها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأنمی‌تواند مدیریت کند؛ یک [نظریه‌ی] دیگری که ساخته و پرداخته‌ی اذهان مادی است، می‌آید جای گزین می‌شود»

امروز شبههایی مطرح می‌شود که ... هدفش این است که پشتونه‌های انسانی نظام را از بین بیرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهن‌ها مخدوش کند... لذا برطرف کردن این شبههای ... یک پشتونه‌ی دیگر برای نظام اسلامی است. پس نظام اسلامی از جهات مختلف متکی به ... حوزه‌های علمیه است.

از آن طرف ... هیچ عالم دینی، هیچ خادم اسلامی نمی‌تواند نسبت به نظامی که بر اساس اسلام پدید آمده است ... بی‌تفاوت باشد ... حوزه‌ی علمیه ... مادر این نظام است، به وجود آورنده و مؤبد این انقلاب و این حرکت عظیم است ... چگونه می‌تواند ... نسبت به او بی‌تفاوت باشد؟ در هنگام لازم از او دفاع نکند؟ ... نسبت بین حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی، نسبت حمایت متقابل است ... دو جریانی هستند که ... سرنوشت آن‌ها یکی است ... نظام اسلامی اندک لطمه‌ای بیند، یقیناً خسارت آن برای روحانیت و اهل دین ... از همه‌ی آحاد مردم بیشتر خواهد بود.»

نفی تحجّر در میدان علم و حوزه‌های علمیه
«آزاداندیشی خاصیت علمی بودن است و تحجّر در میدان علم،
اصولاً معنا ندارد.»

«اساس حوزه‌ی علمیه بر علم استوار است، و بنابراین، حوزه باشد به
لوازم علم محوری پای بند باشد.»

رسالت حوزه در قبال علوم انسانی مسموم غربی
«علوم انسانی در دانشگاه‌ها ... این دانش‌های ذاتاً مسموم ... که امروز رایج است، محتواهایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است ... وقتی این‌ها رایج شد، مدیران بر اساس آن‌ها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسایل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، ... قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتونه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند ... آن‌ها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون ... لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست.»

استقلال حوزه‌های علمیه

حوزه‌های علمیه همیشه در طول تاریخ مستقل بودند؛ نه فقط در دوران حکومت‌های معارض با تشیع، بلکه حتی در دوران حکومت‌های شیعی ... هرگز در قبضه‌ی قدرت‌ها قرار نگرفته است؛ امروز هم همین جور است، بعد از این هم باید همین جور باشد ... اما ... استقلال حوزه‌ها به معنای عدم حمایت نظام از حوزه و حوزه از نظام تلقی نشود ... بعضی‌ها می‌خواهند به عنوان استقلال ... رابطه‌ی حوزه را با نظام قطع کنند؛ این

نمی‌شود. وابستگی غیر از حمایت است، غیر از همکاری است. نظام به حوزه مدييون است؛ باید به حوزه‌ها کمک کند.»

معیشت طلاب و سایر هزینه‌های مدارس

«معیشت طلاب به صورت سنتِ معمول و بسیار پرمعنا و پررمز و راز باید به وسیله‌ی مردم اداره شود؛ مردم بایند وجوهات شرعی شان را بدنهند ... انسان هرچه به اعماق این عادت و سنت دیرین ... دقت می‌کند، آن را مهم‌تر، پرمعناتر، پررمز و رازتر مشاهده می‌کند. راز ارتباط مستحکم مردم با حوزه‌ها همین است که احساس خویشاوندی می‌کنند

اما... هزینه‌هایی وجود دارد که ... دولت‌ها موظفند این هزینه‌ها را بدنهند، دخالتی هم نباید بکند ... حوزه پشتیبانی‌های گوناگون را از سوی نظام می‌بدیرد، با عزّت و با مناعت»

استمرار شیوه‌های استنباط و اجتهاد قطعی و یقینی، نه ظنی
«مسئله‌ی تحول در حوزه‌های علمیه ... یعنی چه؟... اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه‌ها بدانیم - مثل تغییر متاد اجتهاد - قطعاً این یک انحراف است؛ تحول است ... [منتها] به سمت سقوط. شیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رایج [است] ... یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است ... این ظنون خاصه‌ای هم که وجود دارد، همه‌ی این‌ها حجّیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول علمیه‌ای که ما در فقه از آن استفاده می‌کنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد ... بنابراین، یا بی‌واسطه یا به واسطه، همه‌ی شیوه‌های استنباط ما در فقه منتهی می‌شود به قطع و یقین.

اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست. ... امروز هم تحت هر نامی کسانی به این جور اجتهادها روی بیاورند، مردود است ... متأسفانه در مواردی ... دیده شده که برای این که عرف دنیا متمدن ... رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است

اگر اجتهاد با همان شیوه درست و صحیح خود که تکیه به کتاب و سنت است، و با آن متدد معمول صحیح منطقی حساب شده پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است ... مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاهت ما در مسایل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند ... این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب را کد.»

لزوم آگاهی حوزویان از مکاتب گوناگون و پرهیز از انفعال

«امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غایب ... [و] منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می‌شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخ‌هایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون می‌دهند. اگر از جواب‌های آن‌ها غافل باشید، پاسخ شما نمی‌تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده ... در دنیا مطرح شود ... در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد ... هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم

اخلاقی و معنوی ... همه‌ی این‌ها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رایج جهان آماده و فراهم شود ... با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه‌ی زندگی بشر، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت ... این حرکت نوبه‌نوي اجتهادی، اساس تحول است.»

نیاز به مدیریت تحول

«تحول و دگرگونی یک امر فهری است ... امروز در اطراف مجموعه‌های گوناگون صنفی و ملی و غیره در و دروازه و حصار وجود ندارد؛ منتها این تحول و تغییر را ... اگر رها کردیم، باخته‌ایم. بزرگان حوزه، مراجع تقلید، اندیشمندان، دانشمندان و فضلا باید دامن‌ها را به کمر بزنند، همت کنند، این تحول را برنامه‌ریزی کنند، هدایت کنند، مدیریت کنند. بنابراین، معنای اساسی تحول این است: حرکت نوبه‌نوي محتوایی

آیا این تحول پیچیده‌ی گسترده‌دادمن و همه‌جانبه و ذواضالع، بدون یک مدیریت منسجم امکان‌پذیر است؟ ... مدیریت و تدبیر حوزه به وسیله‌ی یک گروه متصرف کری که مورد تأیید مراجع و بزرگان باشند و در مسایل حوزه صاحب‌نظر باشند ... انتخاب‌ناپذیر است ... این کار پیچیده‌ی مهم همه‌جانبه، بدون یک مدیریت قوی امکان‌پذیر نیست.»

عدم عدول از شیوه‌های سنتی کارآمد حوزه

«تحول به معنای رها کردن شیوه‌های سنتی بسیار کارآمد حوزه در تعلیم و تعلم و تبدیل این شیوه‌ها به شیوه‌های رایج دانشگاهی امروز نیست ... امروز شیوه‌های گوناگون سنتی قدیمی ما دارد در دنیا شناخته می‌شود؛ بعضی یا از روی تقلید یا از روی ابتکار دارند همین شیوه‌ها را رایج

می‌کند. ما شیوه‌های دانشگاهی خودمان را که برگرفته و نسخه‌نویسی شده‌ی از شیوه‌های قدیمی غربی است، بیاوریم در حوزه حاکم کنیم؛ نه، ما این را تحوّل نمی‌دانیم ... قطعاً ارتجاع و عقب‌گرد است؛ این را قبول نداریم.

ما در حوزه‌ی علمیه شیوه‌های بسیار خوبی رایج داریم، از قدیم معمول بوده؛ شیوه‌ی انتخاب آزادانه‌ی استاد به وسیله‌ی طلبه ... فکر کردن و دقّت کردن و مطالعه کردن ... نه حفظ کردن ... که امروز بلاعی تعلیم و تربیت جدید ماست ... در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه‌ی فکر کردن است. طلبه درس را که می‌خواند، اوّلاً، قبل‌آ پیش‌مطالعه می‌کند، ذهنش را آماده می‌کند تا از استاد حرف نو بشنود. بعد از درس، آن درس را با یک زمیلی، رفیقی مباحثه می‌کند؛ ... لذا در ذهن جایگزین می‌شود. ... طلبه‌ی فاضلی بعد از درس استاد می‌نشست، همان درسی را که استاد گفته بود، برای بعضی از طلّابی که احتیاج داشتند، دوباره می‌گفت ... این کار ... در عمق بخشیدن به علم و سواد و معلومات محصلّ و طالب علم تأثیر می‌گذارد. این سنت‌ها را نباید از دست داد...

یکی از سنت‌های رایج حوزه‌های علمیه، تواضع شاگرد در مقابل استاد بود؛ احترام به استاد. "آداب المعلمین" می‌نوشتند، که متعلم در مقابل معلم چه وظایفی دارد و معلم چه حقوقی بر او دارد؛ هم‌چنان که متقابلاً متعلم بر معلم حقوقی دارد ... نشت تحقیقی و سؤال و جواب؛ این‌ها سنت‌های خوب حوزه‌ی ماست. دیگران می‌خواهند این‌ها را از مایاد بگیرند، ما باید این‌ها را تبدیل کنیم به روش‌های دیگران که منسون و کنه است؟! ... تحوّل به معنای تغییر این‌ها نیست.»

لزوم پرداختن به مباحث جدید و مورد نیاز

«یکی از چیزهایی که در تحول مثبت حتماً لازم است، این است که ما خودمان را و تلاش و فعالیت علمی خودمان را با نیازها منطبق کنیم ... ما از دانشگاه‌ها می‌خواهیم که فعالیت خودشان را با نیازهای جامعه تطبیق دهند ... این در مورد حوزه‌ها به طریق اولی صادق است.»

نظام اخلاقی حوزه‌ها

«نظام رفتاری و اخلاقی ما در حوزه‌ها باید در این جهت حرکت کند: تکریم استاد، تکریم عناصر فاضل، به خصوص تکریم مراجع تقليد ... مسأله‌ی دیگر ... فیض بردن از معنویات است، تهذیب است ... جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسأله‌ی تهذیب نیازمند است ... امروز در همه‌ی دنیا ... وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوان‌ها را ... افسرده می‌کند. در یک چنین وضعی، دست‌گیر جوان‌ها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت این که می‌بینید عرفان‌های کاذب رشد پیدا می‌کند و یک عده‌ای طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه ... نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم شناخت زندگی این‌ها، حرف‌های این‌ها ... از شفابخش‌ترین چیزهایی است که می‌تواند ... به انسان آرامش بدهد ... دل‌ها را نورانی کند. ... عمدۀ این است که این دل زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک سخن برخاسته‌ی از دل شفابخش و این زنگار را برطرف کند.»

۲۳

احساسات انقلابی در حوزه

«فضای انقلابی در کشور، دشمنان عنودی دارد ... در یک دوره‌ای شهادت را زیر سؤال بردن، جهاد را زیر سؤال بردن، شهید را زیر سؤال

بردنده، نظرات امام را زیر سؤال بردنده، پیغمبران را زیر سؤال بردنده! ... این مخالفت از نظر دشمن باید در جامعه مطرح شود ... و فضای انقلابی بشکند ... روحانی انقلابی را منزوی کنند. تحقیر بسیج، تحقیر شهید، تحقیر شهادت، زیر سؤال بردن جهاد طولانی این مردم اگر خدای نکرده در گوش و کnar حوزه به وجود بیاید، فاجعه است. بزرگان حوزه بایستی مواظب و مراقب باشند و مانع بشوند.»

ضرورت پرهیز از تندروی

«از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوان‌های انقلابی بدانند همان‌طور که کناره‌گیری و سکوت و بی‌تفاوتی ضربه می‌زنند، زیاده‌روی هم ضربه می‌زنند ... اگر ... به بعضی از مقدسات حوزه ... به بعضی از مراجع ... اهانتی شده باشد ... بدانید این قطعاً انحراف است، این خطاست. اقتضای انقلابی گری، این‌ها نیست. انقلابی باید بصیر باشد ... پیچیدگی‌های شرایط زمانه را درک کند ... باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید ... رفتار منطقی و عقلایی یک چیز لازمی است.

البته این را هم به همه توصیه کنیم که نیروهای انقلابی را متهم به افراطی گری نکنند ... این هم انحرافی است که به دست دشمن انجام می‌گیرد.»

اهمیّت فلسفه و تفسیر در حوزه

«اهمیّت فقه و عظمت فقه باید ما را غافل کند از اهمیّت درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از این‌ها مسؤولیتی دارند ... پرچم فلسفه‌ی اسلامی دست حوزه‌های علمیّه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت

لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شباهت گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام ... رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم ... این‌ها رشته‌های بسیار بالارزشی است.»

بانوان طلبه

«پدیده‌ی خواهران طلبه ... پدیده‌ی عظیم و مبارکی است. هزاران عالم، پژوهشگر، فقیه و فیلسوف در حوزه‌های علمیه‌ی خواهران تربیت شوند؛ این چه حرکت عظیمی خواهد بود حضور دانشمندان اسلامی زن در عرصه‌های مختلف ... اثرات بسیار عظیمی را در دنیا می‌گذارد؛ برای انقلاب آبروست. بانوان باید خوب درس بخوانند. البته هدف نهایی درس خواندن بانوان، تنها مجتهد شدن یا فیلسوف شدن نیست.»

رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

حجۃ الاسلام حبیب رضا ارزانی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان، در گفتگو با خبرنگار فصلنامه‌ی اخلاق به تشریع سفر رهبر معظم انقلاب اسلامی به قم، و تأکید ایشان بر جایگاه بصیرت و ضرورت اخلاق در حوزه‌های علمیه پرداخت. این مصاحبه در پی می‌آید:

■ مهم‌ترین محورها و مسایل مورد تأکید رهبر انقلاب در سفر به قم چه بود؟
ایشان با توجه به جایگاه حوزه‌های علمیه در فرهنگ‌سازی دینی، سفر یازده روزه‌ای به شهر قم داشتند که اختصاص این میزان از وقت، با توجه به ظرفیت بالای حوزه‌های علمیه در پشتیبانی فکری و فرهنگی از نظام صورت گرفت، و بر همین اساس، سفر بسیار ارزشمندی بود.



یکی از عرصه‌های مورد عنایت در این سفر، عرصه‌ی تحول در حوزه بود؛ به این معنا که در عین تکیه بر سنت‌های ارزشمند حوزه‌ی، می‌باید از ابزارهای روز استفاده کرد و با ورود در عرصه‌های متنوع و مختلف، هم‌چنین با تخصصی شدن گرایش‌ها، پاسخ‌گوی نیاز جامعه بود. علم آموزی طلب در یک نظام آموزشی قوی که فقدان آن بسیار محسوس است نیز از دیگر تأکیدات ایشان در این سفر بود.

هم‌چنین، مسأله‌ی اخلاق، تربیت و تهذیب نفس در حوزه‌های علمیه در قالب‌های عملی، نظری و نظام‌یافته از دیگر محورهایی بود که در این سفر به آن پرداخته شد.

ایشان بر ارتباط حوزه با نظام اسلامی تأکید داشتند؛ به این معنا که حوزه باید پشتوانه و عقبه‌ی تئوریک نظام اسلامی باشد و نمی‌تواند خود را جدای از نظام بداند، بلکه باید در تمام میدان‌ها وارد شود و نظام دینی نیز با همین پشتوانه ادامه‌ی مسیر دهد.

هم‌چنین، ارتباط حوزه‌ها با بدنی اجتماع اعمّ از نخبگان، متوسطین و آحاد جامعه، و احساس مسؤولیت در برابر این سه بخش، از دیگر نکات قابل توجه در فرمایشات ایشان بود.

نکته بسیار جالب و قابل توجهی که در این سفر مشاهده شد، دیدار مراجع با ایشان و سپس بازگشت مجده رهبر معظم انقلاب به قم و دیدار دوباره با این بزرگواران بود که بهترین درس اخلاق برای بیان جایگاه پر اهمیّت و والای مراجع بهشمار می‌آمد.

■ به نظر شما علت تأکید رهبر انقلاب بر مسأله‌ی اخلاق چیست؟

در آیات و روایات، بحث تهذیب و متخلق شدن به صفات نیکو و پسندیده بسیار مورد تأکید قرار گرفته و در آموزه‌های دینی، از مباحث اخلاقی به «فقه اکبر» تعییر شده است؛ از این‌رو، در حوزه‌ها علاوه بر علوم رایج آن، مانند فقه و اصول، باید مباحث دیگر و به‌ویژه اخلاق مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، اگر ما می‌خواهیم با مردم سر و کار داشته باشیم و معنویّت را در جامعه گسترش دهیم، در درجه‌ی اوّل باید رهیافته و متخلق به اخلاق دینی باشیم و این، مستلزم داشتن برنامه‌ای جامع و کامل است.

اسلام، هم برای جنبه‌ی نظری اخلاق و هم سیر و سلوک و عرفان اهمیّت خاصّی قایل شده و در ادعیه‌ی نورانی ما، نظام دعا و مناجات و توصیه‌های اخلاقی به صورت ویژه‌ای از طرف ائمه وارد شده است. این درسی است برای امروز ما که اگر می‌خواهیم افرادی را برای مربّی بودن تربیت کنیم تا مردم را به‌سمت خدا سوق دهند، قطعاً باید برای خود برنامه‌ی اخلاقی داشته باشیم.

علاوه بر این، کتاب‌ها و منابعی در قرون مختلف، از قرن اوّل تا کنون در این زمینه به رشته تحریر در آمده است؛ بوعلی سینا در اشارات بحث سیر و سلوک را به‌خوبی تعریف می‌کند و به تشریح مراتب یازده‌گانه‌ای می‌پردازد که سالک باید طی کند.

با این‌همه، باید توجه داشت که پرداختن به این مسایل، به‌ویژه در حوزه‌های علمیّ، به صورت انفرادی و تک‌تک بوده و نظامواره‌ی منسجم و واحدی که طلّاب را به این سمت سوق دهد، رایج نبوده است و این نیازمند برنامه‌ریزی جامعی است که حوزه‌ها فاقد آن هستند. در برخی حوزه‌ها به‌شکل جداگانه برنامه‌ها و مراسم ویژه‌ای وجود داشته و دارد، اما این برنامه‌ها به صورت نظامی منسجم و قدرتمند در نیامده و این امر، نیازمند یک برنامه‌ریزی کلان است.

باید دانست که نه تنها درون حوزه‌های علمیّ، بلکه در سطح جامعه نیز نیازمند یک برنامه‌ی اخلاقی مناسب هستیم و این، رسالت حوزه‌های علمیّ را دوچندان می‌کند؛ چراکه با جود متون و منابع بسیار قوی برای ارایه‌ی دستورات اخلاقی، مع‌الاسف در عرصه‌ی اخلاق عملی ضعیف عمل کردۀ‌ایم، و این می‌طلبد که حوزه در این زمینه به‌طور جدی وارد شود. در فرمایشات رهبر معظم انقلاب نیز تأکید بر این نکته به‌خوبی مشاهده می‌شود.

یکی دیگر از ابعاد اهمیّت مسأله‌ی اخلاق این است که وقتی می‌گوییم عالم اخلاقی، یک مسأله‌ی انحرافی به ذهن بعضی تبادر می‌کند و آن این است که «علم اخلاقی» را برابر با فردی گوشه‌گیر و بریده از دنیا و حکومت می‌دانند، در حالی که حضرت امام ع به عنوان یک عالم اخلاق، عارف کامل، فیلسوف، اصولی و فقیه، هیچ‌گاه از سیاست و حکومت غافل نبود و به عنوان الگویی اساسی، به ما این ایده را داد که باید در عرصه‌ی سیاسی نیز قدرت تصمیم‌گیری داشت و با شجاعت و جسارت خاص این مسایل را جمع کرد. رهبر فرزانه‌ی انقلاب نیز بر این نگاه جامع و کلنگر تأکید فراوان داشته و بارها بیان کرده‌اند که فقه، اخلاق و سیاست، به همراه هم‌دیگر، کامل‌کننده‌ی ابعاد وجودی انسان است؛ اگر می‌گوییم اسلام راه زندگی است، باید سبک زندگی را در همه‌ی ساحت‌ها ارایه کند.

■ بصیرت چیست و چرا رهبر انقلاب بر بصیرت دینی تأکید فراوان داشته و دارند؟

امام صادق ع، مهم‌ترین ویژگی حضرت عباس ع را «نافذ البصیره بودن» می‌دانند، و این خود یک نشانه برای تشخیص بصیرت است. اگر زندگانی حضرت ابوالفضل ع را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که ایشان هیچ‌گاه در برابر امام خود کوتاهی نداشتند و با وجود شناخت از ضعف جبهه‌ی خودی و شناخت توان ظاهری طرف مقابل، راه صواب را در اطاعت محض از امام زمان خود دانستند، در حالی که برخی زبان به نصیحت امام حسین ع گشودند و از همراهی کاروان ایشان سر باز زدند.

امروز نیز اطاعت از ولی‌فقیه بر اساس آیات و روایات متعدد (همچون مقبوله‌ی عمر بن حنظله که تکلیف ما را در زمان غیبت، رجوع به ولی‌فقیه می‌داند) واجب و ضروری است. اسلام، اطاعت را فقط

مخصوص خدا می‌داند و بر اساس این که جایگاه ولایت فقیه در سلسله‌ی طولی منصوب از طرف خداوند است و هم‌چنین، در رأس این نظام، رهبری عالم، زاهد، آگاه به امور زمانه، مدیر، مدبر، اسلام‌شناس، فقیه و مهم‌تر از همه، فردی متنقی قرار دارد، باید فصل الخطاب امور را رهبر انقلاب دانست. در بسیاری از کشورهای جهان، فرد در قالب خاصّی به حکومت می‌رسد در حالی که هیچ‌یک از این صفات اطمینان‌بخش را ندارد، مردم خود را ملزم به اطاعت از او می‌دانند، ولی مع الاسف در کشور ما گاهی بعضی افراد و حتی برخی از نخبگان، در مقام نظر و عمل در مقابل نظر و فرمان رهبری می‌ایستند و از پذیرش آن سرباز می‌زنند.



کمالات ملکوتی

در سیره و اندیشه‌ی امام خمینی
غلامرضا گلی زواره^۱

بر کرانه‌ی کمال حقیقی

انسان حقیقتی مرگب از دو بعد بدنی و روحی است و کمال نهایی او به جنبه‌هایی از حیاتش ارتباط دارد که فناپذیر و جاودانه باشد؛ البته وصول به درجات ملکوتی، محصول یک سیر آگاهانه و کاملاً اختیاری است. کمال آدمی امری است که در این عالم - دنیا - به دست می‌آید و بخشی از مزايا و فوایدش نیز در همین عالم فانی ظهور و بروز پیدا می‌کند و به او آرامش، نشاط و نوعی بصیرت معنوی می‌دهد، اما ظهور اساسی و مقصد نهایی حیات انسان در سرای جاوید خواهد بود. دنیا با تمام گستردگی و تنوعش، ظرفیت آشکار کردن کمالات اعلای انسان را ندارد، و به همین جهت، در انتهای این مسیر روحانی، آدمی در جوار رحمت حق تعالی قرار می‌گیرد:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعِدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّفْتَدِرٍ﴾^۲ «در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغها و نهرها در قرارگاه صدق نزد پادشاهی تو اనایند.»

۱- کارشناس رشته‌ی جغرافیا و مؤلف و پژوهش گر علوم اسلامی.

۲- قمر/۵۴ و ۵۵

بنابراین، کمال نهایی انسان‌ها در رسیدن به قرب ربوی است و گام نهادن آنان به این سرای ناپایدار، برای تحصیل این آمادگی و کسب شایستگی برای راه یافتن به محضر پروردگار متعال است. البته به دست آوردن چنین گوهر گرانبهایی جز با غواصی در دریای سختی‌ها و مشقت‌ها و عبور از آزمون‌های متعدد به دست نمی‌آید:

﴿لِبَلُوْهُمْ أَيُّهُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً﴾؛^۱ «تا آنان را بیازمایم که کدامیک از ایشان نیکو کارتند.» **﴿لِبَلُوْكُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً﴾؛^۲** «تا شما را بیازماید که کدامیک نیکو کارتند.»

برای شکوفایی استعدادهای خفته‌ی درونی و دست‌یافتن به کمالات، این آزمون‌ها و آزمایش‌ها ضرورت دارد و البته تحصیل این مروری‌دهای معنوی جز از راه پرستش خداوند امکان‌پذیر نمی‌باشد:

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛^۳ «و این که مرا پرستید؛ این است راه راست.» **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾؛** «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند.»

در پرتو پرستش خالصانه و صادقانه، انسان استحقاق رحمت الهی را پیدا می‌کند. هر رفتار و کرداری که آدمی را در رسیدن به این هدف مقدس و متعالی یاری نماید، ارزش اخلاقی داشته و فضیلت محسوب می‌گردد. عبادت، ذکر، دعا، تزکیه و رفشارهای شایسته، انسان را در مراتب ملکوتی ارتقا می‌دهد و در این مدارج و معارج هرچه بالاتر رود به آستان ربوی نزدیک‌تر شده و پرتوی از جمال لایزال الهی در دلش می‌تابد، در این صورت آدمی قادر است در حد طرقیت روحی، به میزان

.۱- کهف/۷.

.۲- هود/۷.

.۳- یس/۶۱.

خودسازی و تهذیب نفس، مفهوم تقرّب را دریابد و شکوه قرار گرفتن در جوار قرب الهی را با قلب و روح خود در ک کند.

وارسته‌ای به حق پیوسته

امام خمینی^{ره}، انسان وارسته و به حق پیوسته‌ای است که چنین مسیر دشواری را به درستی و راستی پیمود و در آزمون‌های بزرگ الهی به موقّیت‌های نادری دست یافت. اکسیری که اعمال این عبد صالح را ارزش بخشید و اعماق وجودش را نورانی ساخت، ایمانی راستین بود.

در میان عالمان ربّانی و بزرگان اخلاق و معرفت، کمتر شخصیتی را می‌شناسیم که ضمن برخورداری از افکار والای معنوی، کردار ناب و سیر و سلوکی صادقانه، در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز قلّه‌هایی را فتح کرده باشد. بسیاری از پویندگان راه تزکیه، آن‌گاه که به خودسازی روی می‌آوردن، گوشنه‌نشینی را بر می‌گزینند و از قیل و قال مدرسه می‌گریختند و با پرداختن به تهذیب درون از یورش کارگزاران شیطان و توطئه‌های استکبار و استبداد غافل می‌شوند، اما امام خمینی^{ره} با وجود آن که با خاکیان می‌زیست و نیرنگ شیاطین انسی و جنی را رصد می‌کرد، برای مصالح مسلمانان و افزایش عزّت و اقتدارشان نیز اهتمام می‌ورزید. این عارف وارسته، با عروجی ملکوتی، از این عالم فانی اوج می‌گرفت و با قدسیان و عرشیان همگام می‌گردید و در عین این که صلابتش لرزه بر اندام طاغوتیان و ابرقدرت‌ها می‌افکند، پیوسته، کمال انقطاع قلبی را در عبادات، اذکار و نوافل طلب می‌کرد.

معنویتی که امام^{ره} مُروّج آن بود، نوعی جامعیت و همه‌سونگری را با خود به همراه داشت. ایشان از کسانی که در جنبه‌های رشد و تعالی آدمی، به بُعدی خاص تکیه می‌کنند و دیگر ابعاد را نادیده می‌انگارند گلایه می‌کند:

«یک مدت زیادی گرفتار عرفا بودیم، آن‌ها خدمتشان خوب بود،

اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی‌گرداند به آن طرف (معارف معنوی)، ... یک وقت هم گرفتار شدیم به یک دسته‌ی دیگری که همه‌ی معنویات را برمی‌گرداند به این طرف، اصلاً به معنویات کاری ندارند.^۱

به باور امام رهبری، بدون شریعت و رعایت ظواهر احکام و آداب شرعی نمی‌توان به بارگاه حقیقت راه یافت:

«اگر ظواهر رعایت نگردد هرگز سالک به کمال و کوشنده به مقصد نمی‌رسد.»^۲

از آنجا که امام، در تعالیم اخلاقی واقعیت‌ها را در نظر می‌گرفت و با فراستی که داشت گرفتار مطالب یائس‌آمیز نمی‌شد. آموزه‌های عرفانی و معنوی ایشان به قلب‌ها نفوذ می‌کرد و باعث تحول در افراد می‌شد. زمزمه‌ی گفتار و آهنگ نوشه‌های ایشان که سنجیده و حکیمانه ادا می‌گردید و از هر گونه تکلف به دور بود، در اعمق جان‌ها و روان‌ها شور می‌آفرید. شهید آیة الله مطهری می‌گوید:

«... درس اخلاقی که به وسیله‌ی شخصیت محبوب در هر پنج شنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود، مرا سرمست می‌کرد؛ و بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای، این درس مرا آن‌چنان به وجود می‌آورد که تا دوشنبه و سه شنبه‌ی هفته‌ی بعد خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درس‌های دیگر که طی دوازده سال از آن استاد الهی فرا گرفتم انعقاد یافت و همواره خود را مديون او دانسته و می‌دانم. راستی که او روح قدس الهی بود...»^۳

۱- صحیفه‌ی نور، ج ۸، ص ۷۱.

۲- امام خمینی، شرح دعای سحر، ترجمه: فهری، سید احمد، ص ۹۶.

۳- مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادی‌گری، ص ۸-۹

در مکتب اخلاقی و معنوی امام رهبر، مباحث و روش‌های تزکیه، در خور گنجایش روحی و فکری مخاطب مطرح می‌گردید و آنچنان با گراش‌های اصیل شنونده تطبیق می‌کرد که همچون آب گوارایی در مزرعه‌ی وجودش نفوذ می‌کرد. روش امام رهبر موجب شکوفایی نهال‌های نابی می‌گردید که صاحب خود را به سوی شایستگی‌های راستین رهنمون می‌ساخت. این فرهنگ از غلو، مطالب اغراق‌آمیز، حکایت توأم با خرافات و اوهام و کرامت‌سازی‌های تردیدآور، دور بود.

باران بیداری

در تعالیم اخلاقی و سیره‌ی معنوی امام رهبر یکی از عناصر اصیل و زیربنایی، معرفت‌الله و توجّه خالصانه به پروردگار است. در مکتب امام رهبر ملاک ارزش اعمال، جهت خداجویی آنها است: «جدیت کنید که کارهایتان برای خدا باشد، قیامتان لَه باشد: ﴿إِنَّمَا أَعْظُمُكُم بِواحْدَةِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى﴾»^۱، «موقعه یک موعظه است؛ قیامتان برای خدا باشد نه برای پیدا کردن یک عنوانی، یک جاهی، یک مقامی...»^۲ در دستورالعمل‌های عرفانی و اخلاقی امام رهبر تأکید بر این نکته دیده می‌شود که دل‌های غافل باید از خواب گران برخیزند و مهیای کوچ ابدی گردند،^۳ از اسارت نفس بیرون آیند و به عبودیت حق گردن نهند، دل را موحد کنند و زنگارهای گوناگون را از آینه‌ی دل بزدایند و قلب را به کانون مرکزی کمال مطلق توجّه دهند.^۴

۱- صحیفه‌ی نور، ج ۵، ص ۱۴۳.

۲- سبا / ۱۴۶.

۳- صحیفه‌ی نور، ج ۴، ص ۱۸.

۴- امام خمینی، اربعین حدیث، ج ۱، ص ۱۷۴ و ج ۲، ص ۱۱.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۵۱.

«ای سرگشتنگان وادی حیرت و ای گم شدنگان بیابان خسالت‌انه، بلکه [ای] پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق و ای عاشقان محبوب بی‌زوال! قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه‌ی کتاب ذات خود را ورق بزنید ... تا کی با خیالات باطله، این عشق خداداد فطری و این ودیعه‌ی الهی را صرف این و آن می‌کنید، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد.»^۱

بنابراین، سرمایه‌ی اصلی عروج به سوی قدس و ملکوت در بیان و بنان امام، در جان آدمیان نهفته است و این تفکر، از اصل قرآنی ﴿فطرة﴾ ﴿اللهُ أَكْبَرُ﴾ نشأت می‌گیرد.

امام خمینی رهبری تصریح می‌نماید که بدترین خارهای طریقه‌ی کمال و وصول به مقام‌های معنوی که از حیله‌های شیطان است، انکار درجات غیبی و عرشی این سیر است. به اعتقاد آن روح قدسی، اگر ایمان به عروج عرفانی خالص گردد، نور شوق را در اعماق قلب روشن می‌کند و سالک را وادر می‌کند به طلب برخیزد و به مجاهدت قیام کند تا مشمول هدایت حق و دست گیری آن ذات مقدس شود.^۲ امام خمینی رهبری عقیده دارد اگر نفوس، متوجه دنیا و آبادانی آن باشد از حق غافل می‌گردد، گرچه به مبدأ و معاد اعتقاد داشته باشد.^۳

از دیدگاه امام رهبری، کسی می‌تواند بر پله‌های معنویت گام بگذارد و به درجات والا عروج کند که از دنیا و تعلقاتش وارسته است؛ و این مهم با ذکر و یاد دایمی خداوند متعال حاصل می‌گردد. چنین وارستگی

۱- اربعین حدیث، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- روم / ۳۰.

۳- اربعین حدیث، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴- همان، ص ۱۸۲.

مایه‌ی نجات آدمی و آرامش قلوب است و البته به دست آوردن چنین توفیقی بدان معناست که شخص ذاکر و زاهد، خود را از خدمت به جامعه کنار کشد و گوشه‌گیر و سربار بر خلق خدا باشد، که این از صفات جاهلان متنسک یا درویشان دکاندار است.

«... سیره‌ی انسای عظام ... و ائمه‌ی اطهار^۱ که سرآمد عارفان بالله و رستگاران از هر قید و بند و وابستگان به ساحت الهی بوده‌اند، در قیام به همه‌ی قوا علیه حکومت‌های طاغوتی و فرعون‌های زمان بوده... به ما درس‌ها می‌دهد ...».

امام^۲ تأکید می‌نمود بکوشیم انگیزه‌ها را الهی کنیم:
«هرقدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیک‌تر باشد و از حُجب و حتی حجب نور وارسته‌تر، به مبدأ نور وابسته‌ترند. نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گستین از حق. میزان در اعمال انگیزه‌های آن‌هاست، چه‌بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است ... و چه‌بسا متصلتی امور حکومت که با انگیزه‌ای الهی به معدن قرب حق نایل می‌شود.»

چشممه‌ی ارزش‌ها

امام^۳ انسان کاملی است که به خصال، سجايا و کرامات‌های والا آراسته بود، وجودش جام جهان‌نمای معنویت را می‌نماينید، بر گفتار و کردارش انواری پاک پرتو افکنده بود، با ارزش‌های معنوی می‌زیست و در روزگارانی که مادی‌گرایی، الحاد و نظام‌های استکباری برای میرایی فضایل و زوال مکارم تلاش می‌کردند و در صدد بودند جوامع انسانی را به فساد و ابتذال مبتلا سازند و طبق اصول و برنامه‌های مادی، انسان‌ها را

۱- نقطه‌ی عطف، امام خمینی، ص ۱۴، ۱۱.

۲- همان، ص ۱۵.

تریت کند، او رهبری انقلاب الهی و مردمی را بر دوش گرفت و در پی پیروزی این خیزش مذهبی، نظامی بر اساس موازین معنوی بنيان نهاد که از قرآن، سنت و سیره‌ی رسول اکرم ﷺ و اهل‌بیت آن حضرت منشأ می‌گرفت. امام رهبر در هیچ شرایطی ذرّه‌ای از اصولی که به آن‌ها اعتقاد داشت عدول نکرد و بیش از همه به ارزش‌های ترسیم شده توسط قرآن التزام عملی داشت.

مقام معظم رهبری، حضرت آیة‌الله خامنه‌ای، درباره‌ی شخصیت امام رهبر فرموده‌اند:

«آن بزرگوار قوت ایمان را با عمل صالح، و اراده‌ی پولادین را با همت بلند، و شجاعت، و اخلاق را با حزم و حکمت، و صراحة لهجه را با صدق و متناسب، و صفاتی معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست، و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت، و آبهت و صلابت رهبری را با رقت و عطفت، و خلاصه، بسی خصایص نفیس و کمیاب را که مجموعه‌ی آن در انسان بزرگی جمع شود، همه را باهم داشت.»^۱

امام خمینی رهبر به برکت تهذیب نفس، و پارسایی و پرهیزگاری، به نوعی بصیرت معنوی دست یافته و از موضع این فراست و فرزانگی و حکمت ایمانی از افقی بالا به رویدادها و مسایل پیرامون می‌نگریست و به همین جهت، در تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌هایش موفق‌ترین و کم ضررترین شیوه را بر می‌گردید. این گونه نبود که امام در سیر تهذیب نفس و آراسته گردیدن به ایمان و تقوا، از امور پیرامون خود غافل باشد. ایشان صادقانه، خالصانه و با نوعی صلابت و شجاعت به دفاع از ارزش‌های اسلامی اصرار می‌ورزید و به این مهم، فوق العاده اهمیت می‌داد و در این راه، ملاحظه‌ی هیچ کس و هیچ عاملی را نمی‌کرد:

۱- مجله‌ی حوزه، ش ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، ص ۱۶۴.

«هیهات که خمینی رض در برابر تجاوز دیوسیریان و مشرکان و
کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد صلی الله علیہ وسلم و
پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند. من خون و جان ناقابل
خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده
نموده‌ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم...»^۱

«...من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان خواران
بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه‌ی دنیا آنان
خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست، یا همه
آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگ‌تر که شهادت است می‌رسیم.»^۲

امام معتقد بود در اجرای دستورات الهی از تبلیغات شوم
خودباختگان غربی و تهدید قدرت‌ها نباید هراسید:

«با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را به رضای مردم و
دوستان مقدم دارم. اگر تمام جهان علیه من قیام کنند، دست از حق و
حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آن‌چه اتفاق می‌افتد ندارم، من
تنها باید به وظیفه‌ی شرعی خود عمل کنم.»^۳

«بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ‌کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت
نبسته‌ام، چار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است.»^۴

امام، نیایش گر خستگی ناپذیر شب‌ها و پیکار گر آشتبانی ناپذیر روزها
بود. ایشان مسجد، محراب، عبادت و دعا را در کنار دفاع، جهاد و
سیاست قرار داد و همه را همراه با فقاهت و درایت، در گفتار و رفتار
خویش متجلی ساخت.

۱- صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- همان، ج ۲۰، ص ۱۱۸.

۳- فرازهایی فروزان، از نگارنده، صص ۴۲۴-۴۲۳.

۴- محمدی ری‌شهری، محمد، خاطرات سیاسی، ص ۳۸۹.

تعبد و تهجد

امام رهنما یادآور می‌گردند عبادت و سیله‌ای برای تقرّب به سوی معبد است و در این وادی نباید به فریضه‌ای چون نماز، به عنوان ابزاری جهت رسیدن به بهشت نگاه کرد. به باور ایشان، اگر تمام شروط عبادت را که شرع انور مقرر کرده است رعایت کنیم، تازه کاسبی کرده‌ایم و کار می‌کنیم تا جزایش را دریافت کنیم، اما انسانی که به باطن و مغز نماز پی‌برده، برای عبادت جزا نمی‌خواهد، بلکه از آن لذت می‌برد. امام رهنما خود این گونه خدا را عبادت می‌کرد. هنگامی که برخی اطرافیان، نیمه‌های شب، آهسته وارد اتاق ایشان می‌شدند، عبادت عارفانه و عاشقانه‌اش را به وضوح مشاهده می‌کردند. آنان می‌دیدند که امام رهنما با خضوع و خشوع کامل، چنان قیام، رکوع و سجود را انجام می‌داد که واقعاً وصف ناپذیر بود. قیافه‌اش در دل شب و هنگام ایستادن در برابر خداوند کاملاً بر افروخته می‌گردید و چنان اشک از دیدگانش بر گونه‌هایش سرازیر می‌گردید که گاهی دستمال معمولی کفاف اشکشان را نمی‌داد و کنار دستشان حوله‌ای گذاشته بودند و این واقعاً گریه‌ی شوق و نوعی معاشقه بود.^۱

امام رهنما خاطرنشان ساخته است، زمانی برای عبادت انتخاب شود که نفس اقبال داشته و خستگی و فرسودگی به آن راه نیابد. نباید اجازه داد اعمال عبادی به روح آدمی تحمیل گردد. اگر نماز گزار دلی غافل داشته باشد، عبادتش عاری از معنویت بوده، چون به لقلقه‌ی زبان خلاصه می‌شود، خاصیتی ندارد. به علاوه، هنگامی که هوای نفس بر ملکوت نماز سایه افکند، نه تنها چنین نمازهایی محصولی روحانی ندارد، بلکه غرور ناشی از اقامه‌ی این گونه عبادات، پرونده‌ی قلب را تیره و تار می‌نماید.

۱- ستوده، امیررضا، پا به پای آنکتاب، ج ۱، ص ۸۸۲

امام رهبری در انجام فرایض و نوافل، ضمن این که در جنبه‌های معرفتی و کیفیت و باطن آن‌ها توجه داشتند، مقید بودند تمام جزئیات مورد تأکید شرع مقدس را انجام دهند. هنگام وضو تأکید داشتند آن را با رعایت تمام مستحباتش و رو به قبله انجام دهنند.^۱

مرحوم آیة‌الله قدیری می‌گوید: «چیزی که برایم قابل توجه بود این که امام رهبری، در عمل و دقت در انجام عبادات مطابق دستورهای وارد، مداومت داشت. من دو مرتبه وضو گرفتن امام رهبری عزیز را دیده‌ام؛ درست مثل وضوی پیغمبر اکرم علی‌الله که در روایات ذکر شده است.^۲

امام رهبری برای نمازگزاردن، پاک‌ترین جامه را بر تن می‌کردند و بعد از تطهیر و گرفتن وضو، محاسن مبارک را شانه کرده، عطر زده، بعد از گذاشتن عمامه بر سر شان، به نماز می‌ایستادند.^۳ امام رهبری قبل از فرا رسیدن وقت نماز، به تلاوت قرآن کریم می‌پرداختند و مقید بودند حتماً نماز را اوّل وقت بخوانند و از تأخیر نماز از وقت فضیلت، بسیار ناراحت می‌شدند.

شهید صیاد شیرازی می‌گوید:

«اوایل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، طی جلسه‌ای، فرماندهان نظامی، گزارش خود را به فرماندهی کل قوا، حضرت امام خمینی رهبری، ارایه می‌دادند. هنگامی که اوّلین گزارش به استحضار امام رهبری رسید، ناگهان ایشان از جای خود برخاستند، برخی از حاضران نگران شدند و پرسیدند: آیا مشکلی پیش آمد؟ امام رهبری خیلی عادی فرمودند: خیر،

۱- خلوتی با خویشن، ص ۷۷.

۲- ستوده، امیر رضا، پا به پای آفتاب، چ ۴، ص ۱۰۲.

۳- گل‌های باغ حاطره، ص ۱۱۵.

وقت نماز است. همه از این سخن شگفت‌زده شدیم، برخاستیم و وضو گرفیم و به ایشان اقتدا کردیم و راستی، عجب نماز بانشاطی بود.^۱

امام قیصر^۲ چون به نماز می‌ایستادند، گویی تمام وجودشان غرق در عبودیت می‌گشت و چون عده‌ای از برادران می‌خواستند برای محافظت از جان ایشان، از خواندن نماز در وقت فضیلت اجتناب کنند، می‌فرمود: نیازی نیست، در این لحظه باید نماز خواند.^۳

در ۲۶ دی سال ۱۳۵۷ شمسی که شاه از ایران رفت و تومار استبداد درهم پیچیده شد، در محل اقامت امام قیصر در دهکده‌ی نوفل لوشاتوی فرانسه، چهارصد خبرنگار اجتماع کردند تا به‌نوبت از ایشان سؤالاتی بکنند، چند سؤال که از امام قیصر پرسیده شد، وقت اذان ظهر فرا رسید، بلافضلله آن فرزانه‌ی عالی قدر صحنه‌ی مصاحبه‌ی خبرنگاران را ترک کرده، فرمودند: هنگامه‌ی اقامه‌ی نماز فرا رسیده است.^۴

یکی از نوادگان امام قیصر می‌گوید:

«اوّل جنگ تحملی عراق علیه ایران بود که ناگهان صدای ضدّ هوایی به گوشمان رسید و چون تا آن روز با این صدا آشنا نیستیم تصوّر کردیم بمی منفجر شده است. سراسیمه به اتفاق امام قیصر رفتیم، ولی مشاهده کردیم ایشان در ایوان مشغول اقامه‌ی نماز و عبادت بودند و گویی اصلاً صدای نشنیده‌اند، حتی متوجه ورود ما هم نگردیدند. ما که هیجان زده و از سویی نگران حالشان بودیم، با دیدن آن اطمینان قلبی، معنویت و عبادت امام، احساس آرامش کردیم.»^۵

۱- مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی، صص ۳۸۷ و ۵۶۶.

۲- ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- باقری بیدهندی، ناصر، «نجوم آمت»، در: نور علم، دوره‌ی سوم، شماره‌ی هفتم، ص ۱۰۲.

۴- مجّهی زن روز، ش ۱۲۶۷، خرداد ۱۳۶۹. ص ۴۴.

ایامی که امام قیمی را به بیمارستان انتقال دادند، ایشان سفارش کردند ساعت اقامه‌ی نماز را اطلاع دهند. اطرافیان و پرستاران نیز چنین می‌کردند، اما در یکی از روزها آقا متوجه گردید سینی حامل غذا وارد اتاق شد، پرسیدند: مگر وقت اقامه‌ی نماز فرانرسیده است؟ حاضران گفتند: آری. امام قیمی با اعتراض خاطرنشان ساخت: چرا مرا بیدار نکردید؟ پاسخ دادند: به دلیل وضع خاصتان نخواستیم بیدارتان کنیم. امام قیمی با ناراحتی گفت: چرا با من این گونه برخورد می‌کنید؟ غذا را ببرید تا نماز را اقامه کنم.^۱

دکتر ایرج فاضل (پژوهشک معالج امام قیمی) متذکر گردیده است، در ایامی که امام قیمی در بیمارستان، تحت عمل جراحی قرار گرفتند، لوله‌ی تنفس در تراشه‌ی ایشان بود. وقتی این لوله در مجرای تنفس قرار می‌گیرد، بیمار نمی‌تواند صحبت کند، اما امام قیمی برخلاف این وضع ناگوار، نماز ظهر و عصر آن روز را اقامه کردند و حتی سحرگاهان نماز شب خویش را ترک نکردند.^۲

امام قیمی مقید بود، نافله‌ها، مستحبات و تعقیبات نماز را به جای آورده و هر گونه شرایط از قبیل سرما، گرما، بحران‌های سیاسی، اجتماعی و بیماری در این برنامه اثری نمی‌گذاشت. حجّة‌الاسلام و المسلمين رودباری می‌گوید:

«در ماه مبارک رمضان، همچون سایر ماهها، نماز ظهر و عصر را با امام قیمی در مسجد شیخ انصاری واقع در بازار خویش نجف اقامه می‌کردم، ولی نماز مغرب و عشا را به امامت آیة‌الله سید عبدالاعلی سبزواری می‌خواندم؛ زیرا امام قیمی با آن کهولت سن و ضعف، حتی

۱- ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۸ خرداد ۱۳۶۸، ص ۳.

در ایام ماه مبارک رمضان که مصادف با گرمای طاقت‌فرسای نجف در روزهای بلند تابستان بود، مقید به انجام نافله‌های مغرب و عشا قبل از افطار بود، در حالی که ما با وجود این که جوان بودیم و تاب مقاومت بیشتری داشتیم، مایل بودیم هرچه زودتر نماز مغرب و عشا را بدون نافله خوانده و به افطار برسیم.^۱

همسر امام رهبر گفته است:

«از بیست و هشت سالگی نماز شب امام رهبر ترک نگردید؛ یعنی از ابتدای ازدواجشان. و بنا به فرموده‌ی آیة‌الله فاضل لنکرانی رهبر، امام نماز شب را هفتاد سال به صورت متواتر خواندند. یکی از اعضای دفتر امام یادآور گردیده است: به جرأت می‌توانم بگویم که تهجد امام رهبر تا آخرین لحظه‌های حیاتشان ترک نگردید، دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و در این مدت قرآن قرائت می‌کردند.»^۲

مرحوم آیة‌الله بنی‌فضل می‌گوید:

«یکی از علمای تهران نقل می‌کرد: شیخ در سال‌های قبل از سال ۱۳۴۱ شمسی میهمان حاج آقا مصطفی خمینی در قم بود، ناگهان شب هنگام، با شنیدن صدای گریه‌ها و ناله‌های شدیدی از خواب بیدار شدم، میزبان را صدا زدم و گفتم گویا در همسایگی شما اتفاقی افتاده و کسی در گذشته است و برایش می‌گریند. مرحوم سید مصطفی خمینی گفت: والدم مشغول نماز شب و گریه‌های شبانه است.»^۳

آیة‌الله سید مصطفی خوانساری نقل کرده است:

«در یک زمستان، در قم برف زیادی آمدۀ بود و یخ‌بندان شدیدی روی داد، در همین وضع و با وجود سرمای طاقت‌فرسای هوا، امام رهبر

۱- ستوده، امیررضا، پاپه‌پای آفتاب، ج اول، ص ۱۸۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۵.

۳- روزنامه‌ی کیهان، ش ۱۶۵۶۳؛ روزنامه‌ی اطلاعات، ش ۱۷۱۷.

نیمه‌های شب از مدرسه‌ی دارالشّفا به مدرسه‌ی فیضیه آمد و به هر زحمتی بود یخ حوض مدرسه را شکست و وضو گرفت و زیر مدرس رفت و در تاریکی، مشغول تهجد گردید. حال، چه حالاتی داشت، نمی‌توانم بازگو کنم. ایشان با یک انبساط روحی و شادی معنوی، نماز شب را به جای می‌آورد و با فرا رسیدن وقت اذان صبح به مسجد بالاسر می‌آمد و پشت سر آیة‌الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی ره به نماز می‌ایستاد و بعد بر می‌گشت و مشغول مباحثتش می‌شد.^۱

بعد از عمل جراحی، هر لحظه که امام ره مشکل خاصی نداشتند، چشمان خود را بروی هم نهاده، می‌خوايیدند. این خواب چنان عمیق بود که پزشکان می‌گفتند نکند اثر داروهای بیهوشی ایشان را به چنین وضعی در می‌آورد، اما زمانی که سحرگاهان فرا می‌رسید، امام ره از خواب بیدار می‌شد و می‌گفت: وقت نماز شب است. و آنگاه با شور و حالی معنوی نوافل شب را اقامه می‌کردند.^۲

یکی از نزدیکانش نقل کرده است:

«وقتی وارد بیمارستان شدم، ایشان را در وضع شگفتی یافتم، آنقدر گریسته بودند که تمام چهره‌ی نورانی‌شان خیس گردیده بود، هنوز هم اشک‌هایشان چون بارانی جاری بود و چنان عارفانه و صادقانه با خدای خود در حال راز و نیاز بودند که من هم تحت تأثیر قرار گرفتم. چون متوجه حضور ما گردیدند، با حواله‌ای که بر شانه داشتند صورت خود را خشک کردند.»^۳

آیة‌الله شهید مرتضی مطهری نوشه است:



۱- ستوده، امیررضا، پایه‌پایی آفتاب، ج ۱، ص ۱۵۷؛ فرازهای فروزان، صص ۱۰۷-۱۰۸.

۲- روزنامه‌ی کیهان، ش ۱۶۵۳۸، ص ۳.

۳- اظهارات دکتر غلامرضا باطنی از اعضای تیم پزشکی حضرت امام خمینی، در: حضور، ش ۹، ص ۳۱۳.

«این مردی که روزها می‌نشیند و این اعلامیه‌های آتشین را می‌دهد، سحرها اقلاً یک ساعت با خدای خویش راز و نیاز می‌کند و آن‌چنان اشک‌هایی می‌ریزد که باورش مشکل است. این مرد درست نمونه‌ی ^۱ علی‌الائمه است.»

آرامش و امنیت خاطر در پرتو دعا

دعا در واقع درخواستی است که از اعماق وجود آدمی برمی‌خizد و زبان ترجمان این تقاضا می‌باشد. دعایی که با معرفت و بصیرت توأم گردد، انساط روحی و امنیت خاطر به وجود می‌آورد. این چنین دعایی غبار غفلت را از ذل و ذهن می‌زداید و نگرش نیاش گر را گسترش می‌دهد. بر اثر ذکر و دعا، روح آدمی به لطف تمايل می‌یابد و عواطف فرد از مرزهای انفرادی عبور می‌کند و افراد جامعه را مشمول ایشار و فداکاری خود می‌نماید. دعا می‌تواند انسان را از غربتی هراس آور برهاند و او را از عالم ملک به ملکوت پیوند زند.

امام خمینی^{ره} در باره‌ی اهمیت دعا چنین نوشته است:

«از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند بربندگان و از مهم‌ترین مظاهر رحمت پروردگار بر زمینیان، دعاهاست که از خزانه‌ی وحی و شریعت و از حاملین علوم و حکمت، به ما رسیده است. این دعاها عامل ارتباط معنوی بین خالق و مخلوق و عاشق و معشوق و وسیله‌ی ^۲ دخول در حوزه‌ی امن الهی و دست‌گیره‌ی محکم بندگان است.»

آدمی بر اساس فطرت پاکی که دارد، شیفته و مجدوب کمال است. دعا و ذکر، برای شکوفایی این میل درونی مؤثر است و می‌تواند انسان را به سوی کمال مطلق نزدیک سازد. اصولاً ارزش انسان در پیشگاه

۱- یادیار (ویژه‌نامه‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی)، ۳۰ خرداد ۱۳۶۹؛ مجله‌ی حوزه، ش ۴۹، ص ۱۵۸.

۲- شرح دعای سحر، ص ۱۹.

خداؤند متعال، اظهار خضوع و خشوع و بندگی خالصانه در برابر اوست و دعا وسیله‌ای است برای چنین توجهی از ناحیه‌ی انسان به جانب حق تعالی. در دعا آدمی در وجود خویش احساس نیاز می‌کند، و به همین دلیل، هوس‌های غرورآمیز و خیالات آمیخته به کبر و تفرعن را سرکوب می‌سازد و به تدریج و بر اثر استمرار دعا و اُنس با راز و نیازهای صادقانه، صلاحیت‌هایی را به دست می‌آورد که برای دست یافتن به توفیق مؤثر است. دعا سپری است که انسان را در برابر لغزش‌ها و گناهان مصون می‌سازد، ضمن این‌که قادر است او را در مقابل هجوم ناملایمات و ناگواری‌ها حفظ کند. امام خمینی ره توصیه می‌کند:

«مردم را نباید از دعا جدا کرد، مردم باید با دعا انس پیدا کنند».^۱

ایشان در این زمینه هشدار می‌دهد:

«آن‌هایی که ادعیه را می‌خواهند کنار بگذارند، و به اسم این که ما قرآن می‌خوانیم نه دعا، آن‌ها قرآن را هم نمی‌توانند به صحنه بیاورند ... اگر قرآن می‌خوانند متوجه می‌شوند که قرآن از دعا تعریف می‌کند و مردم را وادر به دعا می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: اعتنا به شما نداشتم اگر دعا نمی‌کردید».^۲

دعا جنبه‌ی بندگی آدمی را تقویت می‌کند و آن را پرورش می‌دهد و انسان را به سوی تزکیه‌ی جان و تهذیب نفس راغب می‌کند. امام خمینی ره در این باره به نکاتی اشاره دارد:

«تمام عبادات [و] ادعیه وسیله است، همه وسیله برای این است که انسان این لباس ظاهر بشود، آن که بالقوه است به فعلیت برسد و انسان

۱- امام خمینی، تفسیر سوره‌ی حمد، ص ۱۲۳.

۲- همان، صص ۸۱-۸۲.

بشد ... یک انسان الهی که همه چیزش الهی می‌شود، هرچه می‌بیند حق می‌بیند؛ اینجا هم برای این آمدۀ‌اند.^۱

به باور امام رهبر، دعاها بت خودخواهی‌ها و انواع غرورها را در هم می‌شکند و آدمی را از سرگردانی می‌رهاند:

«... این دعاهاست که به تغییر بعضی از مشایخ ما، قرآن صاعد است. این‌ها، دست انسان را می‌گیرد و بالا می‌برد، آن بالایی که من و شما نمی‌توانیم بفهمیم. آن که انسان را سبک‌بار می‌کند و از این ظلمت کده او را بیرون می‌کشد و نفس را از آن گرفتاری‌ها و سرگشتگی‌هایی که دارد خارج می‌کند، این ادعیه‌ای است که از ائمّه‌ی علیهم السلام وارد شده است.»^۲

امام خمینی رهبر که در باره‌ی ادعیه چنین دیدگاه‌هایی داشت، با درک و فهم عمیق از محتوای دعاها، خود را ملتزم به قرائت آن‌ها می‌دانست و تأکید می‌نمود: «این دعاهایی که از ائمّه‌ی ما وارد شده، مثل مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعای عرفه، دعای سمات و ... چه جور انسان درست می‌کنند.» امام رهبر هنگامی که در سال ۱۳۴۳ شمسی به کشور ترکیه تبعید گردید، در نامه‌ای که برای اعضای خانواده‌ی خود نگاشت، تقاضای کتاب مفاتیح و صحیفه‌ی سجادیه نمود.^۳

امام رهبر بر خواندن مناجات شعبانیه ملتزم بود و دیگران را به استفاده‌ی معنوی از این دعا و مضامین عالی و آموزنشده‌اش توصیه می‌نمود و می‌فرمود:

«این مناجات [شعبانیه] حضرت امیر و فرزندان آن حضرت است و همه‌ی ائمّه‌ی طاهرين علیهم السلام با آن خدا را می‌خوانده‌اند ... این مناجات درحقیقت

۱- همان، ص ۱۰۳.

۲- صحیفه‌ی نور، ج ۱۲، ص ۲۴۰.

۳- مجله‌ی تربیت، سال ۱۵، مهر ۱۳۷۸، ص ۴۵.

مقدمه‌ای جهت تنبیه و آمادگی انسان برای پذیرش وظایف ماه مبارک رمضان
می‌باشد ...»^۱

یکی از اطرافین امام خمینی می‌گوید:

«شاید کسی باور نکند که امام خمینی در جایگاه یک رهبر انقلابی، سیاسی، اکثر دعاهای مفاتیح را خوانده باشند. یادم است یک وقت از من مفاتیح درشت خط خواستند و برای ایشان تهیّه کردم. یک روز به رحلتشان مانده بود که یکی از خواهران گفت: بیایید بالای سر امام خمینی دعایی بخوانید، من هم دعای عدیله را خواندم، یک وقت متوجه شدم که امام خمینی در یک جای مفاتیح نشانه‌ای گذاشته‌اند، نگاه کردم دیدم دعای عهد حضرت مهدی است و چون مستحب است چهل روز خوانده شود، ایشان روی کاغذ، شروع آن را هشتم شوال المکرم مرقوم فرموده و تا آن روز خوانده بودند. تا این اندازه امام خمینی نسبت به انجام خصوصیات و شرایط مربوط به دعا تقید داشتند. دعای کمیل را هم می‌خوانند و چون می‌خواستند در ماه رمضان به دعا و تلاوت قرآن مشغول باشند، ملاقات‌های خود را در این ماه تعطیل می‌کردند. آخرین ماه رمضان عمر ایشان از دیگر ماه‌ها متفاوت بود؛ به این صورت که ایشان همیشه برای خشک کردن اشک چشمشان دست‌مالی را همراه داشتند، ولی در آن ماه رمضان، حوله‌ای را نیز همراه خود داشتند تا در نیایش‌های شباه با آن اشک‌ها را پاک کنند.»^۲

حجّة‌الاسلام والمسلمين على اكبر آشتیانی اظهار داشته است:

«صبح همان روزی که قرار بود امام خمینی تحت عمل جراحی قرار گیرد به خدمتشان رسیدم. سلام عرض کردم و احوالشان را جویا

۱- امام خمینی، مبارزه با نفس(جهاد اکبر)، ص ۵۹.

۲- ستوده، امیر رضاء، پا به پای آفتاب، ج اول، ص ۱۸۲.

شدم. کلام الله مجید و مفاتیح در کنار تخت امام پیغمبر توجّه مرا جلب کرد. وقتی خوب دقیق شدم، مشاهده کردم امام پیغمبر لحظاتی قبل مشغول خواندن دعای عهد بوده‌اند. حالم دگرگون شد، ولی کوشیدم بر خود مسلط گردم.^۱ یاران، همراهان و اهل خانه، بارها امام پیغمبر را با همان صوت ملکوتی که آهنگ تسبیح و تقدیس فرشتگان را در اذهان تداعی می‌کرد، مشغول خواندن دعای کمیل دیده بودند.»

امام در جایی فرموده‌اند:

«کمال انقطاع به این سادگی حاصل نمی‌شود و احتیاج فوق العاده به تمرین، زحمت، ریاضت، استقامت و ممارست دارد. تمام صفات وارسته‌ی انسانی در انقطاع کامل الی الله نهفته است و اگر کسی بدان دست یافت، به سعادت بزرگی نایل شده است.»^۲

امام پیغمبر در هنگام خواندن دعا چنین وصفی را داشتند و چنان از امور دیگر فارغ می‌گردیدند که گویی کار دیگری ندارند. وقتی به حرم حضرت سیدالشهدا علیهم السلام مشرف می‌گردیدند. با وجود کهولت سن، دعای عرفه را که خواندنش چند ساعتی طول می‌کشید، به حالت ایستاده و رو به قبله می‌خواندند و اطرافیان را با وجود آن که جوان‌تر بودند و به وضع نشسته این دعا را می‌خواندند، شرمنده می‌گردند. آیة الله موسوی بجنوردی می‌گوید: «به همین دلیل، در هنگام خواندن این دعا از جای خود بلند می‌شدیم و به تبعیت از امام پیغمبر آن را در حال ایستاده می‌خواندیم.»^۳

حجّۃ الاسلام احمد صابری همدانی می‌گوید:

۱- همان، ص ۲۵۶.

۲- امام خمینی، حکومت اسلامی (ولايت فقيه)، ص ۲۳۴.

۳- مجله دانشگاه انقلاب، ش ۷۵، خرداد ۱۳۶۹، ص ۲۳.

«یکی از علمای بزرگ حوزه نقل می‌کرد: دعاibi است که در آن سلام بر انبیا ﷺ و ملائکه می‌باشد و من ۲۴ سال است بعد از نماز صبح می‌خوانم؛ زیرا بیست و چهار سال قبل، امام قمی^۱ به من فرمودند: به این دعا مداومت کن که سال‌هاست آن را می‌خوانم.»^۲

اعتقاد امام به دعا در آن حد بود که وقتی حال یکی از دخترانش به وحامت گرایید و پزشکان از درمان او نامید شدند، ختم «آمن یجیب» برگزار کرد و به برکت آن، فرزندشان، سلامتی خود را به دست آورد.^۳

۱- ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲- همان، ص ۲۸۰.

نقش نخبگان دینی و سیاسی در ایجاد بصیرت دینی

مراد شهگلی^۱

چکیده

از ابتدای ترین ویژگی‌های نخبگان سیاسی و دینی در جامعه‌ی اسلامی متخلّق شدن به صفت بصیرت دینی و سپس تلاش و کوشش در راستای ایجاد بصیرت دینی در عموم مردم است. بصیرت دینی توسط مسؤولان و نخبگان سیاسی و دینی در دو مقوله‌ی بصیرت رفتاری و بصیرت گفتاری نمایان می‌گردد و هر دوی آن‌ها برای ایجاد چنین بصیرتی لازم است.

نگارنده در این نوشتار بر آن است تا پاره‌ای از عوامل رفتاری و گفتاری را که در ایجاد بصیرت دینی از دیدگاه ثقلین مؤثر است بیان نماید. این عوامل عبارتند از: دعوت به قرآن، اطاعت از ولی امر، امر به معروف و نهی از منکر، پرهیز از کتمان حقیقت، مبارزه با حرکت نفاق، حقداری و عدالت‌پیشگی، دین‌مداری، آشتی دادن نخبگان سیاسی، صبر، جلوگیری از سوءاستفاده‌ی فرصت‌طلبان، مبارزه با دنیاطلبی.

۱- مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهین شهر.

واژه‌های کلیدی

بصیرت دینی، نخبگان دینی و سیاسی، عوامل گفتاری و رفتاری، ایجاد بصیرت در جامعه‌ی اسلامی.

طرح مسأله

در هر جامعه‌ای، چه کوچک و چه بزرگ، روی سعادت و نیکبختی را آنان می‌بینند که کردارشان بر بصیرت و آگاهی دینی استوار باشد. رشد و سعادت جامعه، با پرورش و رشد بصیرت و آگاهی دینی در جامعه ارتباط مستقیم، تنگاتنگ و تعاملی دارد. در حرکت رو به رشد و ترقی جامعه، نخبگان و اهل علم نقش اساسی دارند. این نقش در ایجاد این حرکت و تداوم آن و سپس رسیدن به اوج ترقی در تمامی ابعاد رخ می‌نمایاند. در جامعه‌ای که براساس موازین و معیارهای دینی بنیان نهاده شده، علاوه بر نخبگان سیاسی، نخبگان دینی هم نقش مهمی در ایجاد بصیرت و بینش دینی دارند. لازمه‌ی این کار آن است که ابتدا خود ایشان از چنین بصیرتی برخوردار باشند و آن‌گاه دیگران را در این مسیر راهنمایی کنند. در نگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام، اصولی در این جهت مطرح شده است که عمل به این اصول و بزرگداشت آن‌ها در جامعه توسعه نخبگان، بصیرت دینی مردمان را به همراه دارد، و به عکس، وانهادن این اصول مانع جهت دستیابی به بصیرت دینی است. نگارنده در این نگارش، ضمن بررسی مطلب بالا به سؤال‌های زیر پاسخ می‌دهد:

۱. نسبتی
۲. نسبتی
۳. نسبتی
۴. نسبتی

۵۶

۱. اصول گفتاری ایجاد بصیرت دینی توسعه نخبگان در جامعه‌ی

اسلامی از منظر قرآن چیست؟

۲. اصول عملی ایجاد بصیرت دینی توسعه نخبگان در جامعه‌ی

اسلامی از منظر تقلین کدام است؟

أصول ایجاد بصیرت دینی

دعوت به قرآن

قرآن کریم تمايز ویژه و چشم گیری در میان کتب آسمانی دارد و روشن کننده‌ی هر امر مبهم، پیچیده، فتنه‌انگیز، دیرفهم، استراتژیک، و در یک کلام، تبیین کننده‌ی هر امری است: «... و این کتاب را که روشن گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت گری است، بر تو نازل کردیم.»^۱

در آیات قرآن کریم به یک اصل اساسی جهت ایجاد بصیرت دینی اشاره شده است و آن رجوع به قرآن و سنت است. خداوند بلند مرتبه چنین می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافیید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک فرجام تر است.»^۲

امیر مؤمنان حضرت علی علیہ السلام در تفسیر آیه‌ی شریف مذکور، «الرّد إلى الله» را اخذ کردن محکمات قرآن کریم، و «الرّد إلى الرّسول» را گرفتن سنت جامع رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام که مورد پذیرش همگان است، دانسته‌اند.^۳ هم‌چنین در نامه‌ی گران‌قدر امیر مؤمنان حضرت علی علیہ السلام در تبیین حوادث پس از رحلت رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام به این مطلب این گونه اشاره شده است:

۱- نحل / ۸۹

۲- نساء / ۵۹

۳- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

«آن‌گاه که رسول خدا ﷺ وفات نمود، کتاب خدا و خاندان پاک و مطهرش را دو پیشوای رهبر که بدون اختلافند، قرار داد و دو برادری که از یاری یک‌دیگر فروگذاری نمی‌کنند؛ این دو همیشه با هم و در کنار هم دیگر و جدایی ناپذیرند.»^۱

آنان که قرآن کریم را فراروی زندگی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی خود قرار ندهند، دچار حیرت و سردرگمی‌اند، و به عکس، آنان که از این سفره‌ی الهی بهره برنده، در دنیا و آخرت سود جسته‌اند. حضرت علی علیهم السلام در این‌باره چنین می‌فرمایند:

«بر یکی از آنان، واقعه‌ای در حوزه‌ی یکی از احکام عرضه می‌گردد و او بر پایه‌ی رأی خود در آن حکم می‌کند. آن‌گاه همان واقعه بر دیگری عرضه می‌گردد و او بر خلاف اوّلی حکم می‌کند. آن‌گاه نزد پیشوایی که آنان را به قضاوت گمارده، جمع می‌شوند و او رأی همه را درست می‌داند، با آن که خداشان یکی است، پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی. آیا خداوند سبحان به آنان دستور داد که اختلاف کنند و آنان پیروی کردند؟ یا آن که خداوند از اختلاف بازشان داشت و آنان نافرمانی کردند؟ آیا خداوند سبحان دینی ناتمام فرو فرستاد و از آنان برای تکمیلش کمک جست؟ یا آنان با خداوند شریکند و رواست که نظر دهند و بر خداوند است که پذیرد؟ یا آن که خداوند دین کاملی فرو فرستاد و پیامبر ﷺ در رساندنش کوتاهی کرد؟ چرا که خداوند سبحان می‌گوید: ﴿... مَا فَرَطَنَا﴾

۱- دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره‌ی نبوی، ص ۴۳؛ نقل از: المحمودی، محمدباقر، نهج السعاده فی مستدرک

نهج البلاغه، ج ۵، صص ۲۰۰-۱۹۹.

فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؟^۱ «ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم.»

و در آن تبیان هر چیزی است و [خداؤند] یاد کرد که پاره‌ای از قرآن، پاره‌ی دیگرش را تصدیق می‌کند و در آن اختلافی نیست و فرمود: **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**^۲; "اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتد" و قرآن ظاهری زیبا و باطنی ژرف دارد، شگفتی‌هایش سپری نگردد، غرایب آن به پایان نرسد و تاریکی‌ها جز بدان زدوده نشود.^۳

از ویژگی‌های بسیار مهم قرآن کریم، اختلاف‌زدایی و رساندن جامعه‌ی اسلامی به هدایت و رحمت الهی است که توسعه حاکم دینی صورت می‌پذیرد:

(وَ مَا [این] کتاب را بُرْ تُو نازل نکردیم، مَگَرْ برای این که آن‌چه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است).^۴

امام العارفین، حضرت علی علیله نیز قرآن کریم را ریسمان محکم الهی دانسته و مردمان را به چنگ زدن به این ریسمان فرا خوانده‌اند:

«بر شما باد کتاب خدا که ریسمان محکم، نورآشکار، داروی شفابخش و ... است.»^۵

۱- انعام / ۳۸

۲- نساء / ۸۲

۳- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۰۱؛ نقل از: سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، پیشین، خطبه‌ی ۱۸.

۴- نحل / ۶۴

۵- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶.

۱-آل عمران/۱۰۳.

۲-نمل/۷۶.

۳-نساء/۶۱.

این ریسمان محکم، قرآن کریم است که خداوند آن را عامل وحدت دانسته است: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا لَا تَفَرُّقُوا...﴾.^۱ قرآن کریم با عنوان کردن سرگذشت بنی اسرائیل و درس‌هایی که برای عبرت‌گیری دارد، علل و اسباب اختلاف را ذکر می‌کند تا مسلمانان در عصر رسول خدا ﷺ و پس از آن، به خوبی بیدار باشند:

«بی‌گمان، این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آن‌چه را که آنان درباره‌اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند.»^۲
آنان که اهل قرآن هستند و به این کتاب شریف تمسّک می‌جویند، همیشه داور و حَكَم خود را قرآن قرار می‌دهند تا از تفرقه و پراکندگی و شکاف میان مسلمین جلوگیری به عمل آورند. عده‌ای نیز وقاحت را تا به آن‌جا رسانده‌اند که نه تنها خود حکمیّت قرآن را قبول نمی‌کنند، مانع دیگران هم می‌شوند:

«آیا ندیدهای کسانی را که می‌پندارند به آن‌چه بر تو نازل شده و [به] آن‌چه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند داوری میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کُفر ورزند، و[لی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد. و چون به ایشان گفته شود به سوی آن‌چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت، روی بر می‌تابند.»^۳

تفسیر درست قرآن، ضامن وحدت مسلمین است.^۱ یکی از علل اساسی در ایجاد بسیاری از فتنه‌ها و سنتیزه‌ها، وانهادن قرآن است. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای این مسأله را چنین فرموده‌اند:

«... پس از من بر شما روزگاری خواهد آمد که در آن چیزی پوشیده‌تر از حق، آشکارتر از باطل، و رایج‌تر از دروغ بر خدا و پیامبرش نباشد. نزد مردم آن زمان، کالایی کسادتر از قرآن نیست، اگر به درستی تلاوت شود؛ و کالایی رایج‌تر از آن نیست، اگر آن را واژگونه معنا کنند. چیزی در شهرها ناشناخته‌تر [یا: بدتر] از معروف، و شناخته شده‌تر [یا: بهتر] از منکر نباشد. حاملان قرآن، آن را به گوشه‌ای افکنند و حافظان قرآن، آن را به فراموشی سپارند. در آن روز، قرآن و اهل قرآن مطرود و در انزوا یند و چونان دو یار همراه در یک طریق روان؛ و هیچ کس آن دو را پناه ندهد. قرآن و اهل قرآن در آن روزگار در میان مردمند، ولی در میان مردم نیستند؛ با آنانند، اما آن‌ها با این دو نیستند؛ زیرا گمراهی با هدایت هماهنگ نیست، هرچند در کنار هم باشند. آن مردم بر پراکندگی اتفاق کرده، از وحدت روی گردانند؛ گویا آنان پیشوای قرآنند، نه قرآن پیشوای آنان. از قرآن در میان آنان جز نامی باقی نماند و از آن، جز خط و نوشته‌ای نشناسند ...»^۲

کوتاه سخن این که تمّک جستن به کتاب شریف قرآن، لازمه‌ی انسجام و همبستگی در جامعه‌ی اسلامی و ایجاد بصیرت است. حضرت مولی‌الموحدین، امام علی علیه السلام چنین می‌فرمایند:

۱- معادیخواه، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۵۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷.

«آن زمان که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تار بر شما وارد شد،
به قرآن پناه ببرید.»^۱

اطاعت از ولی امر

قرآن، اطاعت از خداوند و اولیای امرش را محور رفع منازعات
و اختلافات جامعه می‌داند:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای
امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر
یافتد، اگر به خدا و روز و اپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و
[سنّت] پیامبر [او] عرضه بدارید؛ این بهتر و نیکی فرجام تراست.»^۲

آن‌چه رسول خدا^{علیه السلام} حُکم می‌کند، همان حُکم خدا و وحی
الهی است.^۳ پس داور و حَكْم برای مشاجرات، رسول خدا^{علیه السلام}

است و مراجعته به ایشان که ولی امر خدادست، اساس ایمان است:

«ولی چنین نیست؛ به پروردگارت قَسَم که ایمان نمی‌آورند،
مگر آن که تو را در مورد آن‌چه میان آنان مایه‌ی اختلاف است
داور گردانند؛ سپس از حُکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان
احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود
آورند.»^۴

امیرمؤمنان حضرت علی^{علیه السلام} بارها و بارها به این امر اشاره
کرده‌اند:

۱- قرآن، شماره ۶، پیش از آن

۶۲

۱- ابن فهد الحلّی، احمد، علّة الّاعی و نجاح السّاعی، ص ۲۶۸.

۲- نساء/۵۹.

۳- نجم/۲/۵.

۴- نساء/۶۵.

«با تأمّل بنگرید به نعمت‌های خداوند آن‌گاه که پیامبری [=محمد] را در میان آنان برانگیخت، که اطاعت آنان را بادین او گره زد و گرد دعوت او دلهای آنان را الفت بخشید.^۱ در جای دیگری امام علی^{علیه السلام} والیان امر را مانند نخ تسبیح فرض کرده‌اند که دانه‌ها - یعنی جامعه‌ی اسلامی - قوامشان به نخ - یعنی ولی امر - است:

«نقش زمامدار در این امر، همچون رشته‌ای است که مهره‌ها را جمع می‌آورد و در کنار یک‌دیگر می‌چیند، و اگر آن رشته بگسلد، مهره‌ها پراکنده می‌شود و هر کدام به سویی می‌رود و از آن پس نتوان آن‌ها را در کنار یک‌دیگر نهاد.»^۲

رابطه‌ی رهبری نظام اسلامی (پیشوای) با مردم، رابطه‌ای متقابل است و اگر هریک از ایشان حدّ خود را نشناشند و از آن تجاوز کنند، اختلاف کلمه پدید می‌آید. امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«اما اگر مردم بر حاکم چیره شوند، یا حاکم بر مردم ستم ورزد، در این هنگام، اختلاف کلمه پدید آید و نشانه‌های ظلم و تجاوز آشکار شود و فریب کاری در دین رواج یابد.»^۳

سرپیچی از امر خدا و رسولان‌الهی علیهم السلام موجب گسته شدن حکومت اسلامی است:

«و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود؛ و صبر کنید که خدا با شکیابیان است.»^۴

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۴۶.

۳- همان، خطبه‌ی ۲۱۶.

۴- انساء/۴۶.

امیر مؤمنان علیہ السلام درباره‌ی نقش پیامبر ﷺ در ایجاد آگاهی و
همدلی چنین می‌فرمایند:

«پیامبر آن‌چه را از جانب خدا مأمور به آن شده بود بیان کرد
و پیام‌های پروردگارش را به مردم رساند. خداوند نیز توسط او
گسیختگی‌های جامعه را نظام داد و پراکندگی را به هم پیوست و
میان خویشاوندان - پس از آن که سینه‌هایشان از دشمنی سخت
پر شده و آتش کینه در دل‌هایشان زبانه کشیده بود - الفت و
دوستی پدید آورد.»^۱

آری، رسول خدا ﷺ چنان خداگونه عمل کرد که موجب
الفت شد و همه‌ی قلب‌ها به سوی ایشان گرایش پیدا کرد:
«دل‌های نیکوکاران دوست‌دار او شد و دیده‌ها متوجه وی
گشت. خداوند به یمن وجود او کینه‌ها را مدفون کرد و آتش
دشمنی را خاموش ساخت. توسط او مردم [مسلمان] را با
یک‌دیگر برادر، و جمع کافران را پراکنده کرد، و به‌وسیله‌ی او
خوار را گرامی و گرامی را خوار ساخت. سخن او روشن گر، و
سکوت‌ش زبان گویاست.»^۲

تعییر دیگری که پس از «حبل الله» در قرآن کریم آمده،
«العروة الوثقى» است:

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بی‌راهه به‌خوبی آشکار
شده است؛ پس هر کس به طاغوت کُفر ورزد و به خدا ایمان
آورد، به‌یقین، به دست آویزی استوار - که آن را گُستاخ نیست -
چنگ زده است و خداوند، شنوازِ داناست.»^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱.

۲- همان، خطبه ۹۶.

۳- بقره/۲۵۶.

امیر مؤمنان - امام علی علیہ السلام - نیز مؤمنین را به چنگ زدن به «جبل الله» و «العروة الوثقى» امر فرموده‌اند:

«به ریسمان خدا و دست گیره‌ی او چنگ زنید و از حزب خدا و پیامبر او باشد و عهد و پیمانی را که با خدا بسته‌اید پاس دارید،
که اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی غریب خواهد ماند.»^۱

رسول خدا علیہ السلام تداوم این تمسّک را ولایت علی علیہ السلام دانسته‌اند:

«هر که دوست دارد بر کشتی نجات بنشیند و به دست گیره‌ی محکم چنگ زند و به ریسمان ناگسستنی خداوند بیاویزد، پس از من با علی علیہ السلام دوستی، و با دشمنش دشمنی ورزد و از امامان هدایت گر نسل او پیروی کند؛ زیرا آنان جانشین و وصی من هستند ... حزب آنان حزب من و حزب خدای عزوجل است و حزب دشمنان آنان همان حزب شیطان است.»^۲

رسول خدا علیہ السلام جانشینان بر حق علی علیہ السلام را نیز امان امّت برای جلوگیری از بروز شکاف و درگیری در امّت اسلامی دانسته‌اند:

«ستارگان، امان اهل زمین از ترس هستند و خاندان من امان امّت من از اختلافند، و اگر قبیله‌ای از عرب با ایشان اختلاف پیدا کند، ایشان نیز با او اختلاف پیدا می‌کنند و این قبیله از یاران و حزب ابليس می‌گرددن.»^۳

از دیدگاه رسول خدا علیہ السلام اهل بیت عصمت و طهارت، خدایی‌اند و باعث اكمال نعمت و اتحاد:

۱- محمدی ری شهری، محمد، میران الحکمة، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، ج ۳، ش ۳۶۸۰، ص ۱۱۳۰.

۲- همان، ش ۳۶۷۷.

۳- صافی گلپایگانی، لطف الله، أمان الأمة من الاختلاف، ص ۱۶۹؛ المتقى الهندي، علاء الدين بن حسام الدين، كنز العمال في أحاديث الأقوال والأفعال، ج ۱۲، ص ۱۰۲.

«شما اهل الیت، اهل الله هستید؛ شمایید که باعث کامل شدن نعمت، اتحاد و همدلی هستید.»^۱

یکی از محققان دربارهٔ نقش ولی امر در اتحاد جامعه‌ی اسلامی می‌نویسد:

«پیشوا، نقطه‌ی اتصال جریان‌های موجود در جامعه است و رهبری، محور تلاش‌ها، حرکت‌ها و نشاط‌ها. وجود اندیشه‌ها، گرایش‌ها و جریان‌های مختلف در جامعه، امری طبیعی است و تصوّر وحدت در اندیشه‌ها و آرمان‌ها، در همه‌ی قشرهای جامعه و همه‌ی لایه‌های اجتماع، تصوّری بس نادرست و غیر واقعی است. از این‌رو، جریان‌ها، گروه‌ها و دارندگان اندیشه‌های مختلف، برای رهانیدن جامعه از تفرقه، باید راه‌های وحدت آفرینی را بجویند و در ضمن تأکید بر تکثر اندیشه، هم‌سویی در آرمان‌های والا را از دست ندهند. رهبری، بزرگ‌ترین نقش را در این زمینه بازی می‌کند. علی ^{لائیل} بر لزوم اتحاد و همدلی در جامعه، بسی تأکید کرده است. آن بزرگوار، اتحاد را ضامن بقای حکومت‌ها، و اختلاف را عامل سقوط دولتها می‌داند، و از این‌رو، بسیار بر آن تأکید می‌ورزد. بخش‌هایی از خطبه‌ی «فاسد» از جمله موارد درس آموز و تبیه آفرین آموزه‌های حکومت علوی در شناخت ریشه‌های اختلاف و چگونگی دست یافتن به وحدت و همدلی است. او خود نیز در این جهت بیشترین تلاش را می‌کرد و از حقوق مسلم خود چشم می‌پوشید تا جامعه در آتش اختلاف نسوزد ...»^۲

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۶

۲- محمدی ری‌شهری، پیشین، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۶۵

رسول خدا ﷺ، خود، ولی امر را سبب نظام اسلام دانسته و
چنین می فرمایند:

«گوش بسپارید و اطاعت کنید از کسی که خداوند امر
ولایت را به او سپرده است؛ چه، او سبب انسجام اسلام است.»^۱
حضرت صدیقهٔ کبری - فاطمهٔ زهرا علیهم السلام - خطبه‌ای
دربارهٔ فدک ایراد فرموده و در آن ضمن ایجاد بصیرت دینی،
امامت را منشأ یکپارچگی دانسته‌اند.^۲

یکی از نقش‌های امام علی علیهم السلام در جامعهٔ اسلامی ساماندهی نظام
حقوقی است. حضرت علی علیهم السلام در این باره می فرماید:

«... به قضات شهرستان‌هایت بنویس تا هر حکمی را که در
حقوق آن اختلاف داشتند، به تو گزارش کنند و آن‌گاه آن
احکام را بررسی کن؛ آن‌چه را که موافق کتاب خدا و سنت
پیامبر خدا و حدیث امام خودت بود امضا کن و آنان را بر قبول
و اجرای آن وادار، و در مورد آن‌چه برایت مشتبه بود، فقیهان را
به حضور فرایخوان و با ایشان گفت و گو کن، سپس آن‌چه را
که مورد اتفاق نظر فقیهان مسلمان در حضور تو بود، امضا و
تنفیذ کن. هرچه را مورد اختلاف مردم باشد، باید به حکم امام
برگرداند و بر امام است که از خداوند یاری بجوئید و در اقامهٔ
حدود بکوشد و مردم را به اطاعت فرمان خویش وارد و جز از
خداوند هیچ نیرویی نیست ...»^۳

هم چنین، آن حضرت در توصیف چگونگی بصیرت‌دهی
امامان معصوم علیهم السلام چنین فرموده است:

۱- مفید، محمد بن محمد بن القعنان، الأمالی، ج ۱، ص ۱۴.

۲- الصدقوق، محمد بن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۷.

۳- محمدی ری‌شهری، محمد، پیشین، ترجمه: محدثی، جواد، ج ۷، ص ۷۳.

«آنان دانش را زنده کننده‌اند و نادانی را میرانند، برباری‌شان شما را از دانش آنان خبر می‌دهد، و برون آنان از نهان، و خاموش بودن‌شان از حکمت بیان. نه با حق درستیزند، نه با آن در خلاف. ستون‌های دینند و پناهگاه‌هایی که مردمان را نگاه می‌دارند. حق به آنان به جای خود باز گردید، و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از بن برید. دین را چنان که باید دانستند و فراگرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شنیدند و به دیگران گفتند، که راویان دانش بسیارند، لیکن پاسداران آن، اندک به شمار.^۱

اینکه چند نمونه از منش بصیرانه‌ی امام علی ع ذکر می‌شود:

۱- در داستان شورا چون ابن عباس می‌دانست که نتیجه چیست، از علی ع خواست که در جلسه شرکت نکند. اما علی ع با این که نظر ابن عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می‌گرد، پیشنهاد را نپذیرفت و عذرش این بود: «من اختلاف را دوست ندارم».^۲

۲- امام علی ع در نامه‌اش به ابوالموسى اشعری، در پاسخ به مسئله‌ی حکمیت چنین فرمود:

«همانا بسیاری از مردم، از بسیاری بهره‌هایشان بی‌نصیب ماندند؛ پس به دنیا رو آوردند و از روی هوا سخن گفتند. من در این کار به جایگاهی شگفت رسیدم. مردمی خود پسند به آن گرد آمدند و من اکنون دملی را درمان می‌کنم که می‌ترسم سر نگشاید و بدان که در یک پارچه کردن امّت پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم و الفت

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۲- ابن ابی الحدید معتلی، شرح نهج البلاغه، خطبه ۳.

آنان، کسی از من حریص‌تر نیست. من بدین کار، پاداش نیکو و بازگشتی کریمانه بجویم و به آنچه با خود عهد کردم، وفا کنم.»^۱

۳- امام علی علیه السلام - پیش از جنگ جمل - چنین فرمود:

«چون پیامبر ﷺ قبض روح شد، ما، خانواده و خاندان و وارثان و خویشان او و نزدیک‌ترین مردم به او بودیم و با ما در این امر کشمکش نمی‌شد. پس قدرت پیامبرمان را از ما گرفتد و به دیگران سپردند، و به خدا سوگند، اگر از اختلاف مسلمانان و بازگشتشان به کفر هراسی نبود، تا سرحد توانمان، آن را دگرگون می‌ساختیم.»^۲

۳- امر به معروف و نهی از منکر

ضرورت توجّه به این دو عنصر حیات‌بخش به عنوان دورکن اساسی در اسلام، همواره از اهمیّت خاصی برخوردار بوده است. هدف از امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح جامعه‌ی اسلامی است؛ لذا احیای این دو از اهمیّت خاصی برخوردار است. هم‌چنین، مهم‌ترین وسیله برای ایجاد بینش و بصیرت در جامعه‌ی اسلامی، احیای امر به معروف و نهی از منکر است. مطابق نصّ قرآن، مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، مسؤولیّتی عمومی است. هر فرد نسبت به فرد دیگر، هر طبقه نسبت به طبقه‌ی دیگر، حکومت نسبت به مردم و مردم نسبت به حکومت این وظیفه را به عهده دارند که مراقب هم باشند و از انحراف، اعمال بد فردی و اجتماعی، فحشا، فساد، فسق، فجور و نیز انحرافات سیاسی جلوگیری کنند. ولی نخبگان در جامعه‌ی اسلامی در شناساندن راه خیر

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین، ترجمه‌ی مهریزی، مهدی، ج ۴، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۷۶

و سعادت و ایجاد بینش و بصیرت دینی وظیفه‌ی بیشتری دارند. امر به معروف و نهی از منکر در شریعت اسلامی، در قیاس با ادیان دیگر از اهمیّت بیشتری برخوردار است، و از همین‌رو، یکی از اوصاف پیامبر اکرم ﷺ در تورات، اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر شمرده شده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيًّا الْأَمِيًّا الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

شاید اهمیّت فوق‌العاده‌ی امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، از آن‌روست که این دین برای همه‌ی مردم در تمامی اعصار تشرعی شده^۲ و آخرین شریعت الهی است.^۳ از این‌رو، لازم است همه‌ی مؤمنان، به‌ویژه دانشمندان و نخبگان دینی، در بسط و حفظ شریعت بکوشند و با عمل به این دو فریضه، جانشین خدا و پیامبران ﷺ بر روی زمین باشند و اسلام را جاودانه کنند. با این‌همه، این دو فریضه ویژه‌ی اسلام نیست و در شرایع پیشین نیز واجب بوده؛ گرچه محدوده‌ی آن به گستردگی اسلام بیوده است. بر پایه‌ی روایتی از رسول خدا ﷺ، مراد از ﴿الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ﴾ در آیه‌ی زیر، گروهی از بنی اسرائیل بوده‌اند که قاتلان پیامبران ﷺ را امر به معروف و نهی از منکر کردند و در این راه به شهادت رسیدند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكُفِّرُونَ بِأَيْتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعِذَابِ أَلِيمٍ﴾^۴

۱- اعراف/۱۵۷.

۲- سبا/۴۲۸؛ آل عمران/۱۹.

۳- أحزاب/۴۰.

۴- آل عمران/۲۱.

هم‌چنین، جمعی از «ربّانیون» یا دانشمندان مسیحی و «احبار» یا علمای یهود که از گفتار گناه‌آلود و حرام‌خوارگی نهی نمی‌کردند و در حقیقت، بصیرت دینی به وجود نمی‌آوردن، مورد نکوهش واقع شده‌اند:

﴿لَوْلَا يَنْهَا هُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لِئِسَّ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۱

شماری از بنی اسرائیل نیز به سبب کفر و ترک نهی از منکر، از سوی حضرت داود و عیسیٰ علیه السلام لعنت شده‌اند:

﴿عِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَئِيلَ عَلَى لِسانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذِلِّكَ بِمَا عَصَمُوا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَاهُونَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ﴾^۲

۴- پرهیز از کتمان حقیقت

یکی دیگر از آفت‌های بصیرت، کتمان حقیقت است. در قرآن این مسأله درباره‌ی دانشمندان اهل کتاب مصدق دارد که وقتی نشانه‌های رسول خدا علیه السلام را با آنچه در بشارت‌های کتب آسمانی خود مطابق دیدند، موقعیت خود را در خطر دانسته و حقیقت را کتمان کردند و از پیوستن اهل کتاب به جمع مسلمانان جلوگیری به عمل آوردنند:

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که حتماً باید آن را [بهوضوح] برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید. پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند؛ و چه بد معامله‌ای کردند.»^۳

۱- مائده/ ۶۳.

۲- مائده/ ۷۸-۷۹.

۳- آل عمران/ ۱۸۷.

اینان کسانی اند که علاوه بر کتمان آیات الهی، در راه خدا آن گونه که باید قدم نگذاشته، و گمراهی را بر هدایت برگزیده اند. خدای متعال درباره‌ی ایمان می‌فرماید:

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به [بهای] هدایت، و عذاب را به [ازای] آمرزش خریدند، پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند! چرا که خداوند کتاب [تورات] را به حق نازل کرده است، و کسانی که درباره‌ی کتاب [خدا] با یکدیگر به اختلاف پرداختند، در سیزه‌ای دور و درازند.»^۱

آیه‌ی دیگری که در آن پیامد اخروی کتمان حقیقت آمده، آیه‌ی زیر است:

«کسانی که دلایل روشن و وسیله‌ی هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می‌کنند، خدا آن‌ها را لعنت کرده و همه‌ی لعن کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آنان که توبه و بازگشت کردند، (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند و آن‌چه را کتمان کرده بودند آشکار ساختند، که من توبه‌ی آن‌ها را می‌پذیرم و من توّاب و رحیم.»^۲

در تفسیر آیه‌ی فوق چنین آمده است:

«شأن نزول آیه - بنا به نقل جلال الدین سیوطی از ابن عباس در «أسباب النزول» - چنین است که چند نفر از مسلمانان، همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید، از دانشمندان یهود سؤالاتی پیرامون مطالبی از تورات که ارتباط با ظهور رسول خدا ﷺ داشتند. آنان واقع مطلب را کتمان کرده و از توضیح خودداری کردند.

۱- بقره / ۱۷۶ - ۱۷۵

۲- بقره / ۱۵۹ - ۱۶۰

آیه‌ی فوق درباره‌ی آن‌ها نازل شد و مسؤولیت کتمان حق را به ایشان گوش زد کرد

گرچه روی سخن در این آیه- طبق شأن نزول- به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی در باره‌ی کتمان کندگان حق بیان می‌کند، محدود نخواهد کرد ... از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که هم خدا و هم تمامی بندگان و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر، کتمان حق، عملی است که خشم همه‌ی طرفداران حق را بر می‌انگیرد؛ چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را که امانت‌های اوست به‌خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند.

جمله‌ی **(مِنْ بَعْدِ مَا يَبَيَّأَ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ)**، اشاره به این است که این گونه افراد، در واقع، خدمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با این عمل خود بر باد می‌دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض. ضمناً باید توجه داشت کلمه‌ی **(يُلْعَنُ)** که به خاطر تأکید دو مرتبه در آیه ذکر شده، فعل مضارع است و چنان که می‌دانیم فعل مضارع معنی استمرار دارد؛ بنابراین، معنی آیه چنین می‌شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کندگان برای همیشه و به‌طور دائم، متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می‌کنند، و این شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد.

کتمان حق، موضوعی است که از دیرزمان باعث حق‌کشی‌های فراوان در جوامع انسانی گردیده، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد ... تهدید و مذمّتی که در آیه‌ی مورد بحث نسبت به کتمان کندگان حق آمده، در قرآن منحصر به‌فرد است و چرا چنین نباشد؟ مگر نه این است که این عمل زشت می‌تواند امّت‌ها و نسل‌هایی را در گمراهی نگه‌دارد؟ همان‌گونه که اظهار حق می‌تواند مایه‌ی نجات امّت‌ها شود.

انسان فطرتاً خواهان حق است و آن‌ها که حق را کتمان می‌کنند، در واقع، جامعه‌ی انسانی را از سیر تکامل فطری باز می‌دارند. اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، دانشمندان یهود و نصارا در مورد بشارت‌های عهدین افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می‌دانستند در اختیار سایر مردم می‌گذارند، ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند و از برکات این وحدت برخوردار شوند.

کتمان حق مسلمان‌ها منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست، بلکه اخفاکی هر چیزی که می‌تواند مردم را به واقعیتی برساند، در مفهوم وسیع این کلمه درج است. حتی گاه، سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصدق کتمان حق می‌شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می‌توانند با بیان حقیقت، این نیاز مبرم را برطرف سازند ...».^۱

۵- مبارزه با حرکت نفاق

عمّار بن یاسر از جمله کسانی است که در ایجاد بصیرت دینی کوشانده است. پیشوای آزادگان شنید که عمّار در کوشش برای هدایت مُغیرة بن شعبه است، پس به او فرمود:

«دَعْهُ يَا عَمَّارُ إِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا فَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدِ لَبَسِ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَادِرًا لِسَقْطَاتِهِ»^۲ «عمّار! او را واگذار؛ چه، او چیزی از دین برنگرفته، جز آنچه وی را به دنیا نزدیک کردن تواند، و به عمد خود را به شبهه‌ها درافکنده تا آن را عذری برای خطاهای خود گردداند.»

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۵۴۷-۵۴۹.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵.

صحابی بزرگواری چون حضرت ابوذر رض، از جمله کسانی است که با افشاگری و مبارزه با حرکت نفاق، به ایجاد بصیرت دینی پرداخته است. ابوذر بر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جمع مردم چنین گفت:

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارث دانش آدم و برتری های پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است و علی بن ابی طالب وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وارث علم اوست. ای امّت سرگردان پس از پیامبر خود! همان که اگر شما کسی را که خداوند پیش انداده بود، مقدم می داشتید و کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس انداده بود، عقب می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم می نهادید، بی گمان، [از همه نعمت ها از هر سوی بهره مند می شدید و] از بالای سر و از زیر پای خود می خوردید و دوست خدا ندار نمی شد و سهمی از واجبات خدا از میان نمی رفت و دو نفر در حکم خدا اختلاف نمی کردند، مگر آن که علم آن را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد اینان می یافتد. اما کردید آن چه را که نباید می کردید، پس نتیجه ای کار خود و بدفر جامی کردار خود را بچشید؛ و کسانی که ستم کرده اند، بهزادی خواهند دانست که به کدام بازگشت گاه برخواهند گشت».^۱

تفسیر المیزان درباره اثر نفاق در ایجاد اختلاف چنین آورده است:

«این اختلاف هایی که در اسلام پدید آمد، همه به منافقین متنه می گردد؛ همان منافقینی که قرآن کریم خشن ترین و کوبنده ترین بیان را درباره آنان دارد و مکر و توطئه ای آنان را عظیم می شمارد ... اگر خواننده عزیز بیاناتی را که قرآن کریم در سوره بقره و توبه و احزاب و منافقین و سایر

۱- شعراء / ۲۲۷

۲- دلشاد تهرانی، مصطفی، میراث ریوده، ص ۲۸؛ نقل از: تاریخ الباقری، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۱۷۱.

سوره‌ها درباره‌ی منافقین دارد به‌دقت مورد مطالعه قراردهد،
لحنی عجیب خواهد دید.^۱

به عنوان نمونه، این آیه بر مطلب بالا دلالت دارد:

﴿وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الْأَغْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا
عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَدِّيْنِ ثُمَّ يَرَدُونَ
إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۲

منافقین پیوسته مترصد فرستی بوده‌اند تا جامعه‌ی مسلمین را نسبت به آینده بدین سازند. نقش امید به آینده و اعتماد به وعده‌های الهی در حرکت یکپارچه‌ی اجتماع به‌سوی مقصد و هدفی واحد را نمی‌توان نادیده گرفت، و از طرفی، نامیدی و در نتیجه سستی و رخوت سبب جداشدن اعضای جامعه از رهبر و از یکدیگر خواهد شد. چه‌بسا ملت‌هایی که در سایه‌ی امید و اعتماد به رهبری توانستند عظیم‌ترین مشکلات را از سر راه خود بردارند و سرنوشتی افتخارآمیز رقم زند و نمونه‌ی بارز آن، همان حرکت یکپارچه‌ی مردم و پیامبر ﷺ و شکل گرفتن حکومت اسلامی در مدینه است. از آنجا که منافقان با پایدار ماندن چنین روحیه‌ای در جامعه نمی‌توانستند به اهداف خود دست یابند، بنابراین، نهایت سعی خود را در تغییر افکار و روحیات به کار برند. آیه‌ی زیر که در جریان جنگ احزاب نازل شده است، شاهدی بر این مدعاست:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ شَرِبٍ لَا مُقَامَ لِكُمْ فَارْجِعُوْا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ الَّذِي يَقُولُوْنَ إِنَّ بِيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يَرِيدُوْنَ إِلَّا فِرَارًا وَلَوْ دُخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَتَلُوا الْفِتْنَةَ لَا تَأْتُوهَا وَمَا تَلَبَّيْوَا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾^۱

منافقان در حقیقت از گروه شیطان هستند که مردم را از راه خدا جدا ساخته، به سمت شیطان می خوانند. امام علی علیہ السلام در این باره چنین فرموده اند:

«فهم لمة الشیطان و حمة النیران، او لشک حزب الشیطان، الا إنّ حزب الشیطان هم الخاسرون»^۲

اهل نفاق از درون تھی و خالی اند و علت اساسی این صفت که سبب فریب و اختلاف شده، آلدگی های درونی است:
 «شما بر پایه‌ی دین خدا برادرید؛ چیزی بین شما جدایی نیفکنده است، اما آلدگی های درون و بدنیتی هاست که [باعث شده] اکنون به هم دیگر کمک نمی کنید، خیرخواه

۱- «و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما و عده‌ای ندادند. و چون گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه، دیگر شما را جای درنگ نیست، برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند: خانه‌های ما بی حفاظ است و [لی خانه‌هایشان] بی حفاظ نبود، [آن] جز گریز [از جهاد] چیزی نمی خواستند و اگر از اطراف [مدینه] مورد هجوم واقع می شدند و آن گاه آنان را به ارتداد می خواندند، قطعاً آن را می پذیرفتند و جز اندکی در این [کار] درنگ نمی کردند.» [احزاب/ ۱۲-۱۴].

۲- «آنان گروه شیطان و شعله‌ی آتش جهنم هستند، آنان دار و دسته‌ی شیطانند و بدانید که پیروان شیطان، بازنده و زیان کارند.» [محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، ص ۱۱۳۲، ش ۳۶۸۷].

نیستید، چیزی به هم نمی‌بخشید، و هم‌دیگر را دوست نمی‌دارید.»^۱

آنان فاقد قلب سالم، زبان واحد و راه و خطّ فکری و اعتقادی واحدند. هر آن‌چه را بر زبان جاری می‌سازند، در دل فاقد آن هستند:

﴿وَيَقُولُونَ أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطْعَنَا ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُحْكَمَ بِيَنَّهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّغَرِّضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفَيْ قُلُوبُهُمْ مَرَضٌ أَمْ أَرَتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يُحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲

۶- حق‌مداری و عدالت‌گسترش

یکی از رسالت‌های رسولان الهی ﷺ، و به تبع ایشان، نخبگان سیاسی، در حکومت اسلامی، زمینه‌سازی برای برپایی حق و عدالت است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلَنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۳

حق‌مداری، از کوچک‌ترین اجتماعات - یعنی خانواده^۴ - تا بزرگ‌ترین آن‌ها - یعنی جامعه - باعث جلوگیری از بروز

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین علیهم السلام، ترجمه: سلطانی، محمدعلی، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

۲- «و می‌گویند: به خدا و پیامبر [او] گرویدیم و اطاعت کردیم. آن‌گاه دسته‌ای از ایشان پس از این [[قرار]] روی بر می‌گردانند، و آنان مؤمن نیستند و چون بهسوی خدا و پیامبر او خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، بهنگاه دسته‌ای از آن‌ها روی بر می‌تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری است، یا شک دارند، یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند؟ [نه،] بلکه خودشان ستم کارند.» [نور / ۴۷-۵۰].

۳- حدید / ۲۵.

۴- نساء / ۳۵.

اختلافات می‌شود. مطابق قرآن کریم، وقتی انسان قصد دارد میان دو یا چند فرد یا گروه حکمیت کند، باید به عدالت حکم کند؛^۱ چه، اگر چنین نکند، هوای نفس او را به انحراف خواهد کشاند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أُوْلَئِنَّ وَالْأُفْرَادِ إِنْ يَكُنْ عَنِّيَا أُوْلَئِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَبَعَّدُوا أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوْوا أُوْلَئِنَّ فَلَا تُغْرِبُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ حَسِيرًا﴾^۲

اگر عدالت بریا نشود، میان اقسام مختلف جامعه فاصله می‌افتد و از یک دیگر ناراضی می‌شوند و شکاف در میان ایشان به تدریج عمیق‌تر می‌شود. نمونه‌ی بارز این مسئله را در تاریخ صدر اسلام، در دوران خلافت عثمان می‌توان دید که چگونه نارضایتی و شکاف میان حکومت و ملت شدت یافت و نخبگان سیاسی، خود آلوده‌تر از همه بودند. در ابعاد دیگر، نظیر قضاوت نیز همین دیدگاه وجود دارد. پس می‌توان چنین استنباط کرد که حق‌مداری است که مردم را در جامعه‌ی اسلامی روز به روز امیدوارتر می‌کند و فاصله و شکاف میان مردم را تنگ‌تر می‌سازد.

۷- دین‌مداری

یکی از مؤثرترین عوامل ثبات یک جامعه، محکم کردن اعتقادات، باورها و آموزه‌های دینی است. هرچه این ریسمان الهی محکم‌تر باشد، اعتماد بیشتر است. امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«اسلام و متانتش باید شما را از یاغی‌گری و یاوه‌گویی باز دارد و کلامتان یکی شود. بچسید به دین خدا که جز آن از

۱- نساء / ۵۸

۲- نساء / ۱۳۵

کسی پذیرفته نیست و [بچسید] به کلمه‌ی اخلاص که سبب استواری دین است.^۱

قرآن کریم نیز به صراحة لطف الهی را شامل اهل دین می‌داند و می‌فرماید:

«و اگر بخواهند تو را بفریبند، [یاری] خدا برای تو بس است. او بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. و میان دل‌هایشان اُفت انداخت، که اگر آن‌چه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان اُفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان اُفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.^۲

اگر دین‌داری نباشد، ملت در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی محکوم به شکست است. یکی از این عرصه‌ها جنگ با متجاوزان است که این امر آنان را گستاخ‌تر و بی‌شرم‌تر خواهد کرد. امام علی علیهم السلام می‌فرمایند:

«... خدا خیرتان دهد! نه دینی دارید که محور تجمع شما شود و نه غیرتی که شما را برانگیزد. آن‌گاه صدای دشمن‌تان را می‌شنوید که وارد شهرهای شما شده، دست به غارت می‌زند. آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران تبه‌کار را بی‌آن که پولی دهد یا کمکی برایشان بفرستد فرامی‌خواند و آنان هم پاسخ می‌دهند و سالی دو یا سه بار هر کجا که می‌خواهد، اعزامشان می‌کند، اما من شما خردمندان و باقی‌مانده‌ی مردم را با کمک مالی و

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۲۸۷.

۲- انفال / ۶۲-۶۳.

بخشنش فرامیخوانم، ولی از من پراکنده میشوید، نافرمانی
میکنید و بر ضد من اختلاف به راه میاندازید؟ ...»^۱
عرصه‌ی دیگر، عرصه‌ی اعتقادات است که اگر دین، محور
نباشد، خیر و برکت رخت برخواهد بست. امام علی علیهم السلام در این
باره چنین فرموده‌اند:

«پرهیزید از دگرگونی در دین خدا که همراه جماعت بودن
در حقیقتی که آن را خوش نمیانگارید، بهتر است از پراکنده شدن
به خاطر باطلی که آن را دوست میدارید، و همانا خداوند سبحان
به کسی به خاطر جدائی خیری نبخشید، نه از گذشتگان و نه از
باقي ماندگان.»^۲

براین اساس، دین‌مداری در هر جامعه‌ای، به‌ویژه مسلمانان - از
آن جا که در قرآن کریم و سنت پیامبر علیهم السلام و روایات ائمه‌ی
اطهار علیهم السلام بسیار بدان سفارش شده است - نقش اساسی در وحدت
امّت خواهد داشت.

۸- آشتی دادن میان نخبگان سیاسی
الفت دادن میان دو یا چند نفر، کاری است که در دین و شرع
قدس اسلام از اهمیّت بهسزایی برخوردار است. در روایتی از
رسول خدا علیهم السلام در این‌باره چنین وارد شده است:
«پس از برپا ساختن واجبات دین، هیچ عملی شایسته‌تر از آشتی دادن
میان مردم نیست؛ این که نیکو سخن برانی و آرزوی خیر داشته باشی.»^۳

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، پیشین، ترجمه: محدثی، جواد، ج ۷، ص .۹۹

۲- همان، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۲۸۷

۳- الطووسی، محمد بن الحسن، الأموالی، ص ۵۲۲

پیامبر رحمت ﷺ این عمل نیک را مورد رحمت خدا دانسته و به آن سفارش کرده و تأکید فرموده‌اند:

«خداوند آن را که میان دو دوست از ما الفت ایجاد نماید، درود و رحمت فرستد. ای گروه مؤمنان! با یک‌دیگر انس بگیرید و نسبت به هم دیگر مهروزی نمایید.»^۱

ریس مذهب تشیع و بنیان‌گذار فقه جعفری- صادق آن محمد علیه السلام- این عمل را صدقه‌ای مورد رضای خداوند دانسته است:

«آشتی دادن میان مردم، آن زمان که به فساد می‌گرایند و نزدیک کردن ایشان به یک‌دیگر هنگامی که از هم‌دیگر دور می‌شوند، صدقه‌ای است که خداوند آن را دوست می‌دارد.»^۲

از منظر قرآن کریم، از جمله عواملی که در راستای الفت، وحدت و همدلی بسیار کارساز است، آشتی دادن میان افراد است. خداوند در این باره چنین نازل فرموده است:

«[ای پیامبر!] از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده‌ی او دارد. پس، از خدا پروا دارید و با یک‌دیگر سازش کنید و اگر ایمان دارید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»^۳

طبق آیه‌ی فوق، پس از رعایت تقوای الهی، اصلاح ذات البین آمده است. این امر چنان مهم است که حتی دروغ گفتن در جهت برقرار کردن آشتی، امری است پسندیده. امام صادق علیه السلام چنین فرمودند:

۱- الحرج العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۲، ص ۲۱۶.

۲- پیشین، ج ۱۸، ص ۴۳۹.

۳- امثال / ۱.

«کلام بر سه گونه است. صادق، کاذب و آشتی میان مردم.»

راوی گوید از ایشان پرسیدم: «قربانت گردم! اصلاح میان مردم چیست؟» ایشان در پاسخ فرمودند:

«از شخصی سخنی را می‌شنوی که اگر آن را [بدون کم و کاست] به صاحب سخن بگویی ناراحت می‌شود، ولی تو این گونه می‌گویی: از فلان شخص شنیدم که دربارهٔ تو کارهای خیرت را باز می‌گفت و برخلاف آن‌چه شنیده‌ای سخن بر زبان می‌راند.»^۱

در سخنی دیگر از ایشان چنین روایت شده است:

«سخن دروغ جز در دو مورد نکوهیده است؛ اول: دفع نمودن شرّ اهل ظلم؛ دوم: آشتی دادن میان افراد.»^۲

علاوه بر این، نجوا (در گوشی صحبت نمودن در میان جمع) امری بسیار نکوهیده و زشت است، ولی در چند مورد اشکالی ندارد و یکی از آن‌ها اصلاح ذات البین است:

«در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدين وسیله] به صدقه یا کار پستنده یا سازشی میان مردم فرمان دهد و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد.»^۳

اگر روحیه اصلاح ذات البین در میان افراد یک جامعه وجود داشته باشد، بی‌شک آن جامعه در سلامت و امنیت خواهد بود، ولی اگر این اصلاح صورت نپذیرد، به طریق اولی در بعد خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هم اصلاحی

۱- الحرّ العاملی، محمد بن الحسن، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۲- الشّعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۱۴۸.

۳- نساء / ۱۱۴.

صورت نمی‌پذیرد؛ اصلاح و تغییر نیز همیشه در گرو یک قاعده‌ی کلی خواست و طلب است:

«... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایت‌گری برای آنان نخواهد بود.»^۱

۹- صبر

صبر، میوه‌ی تلحی است که پایان خوشی دارد. امیر مؤمنان علی علیه السلام با آن که بیست و پنج سال برای حفظ اسلام صبر نمود،^۲ در این باره چنین می‌فرماید:

«إِنْ أَتَكُمُ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبُلُوَا وَإِنْ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوَا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ».^۳

به جرأت می‌توان گفت وحدت آفرین ترین امر عالم هستی (حفظ اسلام)، زایده‌ی صبر مولی الموحدين حضرت علی علیه السلام است که با وجود این که حق ایشان غصب شد، صبر پیشه نمودند. ایشان در خطبه‌ی شقصیه که اسرار بیست و پنج سال خانه‌نشینی خود را در آن فاش نمودند، به این مطلب اشاره کرده، چنین فرمودند:

«... و در اندیشه شدم که با دست بریده و بدون یاور [برای به دست آوردن حق غصب شده‌ام] پیکار نمایم، یا در برابر آن رویداد که پیران را فرتوت و جوانان را پیر می‌کند و مؤمن در آن همواره در سختی

۱- آنکه شما را پیش و پیش

۸۴

۱- رعد/۱۱

۲- «پس اگر خدابه شما عافیت بخشید پذیرید، و اگر به گرفتاری مبتلا شدید شکیابی ورزید که عاقبت از آن پرهیزگاران است.» [نهج البلاعه، ترجمه: شیروانی، علی، خطبه‌ی ۳].

۳- قصص / ۸۳

۴- نهج البلاعه، ترجمه: شیروانی، علی، خطبه‌ی ۹۸

به سر می‌برد تا آن که خداش را دیدار نماید، صبر پیشه سازم. به این نتیجه رسیدم که شکیایی و صبر خردمندانه‌تر از مبارزه و پیکار است؛ پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر کردم و نظاره‌گر غارت میراث خود شدم ...»^۱

بی‌شک، این صبر برای آن بود تا وحدت میان مسلمانان حفظ گردد. ابن ابیالحدید معترلی به نقل از کلبی آورده است که حضرت علی علیهم السلام قبل از آن که به سوی بصره حرکت کنند، چنین فرمودند:

«دیدم صبر از تفرق کلمه‌ی مسلمین و ریختن خونشان بهتر است؛ مردم تازه‌مسلمانند و کوچک‌ترین سستی می‌تواند دین را مانند مشکی که به آسانی تکان داده می‌شود، وارونه نماید.»

با این عمل، حضرت علی علیهم السلام در حقیقت از حق خود به خاطر مصالح عالیه‌ی اسلام و مسلمین گذشتند. ایشان در ذی‌الحجّه‌ی سال ۲۳ هجری پس از قتل عمر و بعد از پایان پذیرفتن جریان شورای شش نفره باز هم صبر کردند و از حق خود گذشتند. امام علی علیهم السلام پس از این که شورای خلافت تصمیم گرفت با عثمان بیعت کنند، چنین فرمودند:

«شما می‌دانید که من سزاوارترین شخص برای خلافت هستم. به خدا قسم [به آن چه کردید] گردن می‌نهم تا وقتی که امور مسلمانان به سامان باشد و در آن جز بر من ستم نشود [و من این ستم را تحمل می‌کنم] تا پاداش و فضل آن را بجویم و از زر و زیور دنیا که شما در تصاحب آن به رقابت افتاده‌اید، دوری می‌کنم.»^۲

۱- نهج‌البلاغه، پیشین، خطبه‌ی.^۳

۲- برقمی، محمد، «وحدت در کلام و سیره‌ی امیر المؤمنان حضرت علی علیهم السلام»، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی وحدت و امتیت ملی از دیدگاه امام علی علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۸.

۳- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۷۴.

اگر صبر ایشان در صدر اسلام نبود، مرتدین روز به روز قدرت بیشتری می‌گرفتند و چنان عمل می‌کردند که نه هیچ اسمی و نه هیچ گونه رسمی از دین باقی نماند. امام علی^ع در این باره چنین می‌فرمایند:

«اما بعد، خداوند سبحان محمد علی^ع را فرستاد که برای جهانیان بیم‌دهنده و بر پیامبران گواه باشد. چون رسول خدا علی^ع در گذشت مسلمانان پس از او درباره‌ی خلافت به نزاع پرداختند. به خدا سوگند، هرگز تصوّر نمی‌کردم که عرب پس از در گذشت پیامبر علی^ع خلافت را از خاندان او برگرداند، یا پس از پیامبر علی^ع آن را از من دور کند. مرا به درد و فریاد نیاورد مگر شتافتن مردم به سوی فلان، برای بیعت کردن با او. من ملتی دست از بیعت کشیدم، تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته‌اند و مردم را به نابود کردن دین محمد فرامی‌خوانند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه‌ای در دین یا ویرانی در آن خواهم دید، که مصیبت آن بزرگ‌تر از محروم شدن از حکومت بر شماست؛ حکومتی که متعاق چندروزه‌ی دنیاست و همچون سرابی دست‌خوش زوال خواهد شد، یا مانند ابر از هم خواهد پاشید. پس در میان آن آشوب و بلوا قیام کردم تا آن که باطل نابود شد و از بین رفت و دین استوار و پابر جا گردید.»^۱

۱۰- جلوگیری از سوء استفاده‌ی فرستاد طلبان
نخبگان سیاسی نباید به فرستاد طلبان، اجازه‌ی سوء استفاده دهند. از این نمونه، عکس العمل امام علی^ع در برابر اقدام ابوسفیان بن حرب بن امیه پس از کوتای سقیفه است، که به منظور یاری امیرمؤمنان حضرت علی^ع برای در دست گرفتن حکومت به نزد او آمد. شیخ مفید می‌نویسد:

«ابوسفیان در حالی که علی علیہ السلام و عباس نگران کار پیامبر علیہ السلام بودند به در خانه‌ی رسول خدا علیہ السلام آمد و بانگک زد: ای بنی هاشم! مردمان در کار شما طمع نبندند، به خصوص تمیم بن مرّه یا عدی. پس امارت نیست مگر در میان شما و به سوی شما و هیچ کس جز ابوالحسن علی شایسته‌ی امارت نیست. پس با صدای بلند گفت: ای بنی عبدمناف! آیا می‌پذیرید که ابوفصیل بر شما حکومت کند؟ هش دارید که به خداوند سوگند، اگر بخواهید این شهر را از سواره و پیاده برایشان پر می‌کنم. علی علیہ السلام به بانگکی بلند به او پاسخ داد و گفت: ای ابوسفیان! برگرد که تو در این سخنان خداوند را در نظر نمی‌گیری و برای خداوند به چنین کاری اقدام نکردی. تو پیوسته در کار اسلام و مسلمانان حیله‌اندیشی کرده‌ای، ما اکنون به انجام کارهای رسول خدا علیہ السلام مشغولیم.»^۱

در نهج‌البلاغه چنین آمده است:

«ای مردم! از گردادهای بلا با کشتی‌های نجات بیرون شوید و به تبار خویش منازید، و از راه بزرگی فروختن به یک سو روید، که هر کس با یاوری برخاست، روی رستگاری بیند، و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند که - خلافت بدینسان همچون - آبی بدمزه و نادلپذیر است، و لقمه‌ای گلوگیر؛ و آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند.»^۲

۱۱- مبارزه با دنیاطلبی

دنیا در معنای مذموم و نکوهیده‌ی آن، دل‌بستگی‌های پست و نفسانی آدمی است و نه زندگی این جهانی و عالم بیرونی که نشانه‌ی حق و

۱- ر. ک: مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵

آیات الهی است. بنابراین، اطلاق دنیای مذموم، به نفس عالم خلقت که با تعبیر «جهان طبیعت»، «جهان مادی» و امثال این‌ها از آن یاد می‌شود، نادرست و غیر دینی است، و بالطبع، انتساب پلیدی و زشتی و کژی و بیهودگی به جهان، نوعی کفر به خداوند و خلقت او به شمار می‌رود.^۱

از عواملی که باعث ادبیار مردم نسبت به نخبگان سیاسی می‌شود، دلبستگی ایشان به دنیای مذموم است. امام علی^{علیهم السلام} در نامه‌ای خطاب به عثمان بن حنیف، کارگزار خود چنین می‌نگارند:

«فَأَتَقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ وَ لُتَكْفُفُ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.»^۲

اگر کسی به آن‌چه نزد خود دارد اکتفا و بسنده کند، از آتش دوزخ رهایی خواهد یافت.

در یک روایت از امام علی^{علیهم السلام} آمده است:

«خُلُوُ الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوَىٰ يَمْلُؤُهُ مِنْ فِتْنَ الدُّنْيَا.»^۳

امیرمؤمنان علی^{علیهم السلام} هم چنین می‌فرماید:

**«أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ الْمَاظِةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا
الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا؛^۴ آیا آزاده‌ای نیست که این خرد طعام
مانده در کام (دنیا) را بیفکند و برای آنان که درخورش هستند نهد؟
جان‌های شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان، پس مفروشیدش جز
بدان.»**

۱- دلشاد تهرانی، مصطفی، دولت آفتاب؛ اندیشه‌ی سیاسی و سیره‌ی حکومتی علی^{علیهم السلام}، ص ۱۵۵.

۲- «پسر حنیف! از خدا پروا کن و به قرص‌های نان خود اکتفا کن، تا سبب رهایی تو از آتش دوزخ شود.» [سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه، ترجمه: شیروانی، علی، نامه‌ی ۴۵].

۳- «حالی بودن قلب از پرهیزگاری آن را از فتنه‌های دنیا پر می‌کند.» [آمدی، عبدالواحد التّمیمی، غرر الحكم و درر الكلم، ص ۶۷].

۴- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

منابع

١. قرآن کریم، ترجمه: فولادوند، محمد Mehdi، چاپ یازدهم، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ هش.
٢. ابن ابی فراس، ورام، مجموعه‌ی ورام (تنبیه الخواطر)، چاپ اول، قم: مکتبة الفقیه، بی تا.
٣. الإحسائی، ابن ابی جمهور، عوالي اللئالی، الطّبعة الاولی، قم: انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
٤. الامدی، (ف ۵۵ هـ)، التّمیمی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الكلم، الطّبعة الاولی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ هش.
٥. البحرانی (ف ۶۷۹ هـ)، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ هش.
٦. الحلّی (ف ۸۴۱ هـ)، ابن فهد، علّة الّاعی و نجاح السّاعی، الطّبعة الاولی، قم: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ.ق.
٧. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره‌ی نبوی «منطق عملی» دفتر سوم: سیره‌ی مادریتی، چاپ دوم، تهران: دریا، پاییز ۱۳۸۳ هش.
٨. همو، سیره‌ی نبوی «منطق عملی» دفتر اول: سیره‌ی فردی، چاپ دوم، تهران: دریا، پاییز ۱۳۸۳ هش.
٩. همو، میراث ربوده؛ تحلیلی بر روایاد سقیفه (سلسله تاریخ ائمّه علیهم السلام) و جهاد شیعه (۱)، چاپ دوم، تهران: انتشارات دریا، زمستان ۱۳۸۱ هش.
١٠. همو، دولت آفتاب؛ اندیشه‌ی سیاسی و سیره‌ی حکومتی علی علیله، چاپ اول، تهران: دریا، ۱۳۷۹ هش.
١١. الحرّ العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، الطّبعة الاولی، قم: مؤسّسة آل البيت لإحياء التّراث، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۱۲. سید رضی، ابوالحسن محمد بن ابی الأحمد، نهج البلاغة، ترجمهٔ علی شیروانی، چاپ چهارم، قم: دارالعلم، ۱۳۸۴ هـ.
۱۳. الشعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، تهران: مرکز نشر کتب، ۱۳۸۲ هـ.ق.
۱۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، أمان الأمة من الإنتحاف، بی تا، بی جا، بی نا.
۱۵. الصّدوق (ف ۳۸۱ هـ)، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لا يحضره الفقيه، الطّبعة الثالثة، قم: انتشارت جامعهٔ مدرّسين حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۶. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الطّبعة الثانية، قم: منشورات شریف الرّضی، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۱۷. همو، الأماں، الطّبعة الخامسة، بیروت: مؤسّسه الأعلمی للطبعات، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمهٔ سید موسوی همدانی، محمدباقر، چاپ بیست و دوم، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۸۶ هـ.
۱۹. الطّبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار، الطّبعة الثانية، نجف: کتابخانهٔ حیدریه، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۲۰. الكلینی (ف ۳۲۹ هـ)، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الكافی، صحّحه و علّق علیه: الغفاری، علی اکبر، الطّبعة الاولی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۸۸ هـ.
۲۱. همو، الكافی، ترجمه و شرح: مصطفوی، سیدجواد، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت طیب اللہ، بی تا.

۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة عليهم السلام، بيروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.

۲۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکم، ترجمه شیخی، حمیدرضا، چاپ سوم، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ هـ.

۲۴. همو، دانشنامه امیر المؤمنین بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ترجمه: مسعودی، عبدالهادی (ج ۱، ۲، ۳، ۱۲)، مهریزی، مهدی (ج ۴ و ۵)، حسینی «زرفا»، سید ابوالقاسم (ج ۶)، محدثی، جواد (ج ۷) و سلطانی، محمد علی (ج ۹، ۱۰ و ۱۱) چاپ اوّل، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰ هـ.

۲۵. معادی خواه، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب؛ فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، تهران: نشر ذرّه، ۱۳۷۲ هـ.

۲۶. المفید (ف ۴۱۳)، ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان البغدادی، الأماّلی، بيروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ.

۲۷. همو، الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، دارالمفید، تحقيق: موسیة آل البيت لتحقيق التراث، ۱۴۱۴ هـ.

۲۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۰ ش.

۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالكتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ هـ.

۳۰. التوری الطبرسی، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، قم: موسیة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ هـ.

۳۱. واعظزاده خراسانی، محمد، امام علی عليه السلام و وحدت اسلامی، کنگره‌ی بین‌المللی امام علی عليه السلام، وحدت ملی و امتیت ملی، ۱۳۸۱ هـ.

۳۲. هندی، المتّقی (ف ۹۷۵ هـ)، علاء الدین بن حسام الدین، کنز العمال فی أحادیث الأقوال والأفعال، تحقيق: بکری حیانی و صفوہ السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ.

سید محمد صادق حسینی سرشت^۱

چکیده

فتنه در لغت به معنای آزمایش و وسیله‌ی آزمایش است و گاهی در معنای ملزم آن، - یعنی چیزی که باعث آزمایش است - به کار می‌رود. جامعه‌ی اسلامی از آغاز پیدایش تا به امروز از این مسئله مستثنی نبوده و در تمامی اعصار و قرون، مقرن به فتنه بوده است. در آیات قرآن کریم و سخنان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام ریشه‌های فتنه، راه‌های دفع، و آثار فتنه بیان گردیده است.

برخی از ریشه‌های فتنه عبارتند از: پیروی از هواي نفس، بدعت گذاري، غلو در اعتقادات، اختلاف افکنی، حب ریاست، و سوسه‌های شیطانی و جریان نفاق. برخی از راه‌های دفع فتنه عبارتند از: تمسک به قرآن، تمسک به اهل بیت علی علیه السلام، پرهیزگاری و اخلاص عمل، وحدت و همدلی، و عبرت‌پذیری از فتنه‌های تاریخ.

نگارنده بر آن است در نوشتار پیش رو به تعیین علمی و روش‌مند این موضوع در بیان امام علی علیه السلام پردازد.

۱- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد لنجان.

واژه‌های کلیدی

فتنه، کلام امام علی علیهم السلام، ریشه‌های فتنه، راه‌های دفع فتنه، آثار فتنه.

طرح مسائله

یکی از آفات هر جامعه‌ای - به ویژه جامعه‌ی اسلامی - فتنه است. در این میان، روی سعادت و نیکبختی را آنان می‌بینند که با بصیرت و آگاهی دینی، در مقابل فتنه‌ها استوار باشند و بدون کمترین هزینه‌ای، بلکه با کسب تجربه‌ای ارزشمند از این آزمایش‌ها سر بلند بیرون بیایند. البته این مهم، نیازمند آگاهی و بصیرت دینی در جامعه‌ی اسلامی است. در جامعه‌ای که بر اساس موازین و معیارهای دینی بیان نهاده شده، مهم‌ترین معیار و میزان جهت ایجاد آگاهی و بصیرت دینی، قرآن و کلام امامان معصوم علیهم السلام است. در نگاه ثقلین، اصولی در این جهت مطرح شده که عمل به این اصول و بزرگداشت آن‌ها در جامعه توسعه مسؤولان امر، رشد دینی و سیاسی مردمان را به همراه دارد، و به عکس، وانهادن این اصول، مانع دست یابی به بصیرت دینی است.

نگارنده در این نگارش، ضمن بررسی این اصول در بیان امیر مؤمنان علیهم السلام سوال‌های زیر را پاسخ می‌دهد:

۱- فتنه در فرهنگ دینی به چه معناست؟

۲- ریشه‌های فتنه، در بیان امیر مؤمنان علیهم السلام چیست؟

۳- آثار فتنه، به بیان حضرت علی علیهم السلام کدام است؟

۱- فتنه
۲- ریشه
۳- اصول
۴- مسؤولان امر
۵- توسعه
۶- بزرگداشت آن‌ها

۹۴

معناشناسی فتنه

فتنه در لغت به معنای کفر، گمراهی، آشوب، امتحان، آزمایش

کردن^۱ و معانی دیگر آمده است. علامه طباطبائی علی‌الله، در معناشناسی فتنه چنین آورده است:

«کلمه‌ی فتنه به معنای هر عملی است که به منظور آزمایش حال چیزی انجام گیرد، و بدین جهت است که هم خود آزمایش را فتنه می‌گویند و هم ملازمات غالباً آن را که عبارت است از: شدت و عذابی که متوجه مردودین در این آزمایش - یعنی گمراهان و مشرکین - می‌شود، و در قرآن کریم، همه‌ی این معانی استعمال شده [است].»^۲

از دیگر سو:

«فتنه به معنای اختلاف مردم در عقاید و آرائشان است، به‌طوری که به ایجاد ناآرامی و تشویش بین آن‌ها، برای رسیدن به هدفی خاص منجر گردد. بیشتر شارحان نهج البلاغه، فتنه را در کلام حضرت علی علی‌الله به همین معنا تفسیر کرده‌اند.»^۳

حضرت علی علی‌الله، انسان مؤمن را هنگام مواجهه با فتنه به بچه شتر نر تشبیه کرده است. علت این تشبیه آن است که بچه شتر در بین شتران زندگی می‌کند، ولی نه به کسی سواری می‌دهد، چون قدرت آن را ندارد، و نه شیر می‌دهد، چون پستانی ندارد. امام علی علی‌الله با تشبیه انسان مؤمن به بچه شتر نر در هنگام فتنه‌ها، در صدد بیان این نکته است که هر مؤمن هوشیار نیز باید در هنگامه‌ی فتنه در میان مردم باشد و زندگی عادی

۱- أَنَّمَا أُمْوَالُكُمْ وَ أُولَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ «اموال و فرزنداتان فقط وسیله‌ی آزمایش شما هستند.» [تعابن/۱۵].

۲- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۹.

۳- خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۷.

خود را بگذراند، ولی نباید خود را ابزار و وسیله‌ی فتنه‌گران قرار دهد و در جهت منافع آنان گام بردارد.

به تصریح قرآن، فتنه‌گری از قتل بزرگ‌تر است: ﴿الفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۱؛ «فتنه بدتر از کشتن است.» علت آن شاید این باشد که در قتل، جان انسان‌ها گرفته می‌شود، ولی در فتنه، یا ایمان مردم تباہ می‌شود و یا امینیت جامعه که لازمه‌ی زندگی آرام است از بین می‌رود، و این دو مهم‌تر از حیات آدمی است؛ چراکه زندگی بدون ایمان، نزد خداوند ارزشی ندارد،^۲ و از سوی دیگر، جامعه‌ی انسانی بدون امینیت روانی و آسایش، هر لحظه با تهدید مرگ همراه است.

در فتنه‌چنان‌باش که بارت ننهند وز دست و زبانت استعانت نبرند
زین آتش تن در حذر باش و بهوش تا مدعايان رند، جانت نخرند^۳
از آنجا که اسباب فتنه غالباً مادی است، پس در هر زمانی فتنه می‌تواند وجود داشته باشد. در قرن اخیر نیز فتنه‌های گوناگون انسانیت را تهدید می‌کند. ترویج مادی‌گری، گسترش شهوت‌رانی، انکار دیانت، طرد روحانیت اصیل و ناب از صحنه‌های سیاسی و تقدس‌زادایی در زمرة فتنه‌هایی است که به گونه‌ای سیل‌آسا از سوی کشورهای غربی (همچون آمریکا و کشورهای اروپایی) روانه‌ی ممالک اسلامی شده‌اند. هدف از این فتنه‌گری‌ها، ایجاد تزلزل و سستی در عقاید دینی مردم، تضعیف معنویت و رواج دنیاطلبی است.

۱- بقره ۱۹۱.

۲- اعراف ۱۷۹: «أُولَئِكَ كَالَّا نَعَمْ بِلْ هُمْ أَصْلُ». .

۳- رضازاده جویباری، محمد، راه روشن- آشنایی با ترجمه و مفاهیم حکمت‌های نهج البلاغه، صص ۲۲-۲۴.

ریشه‌های فتنه

۱- پیروی از هوای نفس

مراد از عنوان مذکور تبعیت از خواهش‌ها، منویات، آرزوها و هوس‌های پست و ناچیز است. رسول خدا علی‌الله دربارهٔ خطر پیروی از هوای نفس چنین فرموده است:

«إنَّ أَخْوَفَ مَا أَخْفَى عَلَى إِمَّتِي إِثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهُوَى وَ طَوْلُ الْأَمْلِ. إِمَّا الْهُوَى فَإِنَّهُ يَسِدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ إِمَّا طَوْلُ الْأَمْلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ.»^۱

«بدانید که آن‌چه مرا بیش از همه نگران امتم کرده است، دو خصلت است: پیروی از خواهش‌های نفس و آرزوی دراز؛ زیرا پیروی از هوا و هوس، آدمی را از حق بازمی‌دارد و آرزوی دراز، آخرت را از یاد می‌برد.»^۱

فتنه که در طول تاریخ، اساس بسیاری از اختلافات، خونریزی‌ها و کشتارها بوده است، همواره در پیروی از هواهای نفسانی ریشه دارد. امام علی علی‌الله چنین فرموده‌اند:

«آغاز پیدایش فتنه‌ها هوایابی است که پیروی می‌گردد، و بدعت‌هایی که گذارده می‌شود. در آن [فتنه‌ها و بدعت‌ها] با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و بر پایه‌ی آن بدعت‌ها، مردانی مردان دیگر را یاری و پیروی می‌کنند. اگر باطل [به‌طور صریح چهره می‌نمود و] با حق در آمیخته نمی‌شد، حق‌جویان آن را می‌شناختند، و اگر حق از پوشش باطل خالص می‌گشت، زبان دشمنان از آن کوتاه می‌شد. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و با هم می‌آمیزند، و در این هنگام است که شیطان بر دوستانش مسلط می‌گردد، و کسانی که خداوند به آنان سابقه‌ی

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، ج ۱، ص ۲۰۰، ش ۷۶۸

نیکو داده [یا: لطف خداوند از پیش شامل حالشان بوده] نجات می‌یابند.^۱

آری، اوّلین اختلاف در طول تاریخ بشر نیز به‌سبب پیروی از مطامع نفسانی شکل گرفت؛ قایل به‌حاطر ضعف نفس خویش دستش را به خون برادر آلوده ساخت.^۲ از منظر قرآن کریم، فتنه‌انگیزی به اختلافات دامن می‌زند و دفع آن اهمیّت به‌سزاپی دارد؛ چه، فتنه از آدم کشی شدیدتر خوانده شده است:

«و هر کجا بر ایشان دست یافتد، آنان را بگشید، و از همانجا که شما را بیرون رانند، آنان را بیرون برانید؛ [چراکه] فتنه از قتل بدتر است. [با این‌همه،] در کنار مسجد‌الحرام با آنان جنگ مکنید، مگر آن که با شما در آن جا به جنگ درآیند؛ پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بگشید، که کیفر کافران چنین است.»^۳

۲- بدعوت‌گذاری
از یک نگاه کلی، مردم در پیروی از آموزه‌های دینی بر دو دسته هستند. امام علی علی‌الله‌ی السلام در این باره چنین می‌فرمایند:
«... و إِنَّمَا النَّاسُ رِجْلَانٌ: مُتَّبِعُ شَرِيعَةٍ [شريعة] وَ مُبْتَدِعٌ

۱- نهیج البلاعه، خطبه‌ی ۵۰. و در برخی از منابع نیز این عبارت وارد شده است «إِنِّي سمعت رسول الله ﷺ يقول: كيف أنك إذا ألبستكم فتنة يربو فيها الصغير و يهرم فيها الكبير ...؟!» [ر.ک: محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ص ۴۵۱۸؛ نیز، همو، دانشنامه‌ی امیر المؤمنین، ج ۴، ص ۱۶۲].

۲- مائده/۲۷-۳۰.

۳- بقره/۱۹۱.

بدعه، ليس معه من الله سبحانه برهان سنت و لا ضياء حجّة ...^۱
 «... مردم دو گروهند: پیرو شریعت، و پدیدآورندهی بدعut که از طرف خداوند نه برهانی از سنت دارد و نه نوری از دلیل و حجت.»
 امام علی علیهم السلام در سخن دیگری اهل بدعut را از فتنه جویان شمرده که پیوند جماعت مسلمین را می‌گسلند:
 «پس نمودارهای فتنه و نشانه‌های بدعut مباشد و آنچه را که پیوند جماعت مسلمانان بدان استوار است و ارکان اطاعت بدان پایدار، بر خود لازم شمارید.»^۲

۳- کوتاهی در انجام وصیت
 از جمله مواردی که اگر رعایت نگردد، عامل فتنه، فساد و اختلاف در میان خانواده‌های یک جامعه می‌شود، کوتاهی در انجام وصیت است:

«بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران. پس هر کس آن [وصیت] را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر [گردن] کسانی است که آن را تغییر می‌دهند. آری، خدا شنواز داناست. ولی کسی که از انحراف [و تعایل بی‌جای] وصیت کننده‌ای [نسبت به ورشاش] یا از گناه او [در وصیت به کار خلاف] بیم داشته باشد و میانشان را سازش دهد، بر او گناهی نیست، که خدا آمرزندهی مهریان است.»

۱- نهج البالغه، خطبه‌ی ۱۷۶.

۲- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیر المؤمنین علیهم السلام، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۲۸۷.

اگر در این امر، کوچک‌ترین کوتاهی صورت پذیرد، گاه چنان فتنه‌ای در میان اعضای یک قوم یا قبیله صورت می‌پذیرد که حتی به قتل هم منجر می‌شود.

۴- غلو در اعتقادات

یکی از جریان‌هایی که در طول تاریخ تشیع فتنه‌ای اعتقادی، اخلاقی و فقهی ایجاد کرد و موجب فرقه‌فرقه شدن بسیاری از شیعیان گردید، جریان غلات است. غالیان در ابتدای حرکت خود در زمان امام علی علیه السلام تا آغاز دوران صادقین علیهم السلام، از روی محبت افراطی به ائمه علیهم السلام، و پس از این دوره تا دوران عسکریّین علیهم السلام با گرایش‌هایی سیاسی و برای کسب قدرت، دست به فتنه‌انگیزی و تفرقه‌افکنی زندان و در این مسیر، عده‌ای ساده‌لوح و قدرت‌طلب را با خود هم‌دانستند.^۱

در این باره، دو روایت که حاکی از نقش این افراد در ایجاد اختلاف است ذکر می‌کنیم:

روایت اول: «عبدالله بن بکیر^۲ نقل می‌کند که نزد امام صادق علیه السلام از ابو خطاب^۳ و محل^۴ کشته شدن وی سخن به میان آمد. در این هنگام، رقت قلبی به من دست داد و گریه کردم.

۱- معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۲۹۶؛ و نیز ر.ک: صفری فروشانی، نعمت الله، غالیان؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۵؛ کشی، ابو عمرو محمدبن عمر، اختیار معرفة الرجال؛ جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه.

۲- از اصحاب اجماع دوره‌ی امام صادق علیه السلام است. [ر.ک: موحد ابطحی، سید محمدعلی، تاریخ آمل زواره، ج ۱، ص ۱۰].

۳- از سردمداران غالیان است که مورد لعن امامان شیعه علیهم السلام قرار گرفت.

امام علیؑ فرمودند: "آیا برای وی گریه می‌کنی؟" گفتم: خیر، ولی از شما شنیدم که فرمودید: آن زمان که اصحاب نهروان توسط امام علیؑ کشته شدند، اصحاب حضرت علیؑ شروع به گریه کردند. امام علیؑ از آنان پرسید: آیا برایشان تأسف می‌خورید؟ گفتند: خیر، جز این که ما اتحاد و الفتی را که بر آن بودیم یادآور شدیم و بلایی را که اکنون دچار آن شده‌ایم، و به این خاطر دلمان نرم گشته است. امام صادق علیؑ فرمودند: "اشکالی ندارد".^۱

بر اساس روایت، از نظر امام علیؑ فتنه‌ی غالیان با فتنه‌ی اصحاب نهروان در زمان امام علیؑ بی‌شباهت نیست.

روایت دوم: «سدير سيرفي نزد امام صادق علیؑ آمد و گفت: قربانت شوم، شيعيانتان درباره‌ی شما دچار اختلاف نظر شده، بر آن اصرار می‌ورزند. گروهی می‌گويند: هر چيزی که امام برای هدايت مردم به آن احتياج دارد به گوشش گفته می‌شود، برخی می‌گويند: به او وحی می‌شود، عده‌ای می‌گويند: به قلبش الهام می‌گردد، گروه دیگر معتقدند که او در خواب می‌بیند و بالآخره بعضی می‌گويند: او از روی نوشته‌های پدرانش فتوا می‌دهد. کدامیک از این نظرات صحيح است؟ امام فرمود: "هیچ‌یک از این سخنان صحيح نیست. ای سدير! ما حجت خدا و امنی او بر بندگانش هستیم و حلال و حرام را از کتاب خدا می‌گیریم".^۲

۱-کشی، ابو عمرو محمدبن عمر، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۳.

۲-معارف، مجید، پيشين، ص ۳۰۹؛ نقل از: جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیؑ، ص ۲۵۸؛ به نقل از: شهرستانی، ملل و نحل.

در این روایت، مصداقی از اعتقادات غلوّ‌آمیز پاره‌ای از غالیان، توسط امام علی^ع نقد و بررسی شده است.

۵- اختلاف افکنی

رابطه‌ی تفرقه و فتنه‌انگیزی، رابطه‌ای تعاملی و دوطرفه است. همان‌گونه که فتنه، اختلاف برانگیز است، اختلاف نیز فتنه ایجاد می‌کند. امام علی^ع در بیان ساز و کار و نقش تفرقه در ایجاد فتنه می‌فرمایند:

«شیطان راه‌های خود را برایتان هموار می‌کند و می‌خواهد گره‌های رشته‌ی ایمانتان را یکی یکی باز کند و به جای وحدت و یکپارچگی، شما را پراکنده سازد و از پراکندگی، فتنه برپا کند. پس، از وسوسه‌ها و فسادهای او روی برتابید و خیرخواهی کسی که آن را نثار شما می‌کند پیذیرید و آویزه‌ی گوش خود سازید.^۱ و یا در جایی دیگر چنین می‌فرمایند:

«به خدا سوگند، امّتی پس از پیامبرش اختلاف نکند، جز آن که باطل‌ها بر حق‌هایش غالب گردد، مگر آن‌چه خدا خواهد.^۲ امام علی^ع در پاره‌ای از سخنان خود با خوارج این‌گونه فرموده‌اند: «با اکثریّت، هم‌دانستان شوید، که دست خدا همراه جماعت است؛ و از تفرقه بپرهیزید، که آن که از مردم جدا افتاد، بهره‌ی شیطان است؛ چنان‌که گوسفند دورمانده از گله، نصیب گرگ است.^۳

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۱
۲- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین علی^ع، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۲۸۷، ش ۱۶۴۳؛ به نقل از: مفید، الأموالی، ۵/۲۳۵، وقعة صفين، ص ۲۲۴.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۱.

۲- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین علی^ع، ترجمه: مهریزی، مهدی، ج ۴، ص ۲۸۷، ش ۱۶۴۳؛ به نقل از: مفید، الأموالی، ۵/۲۳۵، وقعة صفين، ص ۲۲۴.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۷.

این امر حتی در مورد دشمنان اهل بیت علی‌آل‌الله نیز صادق است. امام علی علی‌آل‌الله درباره‌ی بنی امیه چنین فرموده‌اند:

«این قوم، تا زمانی که اختلاف نکنند، کمر قدرت را در دست خواهند داشت و هرگاه در بین خود اختلاف پیدا کنند، قدرت از دستشان خارج خواهد شد و تا روز قیامت به ایشان باز نخواهد گشت.»^۱

و یا در جایی دیگر می‌فرمایند:

«بنی امیه را فرصتی^۲ است که در آن می‌تازند و اگر در بین خود اختلاف ورزند، کفتارها برای غلبه بر آنان دهان می‌گشایند.»^۳

۶- حب ریاست

یکی از عوامل فتنه‌انگیز در طول تاریخ، حب ریاست است. یکی از بارزترین این نمونه‌ها، معاویة بن ابی سفیان است. نصر بن مژاحم در «وقعه صیفین» به نقل از عمر بن سعد چنین آورده است:

«معاویه به عمرو بن عاص گفت: ای ابو عبدالله! من تو را به جنگ با این مردی فرا می‌خوانم که خدایش را عصیان کرده، خلیفه را کشته، فتنه برپا ساخته، جمع را پراکنده و رابطه‌ی خویشی را قطع کرده است. عمر و گفت: کدام مرد؟

۱- همان، ترجمه: سلطانی، محمدعلی، ج ۱۱، ش ۵۸۶۹؛ به نقل از: الفتن: ۵۲۲/۱۹۳/۱؛ الملاحم والفتنه: ۳۱/۸۴.

۲- تعبیر امام در اینجا «مِرْوَد» است. سیدرسی گفته: «مِرْوَد» در اینجا (بر وزن مِقْعُل از ماده‌ی اِرْوَاد) به معنای مهلت و فرصت‌دهی است و این تعبیر، از فضیح ترین و شگفت‌ترین سخن‌هast؛ گویی او مهلتی که آنان دارند را به میدان مسابقه تشبیه کرده که در آن، تا نهایت می‌رونند و وقتی به پایان رسیدند، نظامشان از هم می‌گسلد. [نهج البلاغه، ذیل حکمت ۴۶۴].

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۶۴.

معاویه گفت: به جنگ با علی! عمر و گفت: سوگند به خداوند، ای معاویه! که تو و علی، هم ردیف نیستید. تو هجرت، سابق، صحابی بودن، مبارزه، فقه و دانش او را نداری. به خدا سوگند، وی با داشتن همه‌ی این‌ها، از کیاست و جدیت، بهره‌مندی و عنایت، و آزمایش نیکوی الهی برخوردار است. اگر من تورا در جنگ با او همراهی کنم- و خودت می‌دانی که در این کار، چه خطر و ضرری وجود دارد- چه چیزی برای من در نظر می‌گیری؟ گفت: نظر خودت چیست؟ پاسخ داد: پیشکشی مصر.^۱

در این روایت، به روشنی مشخص می‌شود که پایه و اساس حکومت آل امیه، ریاست‌طلبی است؛ گرچه در نامه‌نگاری با امام علی^ع به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کند. در ذیل نمونه‌ای آورده شده است:

امام علی^ع در نامه‌ای در پاسخ به معاویه چنین فرموده‌اند:

«اما بعد، چنان‌که یادکردی، ما و شما [پیش از اسلام]
مائوس و یک‌پارچه بودیم. دیروز، ایمان ما و کفر شما
میان‌مان فاصله افکند و امروز، استواری ما بر حق و فتنه‌انگیزی
شما. هیچ‌یک از شما، جز به اکراه، مسلمان نشد، آن‌هم پس از
آن‌که همه‌ی بزرگان اسلام، یک‌پارچه هم‌دانستان پیامبر خدا
شدند.»^۲

پاسخ معاویه، به گزارش شارح نهج‌البلاغه به نقل از ابوالحسن علی بن محمد مدائی، چنین است:

«آن‌گاه، معاویه به وی (علی^ع) نوشت: از معاویه بن ابی سفیان

۱- همان، ج ۸، صص ۳۸۷-۳۸۸، ش ۳۹۲۶؛ به نقل از: وقعته صحفین، ص ۳۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ۶۴/۲.

۲- همان ، ترجمه: حسینی، سید ابوالقاسم، (ژرف)، ج ۶، ص ۴۰، ش ۲۳۹۵.

به علیّ بن ابی طالب. امّا بعد، نامه‌ات را دریافت. همانا فتنه‌ها را به درازا کشانده‌ای، و من می‌دانم آن‌چه تو را به این کار واداشته، مرگ توست که تو را از آن چاره‌ای نیست؛ هرچند از آن گریز جویی. پس بر گم گشتگی خویش بیفزای! دیرگاهی است که اندیشه‌ات سبک گشته و آن‌چه را از آن تو نیست، برای خود می‌شماری و با آن کس که از تو بهتر است، در می‌پیچی؛ لیکن فرجام [نیک] از آن کسی جز توست. این بار گاهی که بر دوش داری، نتیجه‌ی خطاهایی است که تو را در برگرفته‌اند. والسلام!^۱

معاویه در این نامه چنان به کتمان حقیقت و ریاست طلبی خود پرداخته که گویا او نبوده که این همه فتنه را در حکومت نوپای اسلامی به وجود آورده است.

«غرض اصلی از فتنه گری، غالباً رسیدن به مقاصد سیاسی و به دست آوردن مناصب اجتماعی است، امّا گاهی فتنه با اغراض فرهنگی و دینی نیز همراه است؛ مانند فتنه‌ی یهود در بین مسلمان‌ها هنگام شروع جنگ خندق که زمینه‌ساز نبرد عظیم خیبر شد،^۲ و نیز مثل فتنه‌ی تبانی و همدستی مسیحیان با ابرقدرت‌های دنیا در چند دهه‌ی اخیر برای ترویج فرهنگ و دین خود در کشورهای اسلامی.»^۳

۷- وسوسه‌های شیطانی

تبعیّت از شیطان و دل در گرو او سپردن، موجب گمراهی و

۱- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیر المؤمنین علیهم السلام، ترجمه: حسینی، سید ابوالقاسم، (ژرف)، ج ۶، صص ۱۶-۱۷، ش ۲۳۸۱؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ۱۳۳/۱۶.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- بررسی شیوه‌های تبلیغاتی مسیحیت، ص ۶۳.

به تبع آن، موجب فتنه‌افکنی می‌شود. شیطان یک عامل تحریک کننده است که به عنوان یک کنشیار^۱ به جریان شقاوت یا سعادت، خوبی یا بدی، اتحاد یا تفرقه، حق یا باطل، خدا یا نفس امّاره سرعت عمل می‌بخشد؛ بنابراین، به خودی خود عامل تفرقه‌افکنی نیست، بلکه به دلالت التزام چنین است. خواسته‌ی شیطان این است که آدمی به عبادت او بپردازد:

«ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسنید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟»^۲

شیطان با ابزارهایی چون تزیین،^۳ اثرگذاری به وسیله‌ی وحی،^۴ وسوسه،^۵ هُمَزه،^۶ تسویل^۷ و غِوایت^۸ در صدد ایجاد شکاف و انحراف بندگان از مسیر حق است. یکی از کارهایی که در این راستا به واسطه‌ی شیطان انجام می‌گیرد، اختلاف و تفرقه است. با این توضیحات روشن شد که شیطان^۹ سرمنشأ هر خطای است و از مصادیق آن، ایجاد تفرقه و اختلاف است:

«او ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان^{۱۰} بر آن‌ها بتاز و با آنان در اموال و اولاد

۱- معادل فارسی کاتالیزور، لغتنامه‌ی دهخدا.

۲- پس / ۶۰

۳- انعام / ۴۳

۴- انعام / ۱۲۱

۵- طه / ۱۲۰

۶- مؤمنون / ۹۷

۷- محمد / ۲۵

۸- حجر / ۴۰-۴۹

۹- لازم به توضیح است که ابليس که موجب رانده شدن حضرت آدم علیه السلام و همسرش شد، یکی از مصادیق شیطان است.

شرکت کن و به ایشان و عده بده و شیطان جز فریب به آنها
و عده نمی دهد.^۱

حضرت علی علیه السلام درباره راهکار شیطان در ایجاد فتنه
چنین فرموده‌اند:

«همانا شیطان راه‌های خود را برای شما آسان و هموار
می‌گرداند و می‌خواهد گره‌های دین شما را یکی یکی
بگشاید و به جای اتحاد، پراکندگی به شما دهد و بر اثر
پراکندگی فتنه.»^۲

شیطان لحظه‌به لحظه در صدد این است که تنها با تحریک
کردن به کارهایی که خلاف شرع مقدس اسلام است، میان
مسلمانان دشمنی، کینه و اختلاف ایجاد کند و آنان را از راه
خدابازداشت، یک سره برای خود به کار گیرد:

«همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی
و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس
آیا شما دست بر می‌دارید؟»^۳

۸- جریان نفاق

«واژه‌ی "نفاق" از ریشه‌ی "نفق" است به معنای راه نفوذ و
وارد شدن در زمینی که قابلیت نفوذ را دارد و آیه‌ی ﴿فَإِنِّي
أَسْتَطَعْتُ أَنْ تَبَغِّى نَفَقَأَ فِي الْأَرْضِ﴾^۴ از این نمونه است. از
همین ریشه، "نافقاء الیربوع"، سوراخ موشی است که لایه‌ی

۱- اسراء / ۶۴.

۲- نهج البالغه، خطبه‌ی ۱۲۱.

۳- مائدہ / ۹۱.

۴- انعام / ۳۵.

نازکی بر روی آن پوشانده است تا هنگامی که از سوراخ اوّل، آب، جانور خطرناک و یا ... وارد شد، از این سوراخ فرار کند. واژه‌ی "النفاق" نیز از این ریشه است که به معنای داخل شدن در شرع مقدس اسلام از یک در و خارج شدن از آن از در دیگر است، و به همین خاطر، قرآن هشدار داده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ یعنی خارج شدگان از شرع اسلام که خداوند آنان را بدتر از کافران قرار داده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۲.

آری، یکی از جریانات فتنه‌انگیز در طول تاریخ - به ویژه تاریخ اسلام - جریان نفاق است. اینکه به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم. شارح نهج البلاغه چنین آورده است:

«همه‌ی تباہی‌ها و ناآرامی‌هایی که در [زمان] خلافت علی علیل روى داد، از اشعث مایه می‌گرفت و اگر مجادله‌ی او با امیر مؤمنان علیل درباره‌ی معنای "حکومت" نبود، جنگ نهروان رخ نمی‌داد و امیر مؤمنان علیل با آنان (خوارج) به سوی معاویه می‌رفت و شام را تصرف می‌کرد؛ زیرا او-که درودهای خدا بر او باد- قصد داشت با آنان مماشات کند و به صراحت نگراید.

در حکومت نبوی آمده است که "جنگ، نیرنگ است"، و از این‌رو، چون خوارج به علی علیل گفتند: همچون ما از کارهای تویه کن تا همراه تو به جنگ با شامیان بیاییم، سخنی سربسته و کلی بر زبان آورد که همه‌ی پیامبران و معصومان علیل نیز می‌گویند. او



۱- تویه / ۶۷

۲- نساء / ۱۴۵

۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الماءظ القرآن، ص ۵۰۲

فرمود: "آمرزش هر گناهی را از خدا می خواهم." پس خوارج، به همین، راضی شدند و آن را اجابت خواسته‌شان دیدند و دل‌هایشان با علی علیّ صاف و نیت‌هایشان با او یکی شد، بی‌آن که این سخن، اعتراف به کفر یا گناهی باشد. اما اشعت، او را رهانکرد و به‌منظور تفسیر و کشف واقع و دریدن پرده‌ی توریه و کنایه و بیرون کشیدن سخن علی علیّ از سایه‌ی اجمال و چاره‌ی پوشیدگی، آن‌گونه که موجب از بین رفتن تدبیر و کینه‌افروزی و بازگشت فتنه می‌شد، نزد او آمد و در حضور کسانی چند-که نه دیگر در برابر آن‌ها می‌شد دودآلد بودن غذا را پنهان کرد و نه در گفتار، مجامله و لاپوشی - سؤال کرد و او را چنان در تنگنا گذاشت تا مقصود نهایی اش کشف شود و سخنی بگوید که حمل بر دو معنا نتوان کرد، و [او بود که] نگذاشت علی علیّ تصمیمش را به نتیجه برساند. پس امام علی علیّ هم به سخن ایستاد و به عیان، هر آن‌چه را که پنهان می‌داشت، بیان کرد، و از این‌رو، تدبیرش در هم شکست و خوارج به شبه‌ی نخستین خود بازگشتند و حکمیت و خروج را مطرح ساختند.

این‌گونه است وضعیت دولت‌هایی که نشانه‌هایی به سر آمدن و از میان رفتن در آن‌ها آشکار می‌شود. در این دولت‌ها، افرادی مانند اشعت-که کارشان فساد در زمین است- فرصت می‌یابند. ﴿سُنَّةُ اللَّهِ فِي الْذِينَ خَلَوَا مِنْ قَبْلٍ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱؛ "سنّت الهی در پیشینیان [نیز] چنین بوده است و هرگز در سنّت الهی دگرگونی‌ای نخواهد یافت."^۲

۱۰۹

تأمل در روایت تاریخی و به‌ویژه آن‌چه در کتاب ارجمند وقوعه صحّین درباره‌ی اشعت و موضع‌گیری او در اوج درگیری

۱-احزاب/۶۲

۲-ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۲۷۹/۲.

صفین و پس از آن آمده است، تردیدی باقی نمی گذارد که او یا به خاطر عزل شدن از حکومت آذربایجان^۱ و کنار گذاشته شدنش از ریاست قبیله اش،^۲ و یا به سبب دگرگونی اعتقادی و تزلزل در باورهای دینی، هیچ گونه پیوندی با علی علیل^۳ نداشت و نوعی چهره‌ی نفوذی معاویه در سپاه علی علیل^۴ بود. این کلام ابن‌ابی‌الحدید درباره‌ی وی، بسی تأمل برانگیز است:

«کُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ عَلِيٍّ عَلِيلٍ وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ»^۵ «هر فساد و اغتشاشی که در خلافت علی علیل به وجود آمد، ریشه‌ی آن اشعت بود.»

اشعت به ارتباط با جبهه‌ی معاویه متهم بود و خود، این نکته را می‌پاید و می‌کوشید که کاری نکند که این راز از پرده برون افتد. او به هنگام عزل نیز آهنگ معاویه کرده بود و قومش او را بازداشته بودند.^۶

پیوندهای او با معاویه و گفت‌و‌گوییش با فرستادگان او نیز دلیل است بر این که وی در ورای ظاهرش، به گونه‌ی عامل معاویه تلاش می‌کرده است.^۷

او در هنگامه‌ی اوج نبرد و درماندگی سپاه معاویه و بروز نشانه‌های پیروزی سپاه علی علیل در میان قبیله‌اش سخن گفت، و بی‌سرپرستی زنان و فرزندان را در پیش دید آنان نهاد و



۱- ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار، وقعة صفین، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۱۳۷-۱۳۹.

۳- ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاعه: ۲۷۹/۲.

۴- ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار، وقعة صفین، ص ۲۱.

۵- همان، ص ۴۰۸؛ تاریخ البغدادی: ۱۸۸/۲.

تزلزل شگفتی به وجود آورد^۱ و چون سپاهیان معاویه با نیرنگ عمر و قرآن را بر سر نیزه کردند، خطابه خواند و علی علیه السلام را به پذیرش صلح، مجبور کرد^۲ و چون بنا بر حکمیت شد و علی علیه السلام مالک و یا ابن عباس را پیشنهاد کرد، اشعت با تمام توان، مخالفت ورزید^۳ و چون متن پیمان حکمیت نوشته شد، آن را در میان سپاهیان گزارش کرد. کسانی از سپاه فریاد برآوردن که: «حکم، تنها از آن خداست»^۴ و پس از آن که اندکی رازهای توطئه روشن شد، همان فریب خوردگان، علی علیه السلام را به ارتکاب گناه متهم کردند و از او خواستند توبه کند و چون علی علیه السلام با تعییری لطیف خواست فتنه را خاموش کند و نیروها را به سوی شام بسیج کند، اشعت فتنه جویی را ادامه داد و بار دیگر فریب خوردگان را که می‌رفتند سر بر آستان حق نهند، به جایگاه آغازینشان برگرداند و فتنه را شعله‌ورتر کرد.^۵ بدین‌سان، او تخم فتنه را کاشت و با کسان بسیاری سر خویش گرفت و از سپاه علی علیه السلام یرون رفت و آهنگ کوفه کرد.

اشعت، جانی آلوده و ذهنی بیمار و موضعی خصم‌مانه داشت، و بدین سان، نقش فتنه‌گری خودرا به گونه‌ای بس مؤثر در جریان نهر و ان بازی کرد. او نه بر اساس معیارهای الهی و انسانی، بلکه بر اساس هوای نفسانی، گرایش‌های مادی و عصیّت‌های قبیله‌ای موضع می‌گرفت.

۱- ابوالفضل نصر بن مذاہم بن سیار، وقعة صفین، ص ۴۸۱.

۲- همان، ص ۴۸۲.

۳- همان، ص ۴۹۹.

۴- همان، ص ۵۱۲.

۵- ابن ابی الحدیب، شرح نهج البلاغه، ص ۲۸۰/۲.

این نکته نیز گفتنی است که چون علی عَلِیٰ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاس را به عنوان حَكَم پیشنهاد کرد، اشعت گفت: «نه! به خدا سوگند، تا قیامت برپا شود، باید دو تن از مُضَر در این باب داوری کنند. اکنون که ایشان مردی از مُضَر را به داوری گزیده‌اند، تو مردی از یمن برگزین.» علی عَلِیٰ گفت: «من بیم دارم که یمنی شما فریفته شود؛ زیرا عمر و کسی نیست که اگر در کاری به هوای نفس تن دهد، ذره‌ای از خدا پروا کند.» اشعت گفت: «به خدا سوگند، اگر یکی از آن دو یمنی باشد و داوری‌شان برابر با بخشی از خواسته‌ی ما نباشد، برای ما دوست‌داشت‌تر است از آن که هر دو مُضَری باشند و داوری‌شان برابر با بخشی از خواسته‌ی ما باشد.»^۱ بدین‌سان، عصیّت قبیله‌ای و خوی جاھلی اشعت و تنی چند از همراهانش که پس از آن، جریان آفرینی نهروان را به دست گرفتند، باعث شد که مردی تنگ‌اندیش و احمق چون ابو‌موسی (از اشعریان که یمنی بودند) در مقابل حیله‌گر فتنه آفرینی چون عمر و مکارترین قریش- قرار گیرد و سرنوشت تاریخ اسلام دگرگون شود.^۲

راه‌های دفع فتنه

در برخی روایات، ائمه‌ی اطهار عَلِیٰ شاهراه‌های اصلی دفع هر گونه فتنه‌ی اعتقادی، اخلاقی، فقهی، سیاسی، اجتماعی و ...

۱- ابوالفضل نصرین مزاحم بن سیار، وقعه صَفَّین، ص ۵۰۰، نیز، در. ک: ح ۲۵۹.

۲- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین عَلِیٰ، ترجمه: حسینی، سید ابوالقاسم، (ژرف)، ج ۶، صص ۳۳۷-۳۴۰.

را بیان نموده‌اند. این راه‌ها بدین قرار است:

۱- تمثیل به قرآن کریم

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام درباره‌ی نقش قرآن در فتنه‌زدایی این چنین فرموده‌اند:

«إِذَا تَبَسَّطَ عَلَيْكُمُ الْفَتْنَ كَقْطَعَ الْلَّيلَ الْمُظْلَمَ فَعَلِيهِمْ بِالْقُرْآنِ»

«آن زمان که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تار بر شما وارد شد، به قرآن پناه ببرید.»^۱

ایشان علیه السلام در بیانی دیگر چنین می‌فرمایند:

«اگر مرا از دست بدھید، حوادثی را پس از من خواهید دید که هریک از شما به‌خاطر آن‌چه از مخالفان و دشمنان و سبک‌شماری حق خداوند متعال، و ترس بر جان خویش می‌بیند، آرزوی مرگ خواهد کرد. اگر چنین شد، همه به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید و به شکیابی و نماز و تقیه بپردازید.»^۲

امام علی علیه السلام در خطبه‌ای دیگر که در آن به فتنه‌ها اشاره شده است، چنین روشن گری کرده، نقش قرآن را بیان می‌کنند:

«بدانید آن کس از ما [حضرت مهدی (عج)] که فتنه‌های آینده را دریابد، با چراغی روشن گر در آن گام می‌نهد، و بر همان سیره و روش پیامبر و امامان علیهم السلام رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید، بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد، جمعیت‌های گمراه و ستم‌گر را پراکنده و حق‌جویان پراکنده را جمع آوری می‌کند. [حضرت مهدی (عج)]

۱- ابن فهد الحلی، احمد، عدّة الّاعی و نجاح السّاعی، ص ۲۶۸.

۲- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام، ترجمه: سلطانی، محمدعلی، ج ۱۱، صص ۱۴۱-۱۴۲، ۵۸۴۸، ش

۲- تمسک به اهل بیت ﷺ

از دیدگاه امام علی علیهم السلام، اهل بیت ﷺ کشتی‌های نجات بوده، در فتنه‌ها عامل نجات و رستگاری‌اند:

«اَيُّهَا النَّاسُ! شَقُّوا امْوَاجَ الْفَتْنَةِ بِسُفُنَ النَّجَاهِ وَعَرَجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمَنَافِرِ»^۱

«ای مردم! امواج فتنه‌ها را به وسیله‌ی کشتی‌های نجات در نوردید و از راه کینه توزی و دشمنی درآید.

امام علی علیهم السلام می‌فرمایند:

«چون خدای سبحان، آیات آغازین سوره‌ی عنکبوت – "آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم،

۱- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۰.

۲- ابوالفضل نصر بن مزاحم سیار، شرح نهج‌البلاغه: ۴۵/۴.

۳- الیشی الواسطی، علی بن محمد، عيون الحکم والمواعظ، ص ۲۹۸.

سال‌های طولانی در پنهانی از مردم به سرمی‌برد، آنچنان که اثر شناسان، اثر قدمش را نمی‌شناستند، گرچه دریافت اثر و نشانه‌ها تلاش فراوان کنند. سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها آماده گردند و چنان که شمشیرها صیقل می‌خورند، دیده‌هاشان با قرآن روشنایی گیرد، و در گوش‌هاشان تفسیر قرآن طنین افکند و در صبح گاهان و شام گاهان جام‌های حکمت سرمی کشند.^۱

و در جایی دیگر چنین فرموده‌اند:

«اسلام و متنانتش باید شما را از یاغی گری و یاوه گویی باز دارد و کلامتان یکی شود. بچسید به دین خدا که جز آن، از کسی پذیرفته نیست، و [بچسید] به کلمه‌ی اخلاص که سبب استواری دین است.»^۲

وانهاده می‌شوند و امتحان نمی‌شوند؟"^۱ - را نازل کرد،
دانستم که تا پیامبر خدا علیه السلام در میان ماست، فتنه بر ما در
نمی‌آید. پس گفتم: ای پیامبر خدا! این فتنه‌ای که خدا تو را
از آن خبر داده، چیست؟ فرمود: "ای علی! امت من پس از
من، دچار فتنه می‌شوند". گفتم: ای پیامبر خدا! آیا در جنگ
اُحد، آن جا که برخی از مسلمانان شهید شدند و من نشدم و
این بر من گران آمد، به من نفرمودی: "مژده ده که شهادت
در پی توست!"^۲ به من فرمود: "آن، همین گونه است. پس
آن هنگام، صبرت چگونه است؟" گفتم: ای پیامبر خدا! این
از جایگاه‌های صبر نیست، بلکه از جایگاه‌های بشارت و شکر
است."^۳

طبق مفهوم روایت، مردم در ولایت امیر مؤمنان حضرت
علی علیه السلام و اهل بیت ایشان علیهم السلام آزمایش خواهند شد.

۳- پرهیزگاری و اخلاص عمل

امام علی علیه السلام پرواپیشگی را، راه نجات از فتنه‌ها می‌دانند:
«اعلموا آنَّهِ مَن يَتَّقَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرِجًا مِّنَ الْفَتْنَ وَ نُورًا
مِّنَ الظُّلْمِ». ^۴

بدانید که هر کس تقوای الهی پیش گیرد، خداوند برای
او راه خروجی از فتنه‌ها قرار دهد و نوری در تاریکی‌ها.
اخلاص عمل، عاملی است که شیطان‌ها و شیطان‌صفتان را
نیروی مقابله با آن نیست. رسول خدا علیه السلام فرمودند:

۱- عنکبوت ۲/۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳- همان، ترجمه: سلطانی، محمدعلی، ج ۹، ص ۴۵۲۴، ش ۱۵۶۳۳.

«... طوبی للمخلصین اولئک مصابیح الهدی تنجلی عنهم
کل فتنه ظلماء.»^۱

«خوشابه حال مخلسان، آنان چراغهای هدایتند و هر
فتنهی تاری از آنها بر طرف می‌شود.»

۴- هوش‌یاری

حضرت علی علیہ السلام در حکمت اوّل نهج البلاغه می‌فرماید:

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ الْبُوْنِ لَا ظَهَرُ قِيرْكَبَ، وَ لَا خَرْجُ
قِيرْحَلَبَ.»

«در زمان فتنه، مانند بچه شتر باش که نه پشت دارد که بر
آن سوار شوند، و نه پستانی که از آن شیر بدوانند.»

برخی می‌گویند حضرت در اینجا به گوش‌نشینی، انزوا و
کناره‌گیری از مردم و توجه نداشتن به اوضاع جامعه دستور
داده است؛ اما در مقابل، عده‌ای معتقدند که امام، پیروان خود
را به هوش‌یاری و زیرکی فراخوانده و به همکاری نکردن با
فتنه‌گران و تأیید و تقویت ننمودن افکار و اهداف منحرف
آنان امر فرموده است، تا بدین وسیله، فتنه تضعیف شود و از
بین برود؛^۲ چراکه عدم حمایت از فتنه‌گران، باعث از بین رفتن
فتنه می‌شود. به نظر می‌رسد مراد امام این است که اگر در میان
فتنه قرار گرفته‌ای، به نفع فتنه‌گران اقدامی نکن، بلکه حافظ
منافع جامعه‌ی اسلامی باش و حتی اگر بتوانی، فتنه را خاموش
ساز.

آنچه شما را پیش و پیش

116

۱- همان.

۲- خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراءه، ج ۲۱، ص ۸

۵- وحدت و همدلی

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«بپرهیزید از دگرگونی در دین خدا، که همراه جماعت بودن در حقیقی که آن را خوش نمی انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید! و همانا خداوند سبحان، به کسی به خاطر جدائی خیری نبخشید، نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان». ^۱

ایشان علیه السلام در مورد پرهیز دادن از فتنه‌ها و الفت و همدلی برای برخورد با آن، این گونه فرموده‌اند:

«پس نمودارهای فتنه و نشانه‌های بدعت مباشد و آن را که پیوند جماعت مسلمانان بدان استوار است و ارکان اطاعت برآن پایدار، برخود لازم شمارید». ^۲

۶- عبرت‌پذیری از فتنه‌های تاریخ

در طول تاریخ، فتنه موجب جنگ‌ها، اختلاف نحله‌ها و فرق، آشوب‌ها، گمراهی‌ها، حوادث و انقلاب‌ها گردیده است.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند: «امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه چنین سخنرانی فرمودند:

«پس از حمد و سپاس. خداوند خجسته‌ی والا، جباران روزگار را از دنیا نمی‌برد، مگر پس از مهلت و زمان دادن، و او شکستن ستون فقرات امّتها را جبران نمی‌کند، مگر پس از سختی و بلا. ای مردم! در کمتر از آن‌چه از سختی‌ها دیده و از

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۷۶/۳۱۲/۲؛ ينابيع المودة: ۹/۴۳۷/۳

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۱؛ ينابيع المودة: ۴/۳۷۲/۳

دشواری‌ها پشت سر گذاشته‌اید، مایه‌ی پند است؛ ولی هر دارنده‌ی دلی، خردمند و هر دارنده‌ی گوشی، شنونده و هر نگاه‌کننده‌ی با چشمی بینا نیست. بندگان خدا! در هر آن‌چه به شما مربوط است، نیکو بنگرید. سپس به سرزمین و سرگذشت کسانی که خداوند به علم خود، آنان را رهبری نمود، نیک بنگرید که چه‌سان بر روش فرعونیان، برخوردار از باغها، چشمه‌ها، کشت‌ها و جایگاه‌های والا بودند و آن‌گاه بنگرید که خداوند پس از خوش‌حالی، شادمانی و امر و نهی [شان]، چه عاقبتی برایشان رقم زد. هر کدام از شما شکیبایی کند، در نهایت، در بهشت جاودان خواهد بود و پایان کارها از آن خدادست. در شگفت‌زم! و چرا شگفت‌زده نباشم از اشتباه این گروه‌ها با همه‌ی گوناگونی حجت‌هایشان در دینشان، که نه در پی پیامبری گام بر می‌دارند و نه به کردار وصیّ اقتدا می‌کنند؛ نه به غیبی ایمان می‌آورند و نه عیبی را وا می‌گذارند».^۱

نمونه‌ای از فتنه‌های تاریخ صدر اسلام

۱- فتنه‌های زمان امیر مؤمنان حضرت علی ؑ

پس از وفات شهادت‌گونه‌ی رسول خدا ﷺ، خلافت به دست کسانی غیر از آن که رسول خدا ﷺ از طرف خداوند منصوب کرده بود، افتاد. بنابراین، در این مدت شکاف‌ها و اختلافاتی ایجاد شد که باز گرداندن آن به حالت اول کار دشواری بود.

حال، علاوه بر همه‌ی اختلافات گذشته (پیش از روی کار

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین علیؑ، ترجمه: سلطانی، محمدعلی، ج ۱۱، ش ۵۹۱۲، ۱۷۴-۱۷۶؛ به نقل از: الکافی: ۲۹۱/۱؛ ۲۲/۶۳/۸؛ ایرشد: ۱/۶۳/۲.

آمدن حضرت علی علیہ السلام حادثه‌ی قیام مردم علیه عثمان نیز به وجود آمد که از آن به «الفتنة الکبری» نام برده‌اند؛ فتنه‌ای که مردم را به جان هم انداخت و معاویه حدّاًکثر استفاده را از آن بردا؛ زیرا حضرت را متهم می‌کرد که او محرك قتل خلیفه است. این شبه و فتنه آنقدر بزرگ و گستردگ بود که نه تنها توده‌ی مردم، بلکه خواص را هم فرا گرفت و شخصیت‌هایی از صحابه به خاطر آن از بیعت با حضرت علی علیہ السلام سرباز زندند؛ بنابراین، بخشی از نامه‌ها و خطبه‌های حضرت، در رفع این شبه و دفاع از خویش است که نه تنها دخالت در وقوع این حادثه نداشته، بلکه تا توانسته

از جان خلیفه دفاع کرده است، چنان‌که گاهی فرمود:

«وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّىٰ خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثَمًا». ^۱

«به خدا قسم، آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناه کار باشم.» امیر مؤمنان خود درباره‌ی جریانات پس از کشته شدن عثمان چنین فرموده‌اند:

«هان! آزمایش و فتنه‌ی تان به روزی که خداوند پیامبر خود علیه السلام را برانگیخت، برگشته است. سوگند به آن که او را به حق مبعوث کرد، هر آینه چنان درهم آمیخته و چنان غربال شوید که آن که پایین است رو آید و آن که در زیر است به زیر در شود و پیشی‌جویندگان که عقب مانده‌اند پیشی گیرند و پیشی گیرندگانی که جلو افتاده‌اند عقب مانند.» ^۲

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۴۰.

۲- واعظزاده‌ی خراسانی، محمد، «امام علی علیہ السلام و حادث اسلامی» در: مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی امام علی علیہ السلام، ج ۲، ص ۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶؛ محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۵۱۵، ش ۱۵۶۰.

امیرمؤمنان علیہ السلام در طول مدت خلافت چهار سال و نه ماهه‌ی خود درگیر سه کارزار - و یا به عبارت بهتر فتنه - کمرشکن شدند:

الف- فتنه‌ی جمل

ابتدا با ناکثین (پیمان‌شکنان) یا اصحاب جمل - شتر سرخ‌موی - که اطراف عایشه، «حیسه‌ی رسول الله علیہ السلام»^۱ گرد آمده بودند، به جنگ با حضرت علیہ السلام پرداختند که امام علیہ السلام فتنه‌ی شان را دفع نمودند و اجمالاً به اختلافی که بین مسلمانان پیش آمده بود را پایان دادند.

لازم به توضیح است که این جنگ، اوّلین جنگ میان مسلمانان بود که حضرت بارها و بارها مانع از آن شدند، ولی وقتی که آنان به شهر بصره حمله برده، استاندار امام علی عثمان بن حنیف را شکنجه و آشوب به‌پا کردند، حضرت اعلان جنگ دادند و حتی قبل از شروع جنگ به کرات ایشان را موعظه و نصیحت کردند، ولی کارگر نیفتاد. لازم به ذکر است که برخی از یاران امام علی علیهم السلام نیز از جنگ سر باز زدند. ابن ابی‌الحید معترزلی شارح نهج البلاغه در ذیل حکمت ۱۵ می‌گوید:

«وقتی امام علی علیہ السلام با اصحاب جمل قصد جنگ کرد، افرادی چون سعد بن ابی‌وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلم عذر آوردن و از یاری او سر باز زدند. آن

حضرت خطاب به آن‌ها فرمود:

«هر فتنه‌زده‌ای عقاب و سرزنش نمی‌شود.»

دکتر شهیدی می‌نویسد:

«وقتی امام علی^ع از آن‌ها پرسید: چرا آماده‌ی جهاد نمی‌شوید، گفتند: از این که مسلمانی را بکشیم، ناراحتیم! امام فرمود: بر بیعت من وفادارید؟ گفتند: آری. امام فرمود: به خانه‌هایتان بروید. آن‌گاه این کلام را زمزمه کرد: "ما کُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ"؛ هر گرفتار فتنه و بلایی را نباید سرزنش کرد». ^۱

ب- فتنه‌ی صَفِیْن

بار دوم، امام با قاسطین (عدول‌کنندگان از حق) که طرفداران معاویه بودند، در گیر شدند که ماجراهی حکمیت پیش آمد. امیر مؤمنان حضرت علی علی^ع درباره‌ی ایشان چنین می‌فرمایند:

«مالی و القریش؟! و الله لقد قاتلُهُمْ كافرین و لا قاتلُنَّهُمْ مفتونین». ^۲ «مرا چه با قریش! به خدا سوگند که در زمان کفرشان با آن‌ها جنگیدم و اکنون نیز که به فتنه و گمراهی درافتده‌اند، با آنان می‌جنگم».

حضرت علی^ع در طول این جنگ که تقریباً سه سال و اندی رویارویی پراکنده بود، در نامه‌هایی که به معاویه می‌نوشتند، او را هشدار داده، از فتنه‌ها و عواقب آن برحذر می‌داشتند. ایشان در نامه‌ای چنین فرمودند:

«از شببه و اشتباه‌افکنی آن پرهیز، زیرا چندی است که فتنه پرده‌های خویش را فروآویخته و تاریکی‌اش دیده‌ها را پوشانده است». ^۳

۱- دکتر شهیدی، ترجمه‌ی نهج البلاغه، ص ۶۲۷.

۲- محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۵۱۲، ش ۱۵۵۹۴.

۳- همان، ص ۴۵۱۴، ش ۱۵۵۹۸.

در روایتی دیگر، درباره‌ی خصوصیات فتنه و به‌ویژه فتنه‌ی بنی‌امیه چنین آمده است:

«... مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! برایمان از فتنه‌ها بگو. حضرت فرمود: همانا فتنه‌ها هرگاه روی آورند، شبه‌انگیزند و چون از میان بروند، آگاه و هشیار کنند. وقتی می‌آیند، حق و باطل را مشتبه می‌سازند و وقتی می‌روند، شناخته می‌شوند. فتنه‌ها همچون گرددادها حرکت می‌کنند و [در سر راه خود] به شهری می‌خروشند و از شهری نمی‌گذرند. بدانید که به نظر من، وحشتناک‌ترین فتنه‌ای که بر شما می‌گذرد، فتنه‌ی بنی‌امیه است.»^۱

ج- فتنه‌ی خوارج

سومین گروه که حضرت ﷺ با آنان به کارزار پرداخت، مارقین (خارج شدگان از دین) بودند. در اثنای آن که علیؑ در کوفه به انتظار نتیجه‌ی حکمیت بود، خوارج که مردمانی متنسک بودند به مخالفت با او می‌پرداختند و مردمان را به پیوستن به خود فرا می‌خواندند که جمعی نیز بدیشان پیوستند.^۲ آنان خواهان این بودند که پیش از موعد مقرر در پیمان نامه به جنگ با شامیان برخیزند، ولی امیر مؤمنان بر این نظر بود که میان آنان و شامیان پیمانی تا زمانی معین بسته شده است و تا هنگامی که زمان این پیمان سرنرسیده است، نبرد با شامیان جایز نیست. ولی خوارج که خود این وضع را پیش آورده بودند، آن را بهانه‌ی جدایی و مخالفت می‌ساختند.^۳

۱- بنی‌امیه
۲- شماره ۶ پیش از
۳- پیش از

۱۲۲

۱- همان، ص ۴۵۲۴، ش ۱۵۶۳۰، خطبه‌ی ۹۳.

۲- ابن‌اعثم، الفتح، ج ۴، ص ۸۹

۳- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۳۱.

پس از آن که خبر رأی دو حَكَم به اطْلَاع عراقیان رسید و مشخص شد که آن جمیعت مقدس مآب چه فاجعه‌ای به بار آورده‌اند، خوارج به جای پذیرش خطای خود، موج اعتراض و حملات خویش را به امام علیؑ افزون ساختند و اصل پذیرفتن حکمیت را خلافی بزرگ و گناهی نابخشودنی خواندند و فریاد برآوردن که مردمان چه صلاحیتی دارند که در دین خدا حاکم شوند و نظر دهند. علیؑ با آنان در این باره سخن گفت و استدلال نمود و چنین فرمود:

«ما مردمان را به حکومت نگماردیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم؛ و این قرآن، خطی است نوشته شده، که در میان دو جلد جای گرفته است. زبان ندارد تا به سخن آید؛ ناچار آن را ترجمانی باید، و ترجمانش آن کسانند که معنی آن دانند. چون این مردم ما را خواندند تا قرآن را بین خویش داور سازیم، ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا روی برگردانیم. همانا، خدای سبحان گفته است: "اگر در چیزی خصوصت کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید."^۱ پس بازگرداندن به خدا این است که کتاب او را به داوری پذیریم، و بازگرداندن به رسول علیؑ این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند، ما از دیگر مردمان بدان سزاوارتیم، و اگر به سنت رسول علیؑ گردن ننهند، ما بدان اولی هستیم.^۲

گفتند:

«چرا با شامیان مدت نهادی؟»

۱- نساء .۵۹

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵.

فرمود:

«اما سخن شما که، «چرا میان خود و آنان برای داوری
مدّت نهادی؟» من این کار را کردم تا نادان خطای خود را
آشکار بداند و دانا بر عقیدت خویش استوار ماند؛ و این که
شاید در این مدّت که آشتی برقرار است، خدا کار این امّت
را به صلاح آورد تا از سختی و فشار برهد، و ناچار نشود با
شتاب، جستوجوی حق را واگذارد و از آغاز به گمراهی
گردن درآرد.»^۱

جمعیّتی از خوارج پا را فراتر از سخن و جدل با امام
گذاشتند و بر آن شدند که اقدامات جدّی تری در مخالفت و
مقابله صورت دهنند. سران خوارج در خانه‌ی عبدالله بن وَهْب
راسی گرد آمدند و سخنانی گفتند و خطّمشی خود را
مشخص نمودند و به سازماندهی پرداختند و مصمّم در
کثراهه‌ی خویش گام نهادند. عبدالله بن وَهْب آغاز سخن کرد
و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

«به خدا سوگند، شایسته نیست کسانی که به خدای رحمان ایمان
دارند و حکم قرآن را پذیرایند، این دنیا را - که خشنودی و
دلبستگی بدان و برتر شمردن آن مایه‌ی رنج و هلاک است - از امر
به معروف و نهی از منکر و گفتن حق برتر شمارند، هر چند که در این
راه آسیب و زیان بینند، که هر که در این دنیا آسیب و زیان بیند، به
روز رستاخیز، پاداش وی رضوان خدای عزوجل و جاودانگی در
بهشت‌های اوست. پس، به عنوان اعتراض به این بدعت‌های
گمراهی‌زا از این شهری که مردم آن ستم کارند، با ما بیرون شوید و
به مناطق کوهستانی و دیگر شهرها پناه ببرید.»

حُرقوص بن زُهير گفت:

«متع این دنیا اند ک است و جداي از آن نزديک. زينت دنیاي و شادخواری، شما را به ماندن در آن نفرييد و از طلب حق و انکار ستم باز ندارد؛ **﴿فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الظَّلَّامِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾**^۱؛ همانا خدا با پرواپيشگان و نيكوکاران است.»

حمزة بن سنان اسدی گفت:

«ای قوم! رأی درست همین است که شما داريده؛ پس کار خويش را به دست يكى از خودتان بسپاريد که مى باید ستونى داشته باشيد و پرچمی که زير آن گرد آيد و بهسوی آن باز گرددید.^۲

در آن مجلس، سرپرستی و فرماندهی خوارج به زيد بن حُصَيْن طايی عرضه شد که نپذيرفت. حمزه بن سنان و شريح بن أوفی عَبَّاسی نيز از پذيرفتن اين مسئوليت سر باز زند و در نهايت عبدالله بن وَهْب راسبي پذيرفت و گفت:

«آن را به من بدھيد، و به خدا سوگند که آن را برای ميل به دنيا نمى پذيرم و از ترس مرگ از آن نمى گذرم»^۳، «بلکه فقط برای اميد زيادي که به ثواب فراوان آن دارم مى پذيرم.»^۴

پس دست خود را دراز کرد و خوارج با او بيعت کردند.^۵

آن گاه عبدالله بن وَهْب در سخنانی ياران خود را به امر

۱- نحل/۱۲۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، صص ۷۴-۷۵؛ و نیز ر.ک: الأخبار الطوال، ص ۲۰۲.

۳- همان، ج ۵، ص ۷۵.

۴- الأخبار الطوال، ص ۲۰۲.

۵- همان، ص ۲۰۲، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۵.

به معروف و نهی از منکر و حق‌گویی و جهاد در راه خدا و پیکار با آنان که از هواي نفس پیروی کردند و قرآن را کنار زدند و در حکم خود ستم کردند فرا خواند.^۱

از فردای آن روز، خوارج خود را برای پیکار با امام علی علیه السلام و پیروان او که به نظر ایشان به دلیل پذیرفتن حکمیت کافر شده بودند آماده کردند. آنان خود را تنها گروه حق شمردند و دیگران را منحرف دانستند و از جامعه باطل ایشان دوری گزیدند و تک تک و پنهان به نهروان رفتند و مردم را به پیوستن به جمع خویش خواندند تا خود را برای پیکار با ستمگران آماده سازند.^۲

روند حرکت جدایی طلبانه خوارج تا رسیدن به نقطه‌ی پیکار با امام، حدود شش ماه طول کشید،^۳ و در این مدت آنان بر افکار خود پای فشردند، جمعیتی از ایشان در حرکت خود راسخ‌تر و استوارتر شدند و جمعیتی بازگشتند، و هم‌چنین، جمعی به آنان پیوستند.

در تمام این مدت، روش امام خیرخواهی و گفت‌وگو بود و پیوسته ایشان را به حق فرامی‌خواند و با آنان با رفق و مدارا رفتار می‌کرد.^۴

امام علی علیه السلام درباره ایشان و فتنه‌ی شان، در خطبه‌ای که در نهروان ایراد کردند فرمودند:

۱- همان، صص ۲۰۲-۲۰۳.

۲- همان، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۳- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۲۶.

۴- الكامل في اللغة والأدب، ج ۲، ص ۱۴۵.

«ای مردم! این من بودم که چشم فتنه را درآوردم و جز من
کسی جرأت این کار را نداشت.»^۱

در پایان، نکته‌ای که نباید در تحلیل و ریشه‌یابی فتنه‌ی خوارج مورد غفلت قرار گیرد، نقش عوامل نفوذی خارجی-به‌ویژه نفوذی‌های «فاسطین»- در انحراف «مارقین» است. هرچند با پنهان کاری‌هایی که به‌طور طبیعی در این زمینه وجود دارد، دسترسی به اسناد تاریخی برای اثبات این ادعا دشوار است، از طریق فرائین، تا حدودی می‌توان به مقصود رسید. یکی از قرائتی که می‌تواند پژوهش‌گر را در این زمینه یاری دهد، بررسی نقش اشعث در این فتنه است.^۲

۲- فتنه‌ی زمان امام حسن علیه السلام

صلاح امام حسن علیه السلام نمونه‌ی دیگری از دفع فتنه است که برای حفظ نظام و اتحاد و یک‌پارچگی امت اسلام شکل پذیرفته است. رهبر انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای، از این صلح به عنوان «قهرمانانه‌ترین نرمیش تاریخ» یاد کرده‌اند.^۳ در روایتی، شعبی چنین نقل کرده است:

«با حسن بن علی علیه السلام زمانی که در «نخیله» با معاویه بن ابوسفیان صلح نمود، حضور داشتم. معاویه خطاب به ایشان گفت: "برخیز و مردم را از این موضوع که امر خلافت را رها ساختی و آن را به من تسليم کردی، آگاه ساز." سپس امام

۱- محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ص ۴۵۲۴؛ ش ۱۵۶۳۰، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۳.

۲- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام ترجمه: حسینی، سید ابوالقاسم (ژرف)، ج ۱۲، ص ۶۱ (طبقه‌بندی کارگزاران امام علی / اشعث بن قبس).

۳- حسینی خامنه‌ای، سید علی، صالح امام حسن علیه السلام یا قهرمانانه‌ترین نرمیش تاریخ.

حسن علیه السلام پا خاستند و پس از حمد و ثنای الهی، چنین فرمودند: "همان‌ا زیر کانه‌ترین کارها پرواپیشگی و احمقانه‌ترین افعال پرده‌دری است، و این امر خلافت که من و معاویه درباره‌ی آن اختلاف داشتیم، یا حق کسی است که از من شایسته‌تر به آن است و یا این‌که حق من است. ولی من برای برقرار ساختن صلح و آرامش امت اسلام، و محفوظ ماندن خون مسلمانان، آن را رها ساختم؛ چه، می‌دانستم که ممکن است برای شما فتنه باشد" ...^۱

نتایج

- ۱- یکی از مهم‌ترین مباحث اخلاق اجتماعی و سیاسی، فتنه‌شناسی است.
- ۲- فتنه در فرهنگ اسلامی، به معنای وسیله‌ی امتحان و آزمایش و نیز ملازمات آن است.
- ۳- ریشه‌های فتنه عبارت است از: پیروی از هواي نفس، بدعت‌گذاري، غلو در اعتقادات، اختلاف‌افکنی، حب‌ریاست، وسوسه‌های شیطانی و جریان نفاق.
- ۴- برخی از راه‌های دفع فتنه عبارتند از: تمسّک به قرآن، تمسّک به اهل بیت علیه السلام پرهیزگاری، اخلاص عمل، احسان، وحدت و همدلی، و عبرت‌پذیری از فتنه‌های تاریخ.

۱- الإربلي، أبوالحسن علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهما السلام، ج ۱، ص ۵۶۶.

منابع

١. قرآن کریم، ترجمه: فولادوند، محمد Mehdi، چاپ یازدهم، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ هش.
٢. الامدی، (ف ۵۵۰ هق)، عبدالواحد التّمیمی، غررالحکم و درر الكلم، الطبعة الاولى، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ هش.
٣. ابن ابیالحید المعتزلی (ف ۶۵۶ هق)، عززالدین عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاعه، قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هق.
٤. ابن فهد الحلى (ف ۸۴۱ هق)، علّة اللّاعی و نجاح السّاعی، الطبعة الاولى، قم: دارالكتاب الإسلامية، ۱۴۰۷ هق.
٥. الأمینی (ف ۱۳۹۰ هق)، عبدالحسین، الغدیر فی الكتاب و السّنة و الأدب، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالكتاب العربي، ۱۳۹۷ هق.
٦. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه :، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹ هش.
٧. الجوھری، اسماعیل بن حماد، الصّحاح تاج اللّغة و صحاح العربیّة، بیروت: دارالعلم للملايين، ۱۳۷۶ هق.
٨. الحرّانی (از عالمان قرن چهارم)، أبو محمد الحسن بن على بن الحسین بن شعبه، تحف العقول عن آل الرّسول، الطبعة الثانية، قم: انتشارات جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۰۴ هق.
٩. حسین، یعقوب، اهل بیت لائیت محور وحدت، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴ هش.
١٠. حسینی خامنه‌ای، سید علی، صلح امام حسن عسکری یا قهرمانانه ترین نرم‌ش تاریخ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳ هش.

۱۱. خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه.
۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبی «منطق عملی» دفتر سوم: سیره مدیریتی، چاپ دوم، تهران: دریا، پاییز ۱۳۸۳ هش.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، الطّبعة الأولى، قم: مكتبة نشر الكتب، ۱۴۰۴ هق.
۱۴. سید رضی، ابوالحسن حسین بن محمد، نهج البلاغه، ترجمه: شهیدی، جعفر، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ هش.
۱۵. الصّدوق (ف ۳۸۱ هـ. ق)، ابن بابویه القمی، الخصال، الطّبعة الاولی، قم: جامعة مدرسین الحوزة العلمیة، ۱۴۰۳ هق.
۱۶. صفری فروشانی، نعمت الله، خالیان، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ هش.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمدباقر، چاپ بیست و دوم، قم: سازمان تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶ هش.
۱۸. الطّوسی (ف ۴۶۰ هق)، أبو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الكشی)، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التّراث، ۱۴۰۴ هق.
۱۹. عسکری (ف ۱۳۸۶ هش)، علامه سید مرتضی، احادیث ام المؤمنین عائیشه، ترجمه: سردارنیا، عطاء محمد، تهران: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، ۱۳۶۱ هش.
۲۰. العیاشی (ف ۳۲۰ هق)، ابوالنصر محمد بن مسعود بن عیاش السّلّمی السّمرقندی، تفسیر العیاشی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هق.

٢١. القمي (ف سدهی چهارم)، ابوالحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: جزائری، سید طیب، چاپ چهارم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ هش.
٢٢. الكلینی (ف ۳۲۹ هـ)، ابو جعفر محمد بن یعقوب، صحّحه و علّق علیه: الغفاری، علی اکبر، الطّبعة الاولی، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۸۸ هـ.
٢٣. الليثی الواسطی، علی بن محمد، عيون الحكم والمواعظ، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۴۱۸ هـ.
٢٤. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعۃ لدرر رأی خبار الأئمۃ عليهما السلام، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.
٢٥. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، چاپ سوم، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ هش.
٢٦. محمدی ری شهری، محمد، خردگرایی در قرآن و حدیث، ترجمه: مهریزی، مهدی، چاپ اول، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۸ هش.
٢٧. محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه امیرالمؤمنین علیہ السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ترجمه: مسعودی، عبدالهادی (ج ۱، ۲، ۳ و ۱۲) و مهریزی، مهدی (ج ۴ و ۵)، حسینی، سید ابوالقاسم (ژرف) (ج ۶) و محدثی، جواد (ج ۷) و سلطانی، محمدعلی (ج ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱)، چاپ اول، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰ هش.
٢٨. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، ۱۳۷۴ هش.
٢٩. المفید (ف ۴۱۳ هـ)، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، دار المفید، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهما السلام، لتحقیق التراث، ۱۴۱۴ هـ.
٣٠. المفید (ف ۴۱۳)، البغدادی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، الأمالی، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ.

٣١. موحّد الأبطحي، سيد محمد على، تاريخ آل زراره، بى جا،
ربانى، ١٣٩٩هـ.

٣٢. واعظزاده خراسانی، محمد، امام على عليه السلام وحدث
إسلامی، کنگرهی بین الملکی امام على عليه السلام، وحدت ملی و امنیت ملی،
١٣٨١ هـ.

٣٣. الهندي، متّقی (ف ٩٧٥ هـ)، علاء الدين بن حسام الدين، کنز
العمال فی أحادیث الأقوال والأفعال، تحقيق: بکرى حیانی وصفوة السقا،
بیروت: مؤسّسة الرسالة، ١٤٠٩ هـ.

جوان فهم بودن آثار استادان حوزه در زمینه‌ی اخلاق

ابوالقاسم شهباز^۱

چکیده

با توجه به رهنمود گران‌قدر رهبر عظیم الشأن انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای - دام ظله‌العالی - که در بازدید از آثار برخی فضلای بزرگ حوزه‌ی علمیه قم فرمودند: «آثار حوزوی باید جوان‌فهم باشد»، بر آن شدیم تا ضرورت موضوع، و نیز اهمیت مخاطب‌شناسی و چگونگی درک و شناخت ویژگی‌های جوانان توسط نویسندگان حوزوی، هم‌چنین، شیوه‌ی نوشتن برای جوانان را بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، جوان‌فهم، داستان، ادبیات، متن، آثار مکتوب.

مقدمه

بی‌شک از نگاه مبلغین دینی، علماء، فضلا و نویسندگان حوزوی، قشر جوان جامعه از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما به‌راستی از نظر اعتقادی و اخلاقی، این جان‌های تشهه، از کدام فرهنگ، کدام

۱- دانش‌آموخته و پژوهشگر حوزه.

مکتب و کدام مکتوب سیراب می‌گردند؟ چگونه است که آثار نویسنده‌ای چون «پائولو کوئیلو»، نظری «کیمیاگر» در سال ۱۳۷۹ پرفروش‌ترین کتاب سال جمهوری اسلامی ایران معروفی می‌شود و در همان سال چاپ پنجاه و هفتم خود را پشت سر می‌گذارد؟ البته بقیه‌ی آثار این نویسنده‌ای آمریکای لاتین، نظری: «حاطرات یک منع»، «چون رود جاری باش»، «ساحره‌ی پرتوبلو» و پانزده رمان دیگر او نیز همین سرنوشت را داشته و بارها در ایران اسلامی ما و بسیاری از کشورهای دیگر تجدید چاپ شده است!

اما آیا می‌دانیم این قبیل آثار، مبلغ کدام قسم مفاهیم و اندیشه‌ها هستند؟

نویسنده‌ای که - به گفته‌ی خودش - در جوانی به‌یست نوع مواد مخدر اعتیاد داشته، معتاد به سکس، الکل، سیگار و اینترنت بوده، در فرهنگ منحط آمریکا رشد کرده، چارچوب فکری او را اندیشه‌های «مارکس»، «انگلس» و «چگوارا» تشکیل داده و عضو انجمن شخصی به‌نام «آلیستر کراولی»^۱ - که فاسدترین مرد عالم و بنیان‌گذار هم‌جنس‌بازی در جهان معروفی شده - بوده است، آیا مروّج اخلاق یا منهدم‌کننده‌ی آن است؟

اما آثار این نویسنده‌ی بزریلی که در سال ۱۹۹۶ میلادی نشان «شوالیه‌ی ادب» را از دست وزیر فرهنگ فرانسه دریافت می‌کند و موفق به دریافت ده‌ها جایزه‌ی بین‌المللی دیگر می‌شود، دارای کدام ویژگی است که مورد اقبال عمومی قرار گرفته و به‌خصوص در میان نسل جوان، مخاطبین بی‌شماری را به‌خود جلب می‌نماید؟

1-Aleister Crowley.

بد نیست بدانیم افکار و اندیشه‌های «کوئیلو»، مخلوطی است از عرفان ساحری کاستاندا، عرفان مسیحیت و افکار مارکسیستی، که امروزه هیچ‌گونه وجاهتی ندارد و یک مکتب شکست خورده و فروپاشیده به شمار می‌رود.^۱

به راستی، اندیشه‌های سست و انحرافی امثال «کوئیلو» کجا و معارف ناب، عمیق، انسان‌ساز و پرارزش فرهنگ قوی و غنی اسلام کجا؟! اما کدام کتاب اخلاقی را سراغ داریم که از نظر جذب مخاطب، تاب مقاومت با یکی از آثار نویسنده‌گانی نظیر کوئیلو را داشته باشد؟ آیا تا کنون شاهد استقبال میلیونی از یک کتاب اخلاقی در سطح بین‌المللی بوده‌ایم؟

چه باید کرد؟ آیا این ندای رهبر معظم انقلاب - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - که «آثار حوزوی باید جوان‌فهم باشد»، نیاز به لیک ندارد؟ ملاک‌های اثر «جوان‌فهم» چیست؟ و کدام راهکارها را باید به کار بست تا این خواسته‌ی بجای رهبر فرزانه‌ی انقلاب، جامه‌ی عمل پوشد؟ البته ما هرگز منکر وجود آثار خوب، همه‌فهم و جوان‌فهم در میان آثار دینی و حوزوی به‌طور مطلق نیستیم و در این نوشتار فقط در پی آنیم تا درباره‌ی اهمیت این موضوع بحث مختصری ارایه کنیم و برخی از ملاک‌های جوان‌فهم بودن آثار مکتوب را بررسی کنیم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

ضرورت جوان‌فهم بودن آثار دینی و حوزوی

به منظور تبیین این ضرورت، لازم است در آغاز این نوشتار به‌چند مقدمه اشاره شود:

۱- آفتاب و سایه‌ها، از ص ۲۷۰ تا ۲۹۲ (با گرینش و تلخیص).

۱- سفارش در مورد جوانان

با دقّت در سیره‌ی پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام روشن می‌شود که اهتمام به نسل جوان از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در منابع روایی و دینی نیز به خوبی بر ضرورت تبليغ برای جوانان تأکید شده و دليل آن، از يك سو، آمادگی فوق العاده‌ی جوانان برای دریافت معارف و علوم، و از سوی دیگر، نگرانی از جذب آنان توسيط فرق انحرافی عنوان شده است.

مرحوم کلينى در کافی شریف به نقل از اسماعیل بن عبدالخالق می‌نویسد:

«از امام صادق علیه السلام شنیدم که از ابو جعفر احوال می‌پرسید: "به بصره رفتی؟" گفت: بلی. فرمود: "اقبال مردم را به امامت و ورود آنان را به این امر چگونه یافته؟" گفت: به خدا قسم که شیعیان اندکند و تلاش‌هایی هم که کردند اندک است. آن‌گاه امام فرمود: "عَلَيْكَ بِالْأَخْدَاثِ؛ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ"؛ "بر تو باد به جوانان که آنان در پذیرش هر نیکی و خیری پرشتاب- ترند."^۱

در این حدیث، نکته‌ی نظری وجود دارد و آن این است که امام فرمود: «فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ»، این جمله بیان‌گر دليل سفارش امام نسبت به جوانان است که دو معنا دارد:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرِ الْأَخْوَلِ وَأَنَا أَشْمَعُ: أَتَيْتُ الْبَصَرَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ كَيْفَ رَأَيْتُ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَذُخُولَهُمْ فِيهِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَقَلِيلٌ وَلَقَدْ فَعَلُوا وَإِنَّ ذَلِكَ لَقَلِيلٌ قَالَ: «عَلَيْكَ بِالْأَخْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ». /الکافی، ج ۸، ص ۹۳.

اوّل: در تبليغ، به مخاطبين جوان پرداز؛ چرا که خيلي سريع معارف را از تو دريافت مي كنند.

دوم: به مخاطبين جوان پرداز؛ زира اگر تو ايشان را در نيا بي، ديگران آنها را به سوي خويش خواهند برد.

دليل معنای دوم اين است که امام در تعبيير شريفشان از واژه‌ی «کل» استفاده کردنده. «فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ»؛ يعني اگر تو ايشان را به سوي خير حقيقي فرا نخوانی، هر چيز ديگري که جوان به زعم خويش خير تشخيص دهد، به سرعت به سوي آن خواهد رفت، اگرچه در حقيقت شر و بدی باشد! و اين در واقع همان چيزی است که امروزه اتفاق افتاده و متأسفانه در جامعه‌ی اسلامی قابل مشاهده است. اين روایت شريف به خوبی بيان گر اهمیت تبليغ برای نسل جوان و نوشتن به زبان ايشان و برای ايشان است.

پيامبر اكرم ﷺ فرمودند:

«أوْصِيهِمْ بِالشَّبَانَ خَيْرًا، فَإِنَّهُمْ أَرْقَ افْتَدَهُ. إِنَّ اللَّهَ يَعْثَثِي بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَحَالَفَنِي الشَّبَانُ وَخَالَفَنِي الشِّيُوخُ.»^۱

«شما را به نيكی با جوانان سفارش می کنم؛ زира نرم ترین دل ها را دارند. به راستی که خداوند مرا بشارت دهنده و هشدار دهنده برانگيخت، پس جوانان با من پيمان بستند و پيران به مخالفت برخاستند.» آن گاه حضرت اين آيه را تلاوت کردنده: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَقَسَّتْ قُلُوبُهُمْ»؛^۲ «عمر آنان به درازا کشيد و دل هايشان سخت گردید.»

پيامبر اكرم ﷺ فرمودند:

۱- شباب قريش، ص ۱. به نقل از: حكمت‌نامه‌ی جوان، ص ۵۳.

۲- حديد / ۱۶.

«مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمُنْزِلَةِ الرَّسِّمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَ
هُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمُنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ».١

«آن که در جوانی بیاموزد، آموخته اش مانند نقش بر سنگ است؛ و آن که در بزرگ سالی بیاموزد، مانند نوشتن بر روی آب است.»

امام علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندشان به این نکته اشاره می کنند:
«إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثَ كَأَلْأَرْضِ الْخَالِيَّةِ مَا أُقْرِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتُهُ
فَبَادَرَتْنُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ ... ٢»

«همانا دل جوان مانند زمین کشت نشده است که هر چه در آن افکنده شود می پذیرد؛ از این رو، پیش از آن که دلت سخت و ذهن مشغول گردد، بهتریت تو همت گماشتم.»

۲- صحبت به زبان جوانان

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا كَلَمَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِبَادَ بِكُلِّهِ عَقْلِهِ قَطُّ.» وَقَالَ عَلِيًّا: قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْيَاءِ أَمْرَنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ
عُقُوبَتِهِمْ.»^٣

«رسول خدا علیه السلام هرگز با عمق فهم خویش با بندگان تکلم نکرد و فرمود: ما گروه پیامبران از جانب خدا امر شده ایم تا با مردم به اندازه فهمشان سخن بگوییم.»

در میان آثار حوزه و به خصوص آثار عرفانی و اخلاقی به نوشه‌هایی بر می‌خوریم که مؤلف، اثر را مطابق فهم خود و عالمان دینی به رشته‌ی تحریر درآورده است، و در واقع، مخاطب اثر، افرادی خاص می‌باشد. مسلمًا این گونه آثار و کتب، تأثیرگذاری چندانی در میان عموم و به خصوص جوانان نخواهد داشت؛ به ویژه کتاب‌هایی که به زبان عربی نوشته شده باشند. طبق حدیث نورانی فوق، ضرورت نوشتن به زبان قابل فهم برای جوانان و نوجوانان، مشخص و معلوم می‌گردد.

۳- دزدان ایمان در کمین جوانان

امروزه کسی نیست که از هجمه‌ی وسیع دشمنان برضد اسلام و نظام اسلامی و از این‌که نوک تیز این پیکان همواره متوجه جوانان و نوجوانان مسلمان است آگاه نباشد. ضرورت کار برای جوانان و نوشتن به زبان ایشان، زمانی مشخص می‌شود که نگاهی به وسائل گستردگی ارتباط جمعی، نظیر تلویزیون، ماهواره، اینترنت و غیره و تأثیر شگرف و گستردگی آن بر اعتقادات و اخلاق نسل جوان بیندازیم. امروزه، نحوه‌ی لباس پوشیدن و نحوه‌ی آرایش موی جوان مسلمان، چیزی است که از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و تبلیغات دشمنان اسلام به ایشان القا می‌شود، نه آن‌چه در کتاب و سنت آمده و مورد رضایت خدا و رسول ﷺ است.

۴- اصلاح جوان؛ اصلاح نسل‌های بعدی

آنده‌ی اسلام و مملکت اسلامی ما در گرو تربیت جوانان و نوجوانانی است که پدران و مادران نسل‌های آینده‌ی ما را تشکیل خواهند داد. تربیت و اصلاح جوانان یعنی تضمین آینده‌ی مملکت امام عصر «عج».

۵- ارزش اخروی هدایت‌گری

در حدیث می‌خوانیم:

حضرت موسی علیه السلام از خداوند عالم می‌پرسد: خدایا! پاداش آن که کافری را به اسلام بخواند چیست؟ فرمود: ای موسی! در قیامت برای هر که بخواهد، به او اذن شفاعت می‌دهم. موسی عرض کرد: خدایا! پاداش آن که مسلمانی را به طاعت تو فراخواند و از معصیت تو نهی کند چیست؟ فرمود: ای موسی! در روز قیامت او را در زمرة متقین محشور خواهم کرد.^۱

نتیجه‌گیری

از مجموع مقدمات فوق این نتیجه حاصل می‌شود که در عصر حاضر، تولید و نشر آثار به روز دینی که زیبا، همه‌فهم، جوان‌پسند، غنی و جذاب باشد، در شکل‌ها و قالب‌های مختلف از جمله کتاب و نشریه، از ضروری‌ترین و اساسی‌ترین اقدامات حوزویان و دانشگاهیان متعهد و دل‌سوزان امر دین و دیانت است و به نظر می‌رسد در این میان، نقش عالمان و نویسنده‌گان در آشنازی حوزه، اساسی‌تر، و وظیفه‌ی آنان نسبت به دیگران به خصوص در عرصه‌ی اعتقادات، اخلاق و عرفان، سنگین‌تر باشد؛ چرا که اگر عطش و تشنجی فطری جوانان، با زلال جاری اسلام و معارف ناب اسلام محمدی سیراب نگردد، دشمنان در کمین نشسته، با تمامی امکانات هنری، سمعی، بصری، نوشتاری و غیره به مسموم کردن این جان‌های شیفته اقدام خواهند کرد.

۱- «قالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا كَافِرَةً إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! آذَنْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ بُرِيَّدَ. قَالَ: إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا مُسْلِمَةً إِلَى طَاعَتِكَ وَنَهَاهَا عَنْ مَعْصِيَتِكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَشْفُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زِمْرَةِ الْمُتَقِّينَ». بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۱۱.

جوان کیست؟

اساساً برای نتیجه‌گیری از هر کاری، باید شناخت و آگاهی کسب کنیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.»^۱

«هر که بدون دانش و آگاهی وارد کاری شود، خراب-

کاری اش از اصلاح و سازندگی اش بیشتر است.»

برای فهمیدن این نکته که برای جوانان چگونه باید نوشت، چاره‌ای جز شناخت ویژگی‌های روحی، خواست‌ها، تمایلات، سلایق و انگیزه‌های جوانان نداریم.

به راستی، عالم جوانی چگونه عالمی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ پاسخ دادن به این سؤال کار چندان مشکلی نیست؛ چرا که همه‌ی انسان‌ها این دوره را در طول زندگی خود تجربه کرده و پشت سر گذاشته‌اند.

دوره‌ی جوانی

جوانی به دوره‌ای از زندگی گفته می‌شود که حد فاصل بین نوجوانی و میان‌سالی است. درباره‌ی تعیین محدوده‌ی سنی جوانی، همواره اختلاف نظر وجود داشته است؛ اما به نظر می‌رسد که بتوان دو دیدگاه را - هر چند به صورت فرضی و پیشنهادی - درباره‌ی جوانی و محدوده‌ی آن ارایه کرد:

الف) دیدگاهی که محدوده‌ی سنی خاصی را دوره‌ی جوانی می‌داند و مثلاً بین سال‌های پانزده تا هجده، سی یا سی و پنج سالگی (و حتی تا چهل سالگی) را دوره‌ی جوانی می‌خواند.

ب) دیدگاهی که به جای تعیین سن و سال، بیشتر به ویژگی‌ها می‌پردازد و واجدان آن ویژگی‌ها را جوان تلقی می‌کند.

به عنوان مثال، در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «خداؤند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آن که جوان بوده است»^۱ و حال آن که می‌دانیم گوینده‌ی این سخن، خود در چهل سالگی به پیامبری رسیده است و کسی چهل سالگی را سن جوانی قلمداد نمی‌کند؛ مگر آن که بگوییم: پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران ﷺ در سنی که به پیامبری رسیده‌اند پرشور، باحرارت، جستجوگر، شاداب و واجد ویژگی‌های جوانی بوده‌اند و یا بگوییم: به علت عمر طولانی انسان‌های آن روزگار، نه چهل سالگی که بیش از آن نیز سن جوانی تلقی می‌شده است.^۲

باری، آن‌چه در اینجا مقصود ماست و از کلمه‌ی جوان اراده کرده‌ایم، جوان در عرف جامعه‌ی امروز است که هم محدوده‌ی سنی آن حدوداً مشخص و معلوم است و هم ویژگی‌هایش به چشم‌آمدنی و مورد توجه است.^۳

ویژگی‌های دوران جوانی

در این نوشه‌ی کوتاه، ابتدا به برخی از ویژگی‌های دوران جوانی اشاره می‌شود تا در پرتو آشنایی با ویژگی‌های روحی و روانی جوانان،

۱- «ما بعث الله نبیا آلا و هو شاب و ما او تی عالم علما آلا و هو شاب». [مجموع از روایات، ج ۱، ص ۱۲۵] / الفردوس، ج ۴، ص ۶۲۵ ح ۸۲، به نقل از: حکمت‌نامه‌ی جوان، ص ۶۰.

۲- البته شاید در عصر پیامبر اسلام ﷺ، عمر طولانی چندان معمول نبوده، لیکن حدیث پیامبر اسلام ﷺ همه‌ی ادوار زندگی بشری را که پیامبران در آن مبعوث شده‌اند در بر می‌گیرد که دست کم در ادوار آغازین حیات انسان، معمرین یا صاحبان عمر طولانی فراوان بوده‌اند.

۳- www.hawzah.net (با اندکی تغییر).

به سبک و شیوه‌ی نوشتن برای جوانان پی ببریم. تذکر این نکته نیز ضروری است که هدف این نوشتار، بررسی تمام ویژگی‌های جوانی نیست، بلکه بیشتر سعی شده تا از ویژگی‌هایی بحث و گفت‌وگو شود که مربوط به موضوع مقاله بوده و در راستای هدف این نوشه قرار دارد.

برخی از ویژگی‌های جوانان امروز از این قرار است:

- ۱- عطش و تشنگی نسبت به معنویت و عرفان؛
- ۲- بشاش، فعال و پرانرژی بودن؛
- ۳- آمادگی جسمی، روحی و ذهنی برای اثرباری؛
- ۴- حساس و زودرنج بودن؛
- ۵- کم تجربه، احساساتی و سطحی نگر بودن؛ چنان‌که بیشتر احساسی عمل می‌کنند تا تعقّلی؛
- ۶- خلاق، نوخواه و تنوع طلب بودن؛
- ۷- رؤیایی، خیالاتی و اغلب رمانیک بودن؛
- ۸- نیازمند تکیه‌گاه عاطفی و محتاج درک شدن بودن؛
- ۹- گرایش به زیبایی؛
- ۱۰- گرایش به قدرت و برتری جویی؛
- ۱۱- شهرت طلبی و خواهان جلب توجه و مطرح شدن؛
- ۱۲- عجول، شتاب‌زده و کم حوصله بودن.

چگونه برای جوانان بنویسیم؟

۱. نزدیک شدن به دنیای جوان

لازم‌هی این که یک نویسنده بتواند برای جوانان بنویسد، این است که در حد امکان از نظر فضای روحی و روانی، خود را به جوانان نزدیک کند. اگر یک عالم دینی بخواهد در اتاق مطالعه‌ی خود بنشیند و به دور از جوان و محیط زندگی و دغدغه‌های او، و در یک فضای کاملاً نظری، ذهنی و انتزاعی برای جوانان بنویسد و نظریه‌پردازی کند،

بی‌شک موقّیت چندانی کسب نخواهد کرد. بنابراین، پیش از نوشتن برای جوان، نیاز به نشستن با او، و قبل از گفتن برای او، نیاز به شنیدن از اوست. یک نویسنده‌ی موفق باید خود را به جای جوان بگذارد، به او تزدیک شود، مشکلات وی را لمس کند، از نگاهش بیند و به زبانش بنویسد.

۲. توجه به نیازها و دغدغه‌های جوانی

اگر بهترین و لذیذترین غذا را که دست‌پخت ماهرترین آشپز روی زمین است، به انسان تشهنه‌ای که از عطش و تشنگی رنج می‌برد بدهند، برای او سود و جذابیتی نخواهد داشت؛ چراکه مطابق با نیاز او نیست. یک نویسنده باید همواره از خود پرسد که آیا آنچه نوشته است می‌تواند نیازی از یک جوان را برآورده کرده، به یکی از دغدغه‌های او پاسخ دهد، و این که اساساً توجه به کدام درد یا دغدغه‌های ذهنی جوان، او را به نوشتمن برای او واداشته است. جای تأسف است که گاهی نسبت به برخی از نوشه‌ها باید گفت: «ما قصد لَم يقع و ما وقع لم يقصد».

اصولًا حرکت معمول انسان‌ها در زندگی، بر اساس نیازها است. اشخاصی که وارد یک سوپرمارکت می‌شوند همه خواهان یک جنس نیستند، بلکه همواره افراد مختلف به خاطر اجناس مختلف، وارد یک سوپرمارکت می‌شوند؛ این اختلاف، ناشی از اختلاف نیازها است.

جوانی را در نظر بگیرید که وارد یک کتاب‌فروشی شده است؛ آیا می‌شود حدس زد این جوان به دنبال چه کتابی می‌گردد؟ بی‌شک آن که بهتر بتواند به این نیازها پی‌برد، بهتر هم می‌تواند بنویسد. البته مراد ما در اینجا انواع نیازهای طبیعی مانند خوراک، پوشاك، مسکن و ازدواج و غیره نیست؛ چراکه این گونه نیازها را تنها با نوشتمن کتاب نمی‌توان برآورده ساخت - گرچه با این شیوه می‌توان جوان را در برآوردن این

نیازها از راه صحیح، هدایت کرد- بلکه در اینجا باید به دنبال نیازهای علمی و معرفتی بود و در نیازسنجی، کاملاً به روز عمل کرد و این همان ویژگی و صفت بر جسته استاد و علامه شهید مطهری ره بود که در آثار ماندگار ایشان، بهوضوح قابل مشاهده است.

۳. توجه به خواستها، غرایز و تمایلات نفسانی

آیا می‌توان بدون توجه به خواستها، غرایز و تمایلات نفسانی جوانان، برای آنان کار مفیدی انجام داد؟ امروزه، نقطه‌ی ثقل کارهای فرهنگی و تبلیغی دشمن، بر اساس غریزه‌ی جنسی سازمان‌دهی می‌شود که قوی‌ترین غریزه‌ی موجود در انسان است و متأسفانه بیشترین تأثیرها و تخریب‌ها از این ناحیه صورت گرفته است. دوستی‌ها و روابط نامشروع دختر و پسر و جذایت‌های شدید جنسی که امروزه از بزرگ‌ترین عوامل تخریب ارزش‌های اخلاقی، اعم از اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی، به‌شمار می‌رود، بمبانای این غریزه و جذایت‌های آن شکل گرفته و تقریباً در همه‌ی آثار مكتوب و غير مكتوب وارداتی و گه‌گاه آثار نویسنده‌گان و هنرمندان غرب‌زده‌ی داخلی نمود یافته و به‌وضوح قابل مشاهده و معانیه است ولذا همواره باید توجه داشت که ما می‌خواهیم برای جوان با همه‌ی این غرایز و تمایلات بنویسیم، نه جوان منهای تعلقات و تمایلات او.

۴. استفاده از زبان همگانی فطرت

به‌راستی، در مقابل نیروی پرکشش شهوت، از طریق کدام کشش می‌توان کوششی در خور توجه را در جذب مخاطبین جوان به‌ثمر رساند؟

برای یافتن پاسخ به این آیه دقّت کنید:

﴿فَأَقِيمْ وَجْهكَ لِلَّدِينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^۱ «پس روی
خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که
خدا مردم را برابر آن سرشته است. آفرینش خدا تغیرناپذیر است. این
است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!»

«فطرت» بیان‌گر نوع آفرینش است. در کتب لغت، «فطرت» به معنای
«خلقت» ذکر شده است.^۲ حال، با توجه به واژه‌ی «الناس» که عام و مطلق
بوده، شامل تمامی انسان‌های روی زمین می‌شود، حکم آیه، همه‌ی افراد
بشر را در بر می‌گیرد و لذا معنی آیه بیان‌گر این است که خداوند، تمام
انسان‌ها را برعیک نحو خاصی از آفرینش که تبدیل و تغییری در آن
نیست آفریده و آن توحید و آشنایی با خالق یکتا است. به بیان دیگر، هر
انسانی در نهاد خود با خالق خود آشناست و این در واقع زبان مشترک
تمامی اینان بشر است. مرحوم علامه طباطبائی در ذیل این آیه می‌فرماید:

«... پس انسان دارای فطرتی خاص به خود است که او را
به سنت خاص زندگی و راه معینی که منتهی به هدف و غایتی
خاص می‌شود، هدایت می‌کند؛ راهی که جز آن راه را نمی‌تواند
پیش گیرد؛ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ و انسان که در
این نشئه زندگی می‌کند، نوع واحدی است که سودها و
زیان‌هایش نسبت به بقیه و ساختمنی که از روح و بدن دارد، سود
و زیان مشترکی است و در افراد مختلف تفاوتی پیدا نمی‌کند.

پس انسان از این جهت که انسان است، بیش از یک سعادت و
یک شقاوت ندارد و چون چنین است، لازم است که در مرحله‌ی

.۱- روم/۳۰.

.۲- النظر: الخلقة. [التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۱۱].

عمل، تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود و هادی واحدی او را به آن هدف ثابت هدایت فرماید، و باید این هادی، همان فطرت و نوع خلقت باشد و به همین جهت دنبال **﴿فِطْرَةُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾** اضافه کرد **﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾** ...^۱

بنابراین، آن چه ما به دنبال آن هستیم، در نهاد تمامی جوانها از قبل قرار داده شده است و این، کار نویسنده‌گان دینی و فضلا و مبلغین حوزوی را سهل و آسان می‌کند. پس اگر آن که می‌نویسد بتواند از طریق نوشه‌اش با فطرت به خواب رفته و یا نیمه‌بیدار جوان امروز ارتباط برقرار کند، به حق توانسته است گام مؤثری در هدایت و جذب او به مسیر سعادت بردارد.

به نظر ما، آثار اخلاقی، عرفانی و اعتقادی حوزه باید توانایی برقراری ارتباط با فطرت خداجو و نهاد توحیدی جوانان را داشته باشد و برای این کار لازم است بر اساس نیازهای فطری گام برداشت؛ هم‌چنان که اهل باطل برای جذب جوانان ما بر اساس نیازهای غریزی و به خصوص غریزه‌ی جنسی می‌نویسند و عمل می‌کنند؛ با این تفاوت که نیازهای فطری که با جان فرد گره خورده نسبت به نیازهای غریزی که بیشتر مربوط به جنبه‌ی جسمانی انسان است در سطح بالاتری قرار دارند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ».^۲

«هر کودکی بر اساس فطرت متولد می‌شود؛ یعنی شناخت این که خداوند آفریننده‌ی او است.»

۱- ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱.

نوشته‌ی ما باید به گونه‌ای باشد که جوان، هم به آن احساس نیاز کند، و هم هنگامی که به مطالعه‌ی آن می‌پردازد آن را در خود بیابد. در این صورت است که توانسته‌ایم با جان و روان او ارتباط برقرار کنیم و این بسی برتر از ارتباط ذهنی و علمی است.

۵. توجه به سلایق و جذابت‌ها

به راستی، یک اثر جوان‌پسند، از حیث محتوا، ادبیات، سبک و شیوه‌ی نوشتن و خصوصیات شکلی و ظاهری باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

برای فهم این معنا می‌باید به سلایق و ویژگی‌های جوان امروز نگاهی دوباره بیندازیم:

(۱) اگر جوان امروز، پرشتاب، عجول و کم‌حصوله است، پس با آثار قطور و کتاب‌های سنگین و پُرورق میانه‌ای نخواهد داشت؛ بنابراین، متن‌های کوتاه و مختصر در میان جوانان، طرفداران بیشتری خواهد داشت.

(۲) اگر جوان به دنبال استقلال فکری و اقناع ذهنی است، مطالب سُست - که جنبه‌ی تعقلی و استدلالی ضعیفی دارند - خردباری نخواهد داشت؛ بنابراین، متن‌ها باید استدلالی و عقلانی، اما در عین حال ساده و قابل فهم نوشته شود.

(۳) اگر جوان به دنبال سادگی و سهولت است، پس متون سخت با کلمات مشکل و واژگان و عبارات پیچیده را بر نخواهد تافت؛ بنابراین، باید سهل و ساده بنویسیم.

(۴) اگر جوان امروز، خوش‌سلیقه، تنوع طلب و زیبایی دوست است، نوشته‌هایی با سبک و سیاق واحد و تکراری و با شکل و شما میل خشک و بی‌روح نمی‌تواند حس زیبایی خواهی و تنوع طلبی او را ارضاء کند؛

پس باید زیبا و متنوع نوشت و با هنرمندی بهویژگی‌های شکلی و ظاهری اثر، از جمله طرح جلد، صفحه‌آرایی، نوع کاغذ، صحافی و ... عنایت کرد تا مورد قبول طبع مشکل پسند جوان امروز قرار گیرد.

(۵) اگر جوان امروز، احساساتی، رمانیک و به‌دبیال عشق و محبت است، نوشه‌ی خشک و بی‌روحی که فاقد بار عاطفی باشد هرگز نمی‌تواند با روح و جان بی‌قرار، شیفته و پرشور جوان ارتباط برقرار کند؛ پس نوشه‌ی دینی باید مملوّ از حسّ دوستی، محبت، دل‌سوzi و خیرخواهی باشد؛ این ممکن نیست جز این‌که این احساسات، بی‌غلّ و غش، از نهاد نویسنده بجوشید که گفته‌اند: «سخن کر دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.»

جوان باید در نوشه‌ی ما خیرخواهی، محبت، رفاقت و صمیمت را با تمام وجود حس کند. او باید در حین مطالعه، نویسنده را در کنار خود- و نه در مقابل- بیند. او ابتدا باید بتواند به نویسنده اعتماد کند و مؤلف نیز با نوشتمن و در نوشه‌اش، باید بتواند اعتماد او را جلب کند. او باید بفهمد که نویسنده از سر دل‌سوzi برای او نوشه، نه از روی نیاز و برای پول و شهرت و سایر مطامع و در یک کلام، نوشه‌ی مؤلف باید بتواند با جان و دل او ارتباط برقرار کند و نه فقط با ذهن او.

به‌نظر می‌رسد ادبیات محاوره‌ای و دوستانه بتواند در انتقال این حس موفق‌تر از ادبیات رسمی و کتابی معمول عمل کند؛ همان‌گونه که سبک رایج بین جوانان در فضای مجازی اینترنت و در پیام کوتاه، همین نوع ادبیات است.

(۶) اگر جوان امروز، حساس و زودرنج است، باید در نوشتار به‌صورت مستقیم به‌آرمان‌ها و آرزوهایش حمله کرد که این کار، شکاف عظیمی بین نویسنده و مخاطب جوان ایجاد خواهد کرد. پس اگر در صدد اصلاح هستیم، بهترین کار، ایجاد تشکیک در افکار و

آرمان‌های غلط و وادار کردن و سوق دادن جوان به‌سوی تفکّر و تجدید نظر است. بهیان دیگر، او مقلّد مانیست که پیرو افکارمان شود، بلکه او مخاطب ماست؛ تنها او آمده است تا حرف‌های ما را بشنود و می‌دانیم که بین شنیدن و پذیرفتن فرسنگ‌ها فاصله است. در فرهنگ قرآن با کریمه‌ای مانند: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قُدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱ برخورد می‌کنیم و معنای این آیه همین است که نویسنده فقط می‌تواند تبیین گر باشد.

۶. در نظر گرفتن محدودیت‌ها و موانع

پر واضح است که بررسی محدودیت‌ها و موانع در این کار، نیاز به تحقیق میدانی و کار علمی دقیق دارد و ما در این مقاله در صدد آن نیستیم. اما به صورت مختصر می‌توان گفت: جوان امروز از یک سو دارای مشغله‌های فکری، تحصیلی، خانوادگی، اجتماعی، شغلی و محدودیت‌های مالی و اقتصادی و درگیری‌های ذهنی و روحی بوده، و از سوی دیگر، نیازمند ارشاد و هدایت و دستگیری فکری و مشورتی است. پس اوّل این که باید در راستای دفع و رفع این نگرانی‌ها نیز نوشت. دوم آن که این محدودیت‌ها را در تمامی مراحل می‌باید در نظر گرفت؛ به عنوان مثال، در هنگام قیمت‌گذاری، نمی‌توان به توان خرید یک دانشجوی جوان و یا یک جوان فاقد درآمد توجه نداشت. بالا بردن توان خرید کتاب و نشریه، از طریق ارایه‌ی بُن کتاب و ایجاد تسهیلات توسعه سازمان‌های مربوط نیز می‌تواند یکی از راه کارها برای رفع محدودیت‌ها باشد.

۷. پشتونه‌ی علمی اثر

پیامبر اکرم ﷺ در وصیتش به ابن مسعود فرمود:

«يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِذَا عَمِلْتَ عَمَلاً فَاعْمِلْ بِعِلْمٍ وَ عَقْلٍ وَ إِيَّاكَ وَ أَنْ تَعْمَلَ عَمَلاً بِغَيْرِ تَدْبِيرٍ وَ عِلْمٍ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يُكُولُ؛ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ آنَّكَاثَا». ^۱

«هنگامی که کاری را انجام می‌دهی، از روی آگاهی و عقل باشد؛ و پرهیز از عمل بدون تدبیر و علم، که همانا خداوند جل جلاله می‌فرماید: "و مانند آن [زنی] که رشته‌ی خود را پس از محکم بافت، از هم می‌گست مباشد."»

با مطالعه‌ی یک اثر، به راحتی می‌توان فهمید که آیا قلم، عالمانه است یا غیرعالمنه. همان‌گونه که در علوم طبیعی و تجربی و نظریه‌پردازی‌های علمی، آثار و نظریاتی که فاقد پشتونه‌ی محکم تحقیقی، تجربی، آزمایشگاهی و علمی باشد، مردود و غیرقابل پذیرش است، در علوم نظری و اسلامی نیز اثر فاقد پشتونه‌ی علمی و فکری، مقبولیت و کارآیی نخواهد داشت.

پس آن که می‌خواهد بنویسد، باید بسیار بیشتر از سطور و صفحاتی که می‌نویسد مطالعه و تحقیق داشته باشد و برای این که بتواند افکار مخاطبین را تغذیه کند، باید از فکر غنی و تغذیه‌شده‌ای برخوردار باشد.

این نکته نیز شایان توجه است که مطالعه‌ی منهای تفکر و تعمیق نظر، بُرد چندانی ندارد ولذا، آن که دارای زایش فکری باشد، می‌تواند مطالب و نکات بدیع و نو را استخراج کرده و طبع تنوّع طلب و کنجه‌کاو مخاطبین را اقناع کند. بی‌شک آثاری که دارای پشتونه‌ی فکری قوی

باشد، همواره از جهت نوآوری و غنای محتوای و اقاع مخاطب و جلب رضایت خواننده، پیشرو و تأثیرگذار خواهد بود.

۸. پشتوانه‌های معنوی اثر

منظور ما از پشتوانه‌ی معنوی برخورداری از سه ویژگی است:

- اعتقاد و باور نویسنده به آن‌چه می‌نویسد: اگر انسان به گفته‌ی خود باور نداشته باشد، تأثیر آن بر دل شنونده، مانند لغزش آب بر سنگ است. پس شرط اول تأثیر در مخاطب، اعتقاد و باور نویسنده است

به آن‌چه می‌نویسد. در وصیت نورانی پیامبر ﷺ به ابن مسعود می‌خوانیم: «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَهْدِي النَّاسَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَ هُوَ غَافِلٌ عَنْهُ...»^۱

«ای ابن مسعود! جزو کسانی مباش که مردم را به خیر هدایت و امر می‌کنند و خود از آن غافلند.»

- نویسنده، خود به آن‌چه نوشته عامل باشد: در اسلام، علم بدون پشتوانه‌ی عمل، مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفته است. در حدیث شریفی از وجود پرنور حضرت ختمی مرتبت ﷺ می‌خوانیم: «الَّذَا عَمِلَ كَالرَّأْمِيِّ بِلَا وَتَرٍ»^۲ «دعوت کننده که خود عامل نباشد، مانند تیرانداز بدون تیر است»؛ کنایه از این که سخن او به جایی اصابت نکرده و کسی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

در کتاب الهی می‌خوانیم:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ﴾؛^۳ «آیا مردم را به نیکی سفارش می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید؟»

و نیز می خوانیم:

﴿يَا يَهُؤُ الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقْعُلُونَ مَا لَأَتَقْعُلُونَ كَبُرُّ مَقْتَأْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقْولُوا مَا لَأَتَقْعُلُونَ﴾؛^۱ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.»

تفسیر نمونه ذیل این آیه می نویسد:

«اصولاً یک برنامه‌ای اساسی، خصوصاً برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود به سوی حق دعوت کنند؛ همان‌گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام می خوانیم: "كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاءَ بِأَسْتِيَّكُمْ"؛^۲ "مردم را با عمل خود به نیکی‌ها دعوت کنید نه با زبان خود."

تأثیر عمیق دعوت عملی از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می‌گوید و به گفته‌ی خویش صدرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنان او می‌گشاید. بهترین نشانه‌ی ایمان گوینده به سخشن این است که خود قبل از دیگران عمل کند، همان‌گونه که امام علی علیه السلام می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحُثُّكُمْ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَّهَاكُمْ قَبْلَكُمْ عَنْهَا.»^۳

۱- صفحه ۲ و ۳.

۲- بخار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۵؛ به نقل از: تفسیر نمونه.

«ای مردم! به خدا سوگند، شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم
مگر این که قبلًا خودم آن را انجام می دهم، و از هیچ کار خلافی
باز نمی دارم مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته ام.»

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مِنْ أَشَدُ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَعَمِلَ
بِغَيْرِهِ.»^۱

«از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است
کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند.»^۲
- اخلاص در عمل: در حدیث می خوانیم: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالْبَيْنَاتِ وَ إِنَّمَا^۳
لِإِمْرَئٍ مَا نَوَى»؛ «همانا عمل‌ها بر اساس نیت‌ها است و برای هر کس
آن‌چه نیت کرده خواهد بود.»

در فرهنگ غنی و زیبای اسلام، برای باطن اعمال، جایگاه ویژه‌ای
قرار داده شده است. عملی که برای خدا انجام شود، ماندگار و آن که
برای او نباشد، فانی و از بین رونده دانسته شده است.^۴ بنابر روایات
وارده، برکت عمل بر اساس میزان اخلاص آن است؛ در حدیث قدسی
خطاب به حضرت موسی علیه السلام می خوانیم:

«يَا مُوسَى! مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهِي فَكَثِيرٌ قَلِيلٌ، وَ مَا أُرِيدَ بِهِ غَيْرِي
فَقَلِيلٌ كَثِيرٌ»؛^۵ «ای موسی! آن‌چه به خاطر من انجام شود، کمش

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۵؛ به نقل از: تفسیر نموذج.

۲- تفسیر نموذج، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴.

۴- «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» [نحل: ۹۶].

۵- الکافی، ج ۸، ص ۴۵.

هم زیاد است، و آن‌چه برای غیر من انجام شود، زیادش هم کم است.»

امام متّقین و پیشوای مؤمنین؛ حضرت علی علیه السلام در حدیث زیبایی می‌فرماید:
«العمل كله هباء إلما ما أخلص فيه.»^۱

«همه‌ی عمل بر باد فناست، جز مقداری که برای خدا خالص شده باشد.»

و در حدیث دیگری می‌خوانیم:
«رستگاری و پیروزی عمل در اخلاص است.» «فی اخلاص النیات نجاحُ الأمور.»^۲

۹- استفاده از سبک داستانی

آیا تاکنون کسی را دیده‌اید که از قصه و داستان گریزان باشد و یا نخواهد با شوق و ذوق به شنیدن یا خواندن داستان‌های جذاب و زیبا گوش دل بسپارد و خود را با جریان داستان همراه کرده و از شنیدن آن لذت برد؟ انسان‌ها در همه‌ی سنین، از کودکی تا کهن‌سالی شیفته‌ی داستان و رمان هستند. بدون شک، استفاده از داستان‌های آموزنده‌ی عرفانی و اخلاقی می‌تواند یکی از بهترین و مؤثرترین راه‌های جذب مخاطبین جوان و تأثیرگذاری بر آنان باشد.

دکتر محمد تقی فعالی در کتاب آفتاب و سایه‌ها تحلیل قرآنی زیبایی درباره‌ی داستان و قصه‌نویسی دارد:

«قصه در قرآن به صورت کاملاً جدی و مهم مطرح شده است. در قرآن که مهم‌ترین سند و منبع تفکر اسلامی است، آیات عقلی

۱- غررالحکم و دررالكلم، ش ۱۴۰۰.

۲- غررالحکم و دررالكلم، ش ۶۵۱۰.

و استدلالی فراوانی خواهیم یافت، اما حجم آن، که نشان‌دهنده‌ی میزان اهتمام قرآن است، به نسبت، چندان زیاد نیست. قرآن شیوه‌ای مهم‌تر مطرح کرده است و آن شیوه‌ی تمثیل و قصه‌گویی است. در این کتاب آسمانی بیش از صد قصه‌آمده که تعداد ۲۷ قصه مربوط به انبیای الهی است و احسن آن‌ها قصه‌ی یوسف علیه السلام است. نکته‌ی جالب این که تعداد آیات مربوط به قصص، حدود ۱۸۰۰ آیه است که بخش مهمی از کل قرآن را تشکیل می‌دهد. به راستی، قرآن با این همه آیات به‌ما چه می‌گوید؟ آیا از این مطالب مهم نباید درس گرفت؟ و آیا درس گرفته‌ایم؟

نکته‌ی جالب‌تر این که بیشتر آیات مربوط به قصه‌های قرآنی، مگی است (حدود ۱۵۰۰ آیه)، و می‌دانیم که آیات مگی بیشتر در صدد القای تعالیم دینی و مسائل اعتقادی هستند. این امر بدین معناست که قرآن کریم در چهارده قرن پیش، قصه را بهترین زبان و قالب برای انتقال مفاهیم اعتقادی معرفی کرده است. اگر تنها ۱۵۰ آیه-چنان‌که طنطاوی در مقدمه‌ی *الجوهر* می‌گوید- یا حداقل ۴۵۰ آیه- چنان‌که مرحوم مقدس اردبیلی در زیبدۀ *الاحکام* بیان کرده- مربوط به آیات احکام است و این حجم از آیات، دست‌مایه‌ی ظهور علمی بزرگ به نام فقه شد، آیا نباید ۱۸۰۰ آیه دست‌مایه‌ی ظهور جریان بزرگ‌تری به نام رمان‌نویسی می‌شد؟

قرآن به‌ما می‌گوید: مسائل اعتقادی را می‌توان محسوس ساخت و در قالب مقوله‌های هنری به مخاطبان عرضه داشت و این دقیقاً همان کاری است که امروزه یگانه‌ها در طیف گسترده انجام می‌دهند. یکی از این مقوله‌های هنری، ارایه‌ی مفاهیم دینی یا عرفانی به صورت رمان و قصه است. ... به‌حال، امروزه می‌توان از ظرفیت بسیار بالای رمان و قصه برای انتقال مفاهیم

دینی و عرفانی بهترین بهره‌ها را برد و حتی می‌توان بر اساس این دست آورده، دست به تهییهٔ فیلم‌های بهتر یا کارتون‌های جای گزین زد و پیام اسلام را به دنیا عرضه کرد.»^۱

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلام، الطّبعة الثانية، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ش.

۳. راوندی، سید فضل الله، انوار در، قم: مؤسسه دارالکتاب.

۴. سید رضی، ابوالحسن محمد بن ابی الاحمد، نهج البلاغة، التّصحیح: الدكتور صبحی الصالح، الطّبعة الثانية، طهران: دارالاسوة للطباعة و التّشریف، ۱۴۱۸ق.

۵. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، چاپ اوّل، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التّراث، ۱۴۰۹ق.

۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۴ش.

۷. فعالی، محمد تقی، آفتاب و سایه‌ها، چاپ ششم، تهران: انتشارات نجم‌الهدی، ۱۳۸۸ش.

۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعۃ لدرر اخبار الانّمۃ، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۱- فعالی، محمد تقی، آفتاب و سایه‌ها، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۱۰. محمّدی ری شهری، محمّد، حکمت‌نامه جوان، ترجمه: مهریزی، مهدی، چاپ دوم، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۴ش.
۱۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، الطّبعه - الاولی، طهران: وزارت الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۳۶۸ش.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۷۴ش.
۱۳. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، چاپ اول، قم: موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.

نگاهی اجمالی بر «آداب المتعلمین»‌ها و
جایگاه آن در نظام اخلاقی حوزه
حمدی عطایی نظری^۱

مقدمه

یکی از مسائل مهمی که محور سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی (حفظه الله تعالی) در جمع طلاب حوزه‌ی علمیه قم را تشکیل می‌داد، مسأله‌ی نظام اخلاقی حوزه و مباحث مربوط به آن بود. ایشان ضمن یادآوری جنبه‌های گوناگون نظام اخلاقی موجود در حوزه‌های علمیه از قدیم تاکنون، به سنت‌های اخلاقی رایج در این حوزه‌ها اشاره و بر ضرورت حفظ و احیای این سنن اخلاقی پسندیده تأکید کردند.

به نظر ایشان، یکی از سرفصل‌های مهم مطرح شده در نظام اخلاقی حوزه‌های علمیه، مسأله‌ی آداب علم آموزی و از جمله مهم‌ترین آن‌ها نحوه تعامل و رابطه‌ی بین استاد و شاگرد است:

«احترام به استاد هم یک مسأله است. یکی از سنت‌های رایج حوزه‌های علمیه، تواضع شاگرد در مقابل استاد و احترام به استاد بود؛ آداب المتعلمین» می‌نوشتند که متعلم در مقابل معلم چه وظایفی دارد

۱- دانشجوی دکتری فلسفه‌ی اسلامی دانشگاه شهید بهشتی و دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه.

و معلم چه حقوقی بر او دارد، همچنان که متقابلاً متعلم بر معلم حقوقی
دارد.^۱

با توجه به نقش بارزی که «آداب المتعلّمين»‌ها در شکل دهی و تدوین نظام اخلاقی و رفتاری حوزه‌های علمیه داشته‌اند و تأکیدی که مقام معظم رهبری در این خصوص ابراز فرمودند، تحقیق در این موضوع امری بایسته به نظر می‌رسد. از این‌رو، در پژوهش حاضر، نخست به جایگاه «آداب المتعلّمين»‌ها در نظام اخلاقی حوزه اشاره کرده، پس از آن به معرفی مهم‌ترین کتاب‌های نگاشته شده در این موضوع در حوزه‌ی تمدن اسلامی می‌پردازیم.

جایگاه «آداب المتعلّمين»‌ها در نظام اخلاقی حوزه
بی‌گمان، یکی از اهداف تشکیل حوزه‌های علمیه، هم‌چنین یکی از اصلی‌ترین مقاصد افرادی که به حوزه‌های علمیه وارد می‌شوند، تهذیب نفس و کسب طهارت باطنی است. نظام آموزشی مدارس دینی هم که بر تعالیم مذهبی بنیان‌گذاری شده، از دو رکن اساسی تشکیل یافته است:

الف) آموزش اخلاقی: که عبارت است از تعلیم روش‌های تهذیب نفس و کسب طهارت روحی.

ب) آموزش علمی: آموزش اخلاقی و علمی در وحی الهی نیز از جمله اهداف بعثت پیامبر دانسته شده است: **﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ رَسُولًا مَّنْهُمْ يَتَّلَوُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُرَزِّكُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾**^۲ این امر دارای اصول و ضوابطی است که یکی از

۱- مؤسسه‌ی پژوهشی- فرهنگی انقلاب اسلامی، بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با طلاب و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ص ۳۶.

۲- جمعه / ۲.

مهم‌ترین آن‌ها تقدیم آموزش اخلاقی بر آموزش علمی است. این اصل که از آیه‌ی شریفه‌ی یاد شده به دست می‌آید، مراد بسیاری از آیات و روایات دیگر نیز بوده، از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است. به‌طور کلی، نظام آموزش اخلاقی در حوزه‌های علمیه را می‌توان در دو قسمت عمدۀ سازماندهی کرد:

(۱) **آموزش اخلاق فردی**: که عبارت است از تهذیب نفس و ایجاد کمالات روحی در شخص متعلم؛ کمالاتی از قبیل تواضع، شجاعت، دوری از غرور و حسد.

(۲) **آموزش اخلاق عمومی**: که مربوط به نحوه‌ی تعامل فرد « المتعلّم» با دیگران، اعمّ از استادان و دیگر طلاب است.

بخش اول که آموزش اخلاق فردی است، به‌طور خاص در حوزه‌های علمیه مورد توجه قرار گرفته و برای تعلیم آن نیز کتب اخلاقی متعددی همچون «جامع السعادات» و «معراج السعادة» نگاشته شده‌است. اما بخش دوم که آموزش اخلاق عمومی است، به رغم اهمیت فراوانی که دارد، کمتر مورد عنایت طالبان علم قرار گرفته و از همین رو- به‌نسبت- نگاشته‌های کمتری نیز در این زمینه پدید آمده است.

این بخش از اخلاق عمومی معمولاً در کتبی که به نام «آداب المتعلّمين» موسوم است، بررسی و تبیین می‌شود. در این کتاب‌ها آداب علم آموزی و از جمله نحوه‌ی تعامل میان عالم و متعلم، و نیز وظایف مربوط به هریک، به‌نحو مبسوط تعریف شده است. این قبیل آداب در اکثر موارد ریشه در روایات دینی داشته و در بعضی موارد نیز ناظر به سخنان بزرگان علم و دین و تجربیات آنان در این زمینه است.

از سوی دیگر، امروزه این مسأله در علم اخلاق مطرح است که به‌طور کلی می‌توان برای هر عملی، اخلاقی خاص در نظر گرفت؛ به این معنا که انجام هر فعل اختیاری، به روش‌های مختلفی امکان‌پذیر

است و در این میان، برخی از این روش‌ها اخلاقی و برخی دیگر غیر اخلاقی است و ما موظفیم که اعمال خود را تنها بر وجه اخلاقی‌شان به جا آوریم.

شناخت و تعیین این که انجام فعل در چه صورتی اخلاقی است و در چه صورتی غیر اخلاقی، خود بحث مفصل و پیچیده‌ای است که در فلسفه‌ی اخلاق بررسی می‌شود، اما آن‌چه در اینجا مهم به نظر می‌رسد آن است که این امر، سبب تخصصی شدن علم اخلاق و پدیدآمدن گرایش‌های مختلفی همچون اخلاق پزشکی، اخلاق اداری، اخلاق اقتصادی، اخلاق مدیریتی و حتی اخلاق زیست محیطی شده است.

آموزش و یادگیری نیز به این دلیل که در زمرة افعال اختیاری انسان قرار دارد، خود دارای آداب و رسومی خاص، یا- به تعبیر دقیق‌تر - دارای «اخلاق» ویژه‌ای است.

«اخلاق علم آموزی» از دیرباز مورد توجه عالمان دینی بوده و از همین روست که در جهت تدوین و تبیین آن کوشش‌های فراوانی شده و نگارش‌های گوناگونی نیز در این راستا صورت گرفته است. بارزترین نوع این نگاشته‌ها، همان رساله‌ها و کتبی است که با نام «آداب المتعلمین» از آن‌ها یاد شد. در واقع، «آداب المتعلمین»‌ها را می‌توان دستورالعمل بایدها و نبایدهای آموزش و- به تعبیری - تبیان اخلاق علم آموزی نیز دانست.

بنابراین، جایگاه این دسته کتاب‌ها در نظام اخلاقی حوزه را از دو جهت می‌توان تبیین کرد: نخست آن که این نگاشته‌ها، مرامنامه یا آیین‌نامه‌ی اخلاق عمومی در حوزه‌ها به شمار می‌آیند و دیگر آن که این نوع نگارش‌ها به طور کلی- بیانگر و نشان‌دهنده‌ی هنجرهای تعلیم و تعلم، و در یک کلام، اخلاق علم آموزی در حوزه‌های علمیه قلمداد می‌شوند.

این که «آداب المعلمین»‌ها به لحاظ عملی، تا چه اندازه در ترویج اخلاق علم آموزی و اخلاق عمومی در میان طالبان علم تأثیرگذار بوده است، خود مطلب دیگری است که پژوهش مبسوطی را طلب می‌کند و باید در جای دیگری بدان پرداخته شود.

معرفی مهم‌ترین کتاب‌های نگاشته شده در موضوع اخلاق علم‌آموزی کتاب‌شناسی و معرفی تمامی آثاری که در زمینه‌ی آداب و رسوم علم‌آموزی نگاشته شده است، خود کاری سترگ و درازدامن است که از عهده‌ی این مقال خارج است. آن‌چه در این‌جا مطمح نظر قرار گرفته، تنها معرفی اجمالی مهم‌ترین این آثار است که شهرت و تداول بیشتری در حوزه‌های علمیه یافته‌اند.

پیش از آن که وارد اصل بحث شویم تذکر چند نکته سودمند به نظر می‌رسد:

نخست آن که مبحث اخلاق علم‌آموزی در بسیاری از کتب اخلاقی و حدیثی، همانند «المجموع فی شرح المهدّب» شرف الدین نووی (م ۷۶۷ق.) و «إحياء علوم الدّين» غزالی (م ۵۰۵ق.) و به‌تبع آن در «محجّة البيضاء» فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق.)، گاه به صورت یک فصل مستقل مطرح شده و مورد بررسی گستردۀ قرار گرفته است؛ لیکن در این گفتار، تنها به توصیف آن دسته از کتب یا رساله‌هایی می‌پردازیم که به‌طور ویژه به آداب علم‌آموزی پرداخته‌اند.

نکته‌ی دیگر آن که برخی از نگاشته‌های متعلق به حوزه‌ی آداب علم‌آموزی، تنها در خصوص برخی از اقسام و اصناف طالبان علم نوشته شده‌اند. در این کتب، هدف اصلی، بیان آداب دانش‌آموزی یک صنف خاص یا دسته‌ای خاص از عالман و متعلم‌ان بوده است، و از این‌رو، بیشتر مباحث مذکور در این آثار نیز مختص همان طیف بوده و در موارد دیگر کاربرد چندانی ندارد. از این نوع

آثار، برای نمونه می‌توان به «التبیان فی آداب حملة القرآن» شرف الدین نووی شافعی (م ۷۶۷ ق.) اشاره کرد که در باب آداب قرآن آموزی است؛ هم چنین «دب الإِمَلَاءُ وَالإِسْتِمَلَاءُ» سمعانی (م ۵۶۲ ق.) که به توصیف آداب و رسوم گفتن و نوشتن حدیث و مجالس محدثان پرداخته و یا کتاب «دب المُفتَنِي وَالْمُسْتَفْتَنِي» ابوالقاسم صیمری (م ۳۸۶ ق.) و کتابی دیگر با همین نام از ابن صلاح شهرزوری (م ۶۴۳ ق.) که در آن آداب افتاء و استفتاء بیان شده است.^۱ از همین قبیل است رساله‌ی «تحریر المقال فی آداب و أحكام و فوائد يحتاج إليها مؤذبو الأطفال» تأليف ابن حجر هیشمی (م ۹۷۴ ق.) که در زمینه‌ی آداب علم آموزی و نحوه‌ی تعلیم و تربیت اطفال نگاشته شده است.

از آنجا که مقصد اصلی در پژوهش حاضر، معرفی آن دسته از نگاشته‌هایی است که محتوای آن‌ها تناسب بیشتری با اخلاق علم آموزی در حوزه‌های علمیه دارند، در اینجا از ذکر کتبی که به طور ویژه برای گروهی خاص تأليف شده‌اند صرف نظر می‌شود.

۱-آداب المعلمین

این اثر نگاشته‌ی فقیه بزرگ مالکی، أبو عبد الله محمد بن سحنون (م ۲۵۶ ق.) است. او در قیروان زاده شد و نزد پدرش سحنون که از عالمان بزرگ آن دیار نیز به حساب می‌آمد به دانش آموزی پرداخت.^۲ وی پس از چندی به مدینه رفت و با مکتب فقهی آن شهر آشنا شد و کتب متعددی در دفاع از مذهب فقهی مالکی نگاشت.^۳

آداب المعلمین ابن سحنون، نوشه‌ای بسیار موجز در زمینه‌ی آداب آموزش مقدماتی است و همین اختصار شدید آن، خود می‌تواند حاکی

۱- آذرتاش آذرنوش، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۱۶.

۲- سزگین، فواد، تاریخ التراث العربي، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳- ابن فرحون، التبیاج المذهب، ص ۳۳۳.

از آن باشد که این رساله اوّلین اقدام یا لاقل در زمره‌ی نخستین کوشش‌ها برای تک نگاری در این موضوع به حساب می‌آید.

در چنین آموزش‌هایی، نخستین چیزی که مورد توجه قرار می‌گرفت، تعلیم قرآن بود. از این‌رو، این رساله با روایاتی در ستایش آموزش قرآن آغاز می‌شود و در ادامه، جزئیات بیشتری از نحوه‌ی تعلیم قرآن بیان می‌شود.^۱

ظاهراً این رساله، نخستین تک‌انگاری به‌جا مانده در زمینه‌ی آداب تعلیم و تربیت رسمی در قلمرو فقه مالکی است و تأثیر فراوانی در نگارش رساله‌های مشابه در این مذهب داشته است.^۲

ابن‌سحنون در این اثر، آداب علم آموزی را از منظر فقهی مورد پژوهش قرار داده، موضوعاتی همچون اجرت معلم، برقرار ساختن عدالت میان متعلمین، پاک کردن لوح‌ها، تأدیب متعلمین و این‌که آیا معلم می‌تواند از کودکان برای کارهای شخصی‌اش کمک بگیرد، را از نظر فقهی بررسی کرده است.^۳

ابن‌سحنون در این رساله، بیش از هر موضوع دیگری، به بحث درباره‌ی مسایل مالی معلمان پرداخته، به تفصیل در باب نحوه‌ی دخل و خرج معلمان در امور آموزشی سخن گفته و از دیدگاه فقهی به تحقیق این مطلب پرداخته است.^۴

آداب المعلمین در سال ۱۹۳۱ م. به کوشش حسن حسنی عبدالوهاب در تونس منتشر شد و به وسیله‌ی لوکونت به فرانسوی ترجمه و در سال

1-Franz Rosenthal, *Knowledge Triumphant*, p:290

2 -ibid, p:290

۳ - باعستانی، اسماعیل، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۷، ص ۵۳۶.

4-Franz Rosenthal, ibid, p:291

۱۹۵۳م. در مجله‌ی «مطالعات اسلامی» در پاریس به چاپ رسید.
هم‌چنین، بار دیگر با کوشش احمد فؤاد الأهوانی ضمن کتاب التربیة
الإسلامية در قاهره (۱۹۵۵م.) انتشار یافت.^۱

۲- الرسالة المنفصلة لأحوال المعلمين و المتعلمين

پدیدآورنده‌ی این اثر، ابوالحسن علی بن محمد قیروانی قابسی (م ۴۰۳ق.) از فقهاء و محدثان بزرگ مالکی مذهب مغرب است. نام این کتاب در منابع مختلف، به گونه‌های متفاوتی ذکر شده است. فؤاد سرگین^۲ و عمر كحاله^۳ و روزنثال^۴ آن را با نام «الرسالة المنفصلة لأحوال المتعلمين وأحكام المعلمين و المتعلمين» آورده‌اند و خیرالدین زرکلی^۵ و اسماعیل پاشا بغدادی^۶ از آن با عنوان «الرسالة المنفصلة لأحوال المعلمين و المتعلمين» یاد کرده‌اند. اما ابن فرحون (م ۷۹۹ق.) در زمرة تأليفات قابسی، به دو اثر اشاره می‌کند: یکی «الرسالة المنفصلة لأحوال المتعلمين» و دیگری کتاب «المعلمين و المتعلمين».^۷ این احتمال می‌رود که در منابع متأخر نام این دو کتاب با یکدیگر ترکیب شده و در قالب یک اسم در آمده باشد. بر اساس این احتمال، نام اصلی کتاب قابسی چیزی جز «المعلمين و المتعلمين» نخواهد بود.

۱- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۶۶.

۲- سرگین، محمد فؤاد، تاریخ التراث العربي، ج ۳، ص ۱۷۶.

۳- کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۱۹۴.

4- ibid, p:291

۵- اکبر کلی، خیرالادین، الأعلام، ج ۴، ص ۳۲۶.

۶- البغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۸۵.

۷- ابن فرحون، التسبیح الملقب، ص ۲۹۷.

قبسی این رساله‌ی خود را ناظر به رساله‌ی ابن‌سحنون نگاشته است. او موضوع تعلیم و تربیت را با توجه به وضع آن در مکاتب و مدارس سرزمین مغرب مورد بحث قرار داده است. رویکرد وی در تدوین این رساله، بیشتر فقهی - حدیثی بوده و در نگاشته‌ی خود مسایل گوناگونی از جمله سخت‌گیری بر متعلمین و تأديب آنها، جلوگیری از اختلاط دختر و پسر و مانند این‌ها را مطرح کرده است.^۱

قبسی نیز همانند ابن‌سحنون عنایت ویژه‌ای به بحث از اقتصاد آموزش داشته است و بررسی این دو رساله نشان می‌دهد که تحقیق در مسایل مالی معلمان از دغدغه‌های ذهنی فقهای مالکی مذهب، به‌گاه نوشتن این قبیل آثار بوده است.^۲

نگاشته‌ی قبسی تا حد زیادی مبسوط‌تر از آداب المعلمین ابن‌سحنون است. رساله‌ی او با فصلی که چندان ارتباطی با موضوع رساله ندارد درباره‌ی ایمان، اسلام، احسان و استقامت در زندگی دینی آغاز می‌شود. فارغ از این مورد، نگاشته‌ی او به‌طور کلی فرق حقيقی چندانی با اثر ابن‌سحنون ندارد.^۳

این رساله در سال ۱۹۵۵م. توسط احمد فؤاد الأهواني در قاهره چاپ شده است.^۴

۳- جامع بیان العلم و فضلہ و ما ینبغی فی روایته و حمله
این کتاب بنا بر تصریح مؤلف آن، ابن عبدالبر قرطبی (م ۴۶۳ق.)،
تلخیص تبویب شده‌ای است از آن‌چه پیشینیان در باب آداب تعلیم و

۱- باغستانی، اسماعیل، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۷، ص ۵۳۶.

۲- ibid, p:292.

۳- Franz Rosenthal, ibid, p:291.

۴- سرگین، فؤاد، تاریخ التراث العربي، ج ۳، ص ۱۷۶.

تریست آورده‌اند. او در مقدمه‌ی این کتاب تأکید می‌کند که هدفش از نگارش این کتاب، شرح آداب گوناگون علم آموزی و بیان اموری است که بر آموزگار و آموزش‌پذیر اتصاف به آن‌ها لازم و مداومت بر آن‌ها واجب است.^۱

ابن عبدالبرّ در نگاشته‌ی خود کوشش فراوانی کرده است تا موضوعاتی همچون فضیلت علم آموزی، رفتار متعلم نسبت به عالم و معلم و صفاتی که تخلّق بدانها بر هر یک از ایشان ضرورت دارد، و هم‌چنین دیگر مباحث متعلق به این حوزه را با رویکرد حدیثی و بر اساس آیات و روایات تبیین کند. از این‌رو، عمدت‌ترین منابع مورد استفاده‌ی وی در نگارش این کتاب، احادیث پیامبر ﷺ و عالمان گذشته است.^۲

کتاب جامع بیان العلم و فضله از نخستین و مفصل‌ترین آثار نگاشته شده به سبک روایی در زمینه‌ی فضیلت و آداب و رسوم دانش‌اندوزی است و به همین خاطر، در زمره‌ی یکی از مصادر اصلی آثار پس از خود در باب اخلاق علم آموزی قرار گرفته است.

این کتاب بارها با ویرایش‌های مختلف به چاپ رسیده است. احمد بن عمر الحمصانی الیوتی، تلخیصی از این کتاب فراهم آورده و در اثری مستقل با نام «مختصر جامع بیان العلم و فضله» به طبع رسانده است.^۳

۱- جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۳.

۲- باغستانی، اسماعیل، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۷، ص ۵۳۵.

۳- مشخصات کتاب شناختی این اثر عبارت است از: الحمصانی الیوتی، مختصر جامع بیان العلم و فضله، احمد بن عمر، مصر: مطبعة الموسوعات، ۱۳۲۰ق.

۴- تعلیم المتعلم

نام این رساله در برخی از منابع «تعلیم المتعلم طریق التعلم»^۱ و در برخی دیگر «تعلیم المتعلم لتعلم طریق العلم»^۲ و در بعضی نسخ نیز «تعلیم المتعلم فی طریق المعلم»^۳ ضبط شده است. اسماعیل بن عثمان در شرح خود بر این رساله، از آن بانام «تعلیم المتعلم فی طریق التعلم» یاد می‌کند.^۴

نویسنده این رساله، برهان الدین زرنوچی^۵ حنفی (پس از سال ۵۹۳ قمری)^۶ است.

درباره‌ی زندگی او آگاهی چندانی در دسترس نیست. او در حدود سال ۵۵۰ قمری به دنیا آمده و نزد کسانی همچون محمد بن ابی‌بکر (م ۵۷۳) و حماد بن ابراهیم صفار (م ۵۷۶). به تحصیل علم پرداخته است.^۷ او مدتی نیز در درس برهان الدین فرغانی صاحب الهدایه حاضر شده است.^۸

۱- نگر: حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۲۵؛ پاشا بغدادی، اسماعیل، هدایة العارفین، ج ۱، ص ۱۳؛ سرکیس، الیان، معجم المطبوعات العربية، ج ۱، ص ۹۶۹.

۲- نگر: عمر کحالة، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۴۳؛ سرکیس، الیان، معجم المطبوعات العربية، ج ۱، ص ۹۶۹.

۳- نسخه‌ی موجود در معهد الثقافة والدراسات الشرقية در دانشگاه توکیو به شماره‌ی ۹۹۹۹۹-۲۳۰۳.

۴- اسماعیل بن عثمان، تمهیم المتفهم علی تعلیم المتعلم، ص ۲.

۵- در هدایة العارفین، ج ۱، ص ۱۱۳ آمده است که: «زرنوج - بالفتح والسکون - بلد بما وراء النهر بعد خجند.»

۶- در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۶۵ و فرهنگ آثار ایرانی - اسلامی ج ۱، ص ۷۰ به غلط تاریخ وفات او را (۵۱۹ ق.) ثبت کرده‌اند.

7- Franz Rosenthal, ibid, p:295.

۸- عمر کحالة، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۴۳؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۲۵؛ پاشا بغدادی، اسماعیل، هدایة العارفین، ج ۱، ص ۱۳؛ سرکیس، الیان، معجم المطبوعات العربية، ج ۱، ص ۹۶۹.

زَرْنوجِي خود در مقدمه‌ی رساله‌اش تصريح می‌کند که بسیاری از طالبان علم به رغم کوشش فراوانی که در علم آموزی از خود نشان می‌دهند، در رسیدن به مقصد خود که همانا کسب علم و عمل به آن است، توفیق چندانی به دست نمی‌آورند و این نیست مگر بدان سبب که ایشان راه و رسم و شرایط علم آموزی را نمی‌دانند و برای وصول به آن، راه مستقیم و صواب را نمی‌پیمایند. از این‌رو، وی تصمیم می‌گیرد که نگاشته‌ای مختصر در این زمینه برای طالبان علم بنگارد و طریق دانش‌اندوزی را در آن شرح دهد.^۱

تعلیم المتعلم زرنوجی در سیزده فصل^۲ تدوین یافته که عناوین آن بدین شرح است: (۱) فی ماهیة العلم (۲) فی النية (۳) فی اختيار العلم (۴) فی تعظیم العلم (۵) فی الجد^۴ (۶) فی بداية السبق (۷) فی التوکل (۸) فی وقت التّحصیل (۹) فی الشّفقة (۱۰) فی الاستفادة (۱۱) فی الورع (۱۲) فيما یورث الحفظ (۱۳) فيما یجلب الرّزق.

رساله‌ی زرنوجی با وجود حجم اندک آن، شهرت بسیار زیادی به دست آورد و نسخه‌های فراوانی از آن فراهم شد.^۳

به نظر روزنگار، هر چند نگاشته‌ی زرنوجی هم به لحاظ حجم و هم به لحاظ نگرش خردمندانه، اندک و ناچیز به شمار می‌آید، با این حال، می‌تواند جایگاه دانش را در اندیشه و عمل اجتماعی مسلمانان در آن دوران به خوبی نشان دهد.^۴

۱- تعلیم المتعلم، نسخه‌ی موجود در معهد الثقافة والدراسات الشرقية در دانشگاه توکیو به شماره ۳-۷۳۰۳ .۹۹۹۹۹

۲- در فرهنگ آثار ایرانی- اسلامی ج ۱ ص ۷۰ به اشتباه تعداد فصول این رساله، چهارده فصل ذکر شده است.

3 -Franz Rosenthal, ibid, p:295.

4 -Ibid, p:296.

این رساله به زبان‌های مختلف ترجمه شده و شروح متعددی بر آن نگاشته شده است.^۱ از جمله می‌توان به ترجمه و شرح بایزید بن اسماعیل البرزنجی (م ۱۱۲۶ق.) اشاره کرد که هم‌اینک نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی علامه مرعشی موجود است.^۲ اسماعیل بن عثمان بن بکر بن یوسف نیز شرحی مفصل بر این رساله نوشته با عنوان «تفھیم المتفھم علی تعلیم المتعلم» که در سال ۱۳۲۰ قمری به طبع رسیده است.

۵-آداب المتعلمین

این رساله، منسوب به خواجہ نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ق.) و از مشهورترین نگاشته‌ها در زمینه‌ی آداب علم آموزی بهشمار می‌آید. این اثر هرچند به شکل مختصر گردآوری شده است، دربردارنده‌ی اکثر مطالب و موضوعات مهم در این موضوع است. افزون بر این، مطالب مندرج در این رساله با زبانی ساده و روان بیان گردیده و به خاطر همین جهات، همواره مورد توجه و اقبال طالبان علم بوده است.^۳

این رساله‌ی مختصر در دوازده فصل فراهم شده و به لحاظ محتوایی شباهت‌های فراوانی با تعلیم المتعلم زرنوچی دارد؛ از این‌رو، برخی آن را اقتباس و تلخیصی از کتاب پیش گفته می‌دانند.^۴

اگرچه این اثر به نام خواجہ نصیرالدین طوسی شهرت یافته است و حتی به عقیده‌ی بعضی،^۵ انتساب آن به خواجہ نصیر در رواج و تداول

۱- برای آگاهی از چاپ‌های مختلف این کتاب و ترجمه‌های گوناگون آن نگر: سرکیس، ایان، معجم المطبوعات العربیه، ج ۱، ص ۹۶۹.

۲- معجم التاریخ التراث الاسلامی، ج ۱، ص ۷۳۱.

۳- حسینی جلالی، سید محمد رضا، مقاله‌های برآداب المتعلمین، ص ۹.

۴- جهانبخش، جویا، مجله اخلاق، ش ۱، ص ۱۸۱.

۵- حسینی جلالی، سید محمد رضا، مقاله‌های برآداب المتعلمین، ص ۱۰.

فراوان آن بی تأثیر نبوده است، برخی دیگر با تکیه بر قرائتی چند، انتساب آن را به خواجه نادرست می دانند.^۱ کسانی دیگر نیز مؤلف آن را از اصل، خود برهان الدین زرنوچی دانسته اند.^۲

مرحوم دانش پژوه تصريح کرده است که «آداب المتعلمین از خواجه نیست، رساله‌ی بی‌نامی در سیزده فصل است که ظاهراً در آن دست برده شده و دوازده فصل کرده‌اند و نشانی‌های سنی گری را از آن برداشته‌اند و به خواجه نسبت داده‌اند.»^۳

همان‌گونه که اشاره شد، آداب المتعلمین به جهت مضمون و محتوا همسانی‌های زیادی با تعلیم المتعلم زرنوچی دارد. مقایسه و تطبیق عنوانین فصول این دو کتاب با یکدیگر خود گواه بر این مطلب است. این رساله بارها به چاپ رسیده و از آن چندین ترجمه و شرح نیز فراهم شده است.^۴

۶- تذكرة السامع والمتكلّم في أدب العالم والمتعلّم

عنوان این کتاب در برخی منابع با اندکی تفاوت چنین ضبط شده

۱- برای آگاهی از صحّت و سقم اسناد این رساله به خواجه نصیر، ر.ک:

محمد تقی دانش پژوه، «مؤلف آداب المتعلمین»، در: راهنمای کتاب، ش ۴-۶، صص ۴۲۷-۴۲۹. جهانبخش، جویا، «درنگی دیگر در انتساب آداب المتعلمین به استاذ البشر»، در: مجله‌ی اخلاق، ش ۱، ص ۱۷۷. کتابی، بذرالدین، «ملاحظاتی درباره رساله‌ی آداب المتعلمین و مؤلف آن»، در: نامه‌ی فرهنگ، س ۷، ش ۴، ص ۱۸۸-۱۹۶.

۲- نگر: کتاب‌شناسی خواجه نصیر الدین طوسی چاپ شده در دانشمند طوس، ص ۷۱.

۳- به نقل از: مدرس رضوی، محمد تقی، احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی، ص ۵۳۵.

۴- برای ترجمه‌ها و شروح این اثر نگر: طهرانی، آقا بزرگ، التاریخة، ج ۴، ص ۷۳. هم‌چنین برای اطلاع از چاپ‌ها و ترجمه‌های مطبوع آن نگر: کتاب‌شناسی خواجه نصیر الدین طوسی چاپ شده در دانشمند طوس، ص ۱۰۳.

است: «نَذْكُرَةُ السَّامِعِ وَالْمُتَكَلِّمِ فِي آدَابِ الْعَالَمِ وَالْمُتَعَلِّمِ». ^۱ نگارنده‌ی این کتاب بدرالدین محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة کنانی حموی (م ۷۳۳ق.) فقیه و محدث بزرگ شافعی و یکی از نام آوران خاندان ابن جماعه است. او در یکی از شهرهای شمالی سوریه به نام حماه متولد شد و مقدمات علوم و حدیث را در زادگاه خویش فراگرفت. پس از آن برای ادامه تحصیل به مصر، دمشق و بیت المقدس مسافت کرد. نحو را نزد ابن مالک فراگرفت، اما در بیشتر علوم از محضر شیخ تقی الدین ابن رزین استفاده کرد. وی برای مددت‌ها به تدریس در مدارس مختلف شام و مصر اشتغال داشت و به مقام شیخ الشیوخی مدارس شام نیز منصوب شد.^۲ او چندی نیز به منصب قضاؤت در سرزمین‌های مصر و شام گماشته شد و به همین دلیل سبکی از او با عنوان «حاکم الإقليمين مصرًا و شامًا» یاد می‌کند.^۳ ابن جماعه شاگردان بسیاری نیز تربیت نمود که از میان آن‌ها صفتی و سبکی (م ۷۷۱ق.) شناخته شده‌ترند.^۴ سبکی در اثر سترگ خودش با عنوان طبقات الشافعیه الکبری، گزارش مفصلی از زندگی و آثار ابن جماعه آورده است و او را با عبارت «ذو عقل لا يقوم أساطين الحكماء بما جمع فيه» ستوده است.^۵

۱- نگر: حاجی خلیفه، کشف الطّنون، ج ۱، ص ۳۸۶؛ اسماعیل پاشا بغدادی، هدایة العارفین، ج ۲، ص ۱۴۸، عمر کحالله، معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۲۰۱، پاشا بغدادی، اسماعیل، اپصاح المکنون، ج ۱، ص ۲۷۴، زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ج ۵، ص ۲۹۸.

۲- رفیعی، علی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳- تاج الدین السبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ج ۹، ص ۱۳۹.

۴- رفیعی، علی، مدخل "ابن جماعه"، در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۴۶.

۵- السبکی، تاج الدین، طبقات الشافعیه الکبری، ج ۹، ص ۱۳۹.

ابن جماعه این کتاب را در سال ۶۷۲ هجری قمری نگاشته است.^۱ اثر او خلاصه‌ی نظام یافته‌ای از دیدگاه‌های مختلف در باب آموزش علوم دینی است. تا زمان ابن جماعه تحصیلات عالی به طور کامل نهادینه و در مراکزی که به نام «مدرسه» خوانده می‌شد متصرکز شده بود. از این‌رو، وی کتاب تذكرة السامع را در اصل درباره‌ی کیفیت تحصیلات عالی نگاشته و جز در برخی موارد اندک، به کیفیت تحصیلات ابتدایی پرداخته است.^۲

وی در دیباچه‌ی این اثر تصریح می‌کند که وظایف خاص به هریک از عالم و طالب، هم‌چنین آداب مشترک میان آن دو را بر اساس شنیده‌های خود از بزرگان و نیز خوانده‌هایش از کتب مختلف بیان می‌کند.^۳

ابن جماعه کتابش را در پنج باب تدوین کرده است که عبارتند از:

- ۱) فی فضل العلم و أهله و شرف العالم و نبله.
- ۲) فی آداب العالم فی نفسه و مع طلبه و درسه.
- ۳) فی آداب المتعلم فی نفسه و مع شیخه و رفقة و درسه.
- ۴) فی مصاحبة الكتب و ما يتعلّق بها من الأدب.
- ۵) فی أدب سکنى المدارس و ما يتعلّق به من النفائس.^۴

در این نگاشته، او به تفصیل مسایل مربوط به آداب و رسوم علم آموزی را مطرح کرده و شاید بیشترین اهمیت کتاب تذكرة السامع

۱- ساکت، محمدحسین، آموزشنامه، ص ۱۳۵.

2-Franz Rosenthal, ibid, p:296.

۳- بدرالدین، ابن جماعه، تذكرة السامع و المتكلّم فی أدب العالم و المتعلم، طبع: الجزائری، عبدالسلام عمر علی، ص ۴۰.

۴- همان.

در ذکر همین جزئیات و اظهارنظرهای خردمندانه درباره‌ی جنبه‌های خاص فرایند علم آموزی باشد.^۱

از دیگر جهات اهمیت این کتاب آن است که وی به نحو گسترده به بیان احکام شرعی متعلق به آموزگار و آموزش پذیر و همچنین هنجارهای تعلیم و تربیت دینی پرداخته است. افزون بر موارد پیش گفته، کتاب ابن‌جماعه به لحاظ تاریخی نیز حائز اهمیت است، از آن‌رو که به خوبی نشان‌دهنده‌ی حیات علمی و کیفیت آموزش در مدارس اسلامی عصر مؤلف است.^۲

برخی بر ابن‌جماعه خرد گرفته‌اند که با وجود این که وی از محدثان بزرگ عصر خود بوده و در علم حدیث تبحر ویژه داشته است، در این نگاشته - به این بهانه که در باب ذکر آداب و فضایل تسامح و تساهل در ادله روا است - از نقل احادیث غیر معروف و حتی روایات جعلی، موضوع و از منابع متأخر خودداری نکرده است.^۳

آموزش‌نامه‌ی ابن‌جماعه در سنجش با دیگر نگاشته‌ها در زمینه‌ی آموزش و پرورش اسلامی، سرشتی فقهی دارد و نه اندرز گرایی - آینی. بسیاری از بن‌مایه‌های بخش دوم تذكرة السامع را در الفقیه و المتفق، الجامع لأخلاق الرأوى و آداب السامع خطیب بغدادی پیدامی کنیم. ابوهلال عسکری (محدود ۵۰۰ ق.) در کتاب الحث علی طلب العلم سخنانی دارد که در کتاب ابن‌جماعه بازتاب یافته است.^۴

۱ -Franz Rosenthal, ibid, p:298.

۲ -الجزائري، عبدالسلام عمر على، مقدمة بر تذكرة السامع والمتكلّم ، ص .۱۰.

۳ -همان، ص .۹.

۴ -ساکت، محمدحسین، همان، ص ۱۴۶.

روزنال نیز تصریح کرده است که ابن جماعه برای تألیف اثر خود از آثار خطیب بغدادی و غزالی بهره‌ی فراوان برده است.^۱ به عقیده‌ی برخی نیز یکی از مصادر اصلی ابن جماعه در نگارش *تذكرة السّامع* "شرح المهدّب" نَوْوَی است.^۲

به طور کلی، می‌توان گفت:

"بخش نخست کتاب ابن جماعه که درباره‌ی آموزش انگیزی و برتری دانش و دانش‌جویی است، برگرفته از *إحياء علوم الدين* غزالی شافعی، تعلیم المتعلم زرنوچی حنفی و جامع بیان العلم ابن عبدالبر شافعی است. بخش دوم آموزش‌نامه که درباره‌ی آیین استادی و شاگردی است، از نگاشته‌های خطیب بغدادی سیراب شده است. بخش سوم که کم برگترین قسمت کتاب است و از پیوند استادان و دانش‌جویان با مدرسه‌ها به عنوان بنیادهای وقف سخن می‌گوید، به نگاشته‌های فقهی شافعیان بستگی می‌یابد و یافتن منبع مستقیم آن کار آسانی نیست."^۳

تذكرة السّامع ابن جماعه در قیاس با تعلیم المتعلم زرنوچی و آداب المتعلمین منسوب به خواجه نصیر حجم بیشتری داشته و مطالب را مشروح تریان کرده است.

این کتاب در آثار به نگارش درآمده‌ی پس از خود در زمینه‌ی آداب آموزش و پرورش اسلامی تأثیر به سزاوی داشته است. در این میان، تأثیرپذیری دو کتاب پر ارج در این باب، یعنی منیة المرید فی أدب المفید و المستفید تألیف زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی (م ۹۶۵ ق.) و المُعید فی أدب المفید و المستفید نگاشته‌ی

۱ -Franz Rosenthal, ibid, p:298.

۲- مختاری، رضا، *مناقب منیة المرید*، ص ۷۰.

۳- ساکت، محمدحسین، همان، ص ۱۴۶.

شیخ عبدالباسط بن موسی بن محمد علموی (م ۹۸۱ق)، از تذکرة السامع بسیار مشهود است؛ به گونه‌ای که می‌توان این دو کتاب را تحریرهای دیگری از اثر ابن جماعه به حساب آورد.

در خصوص تحلیل کتاب تذکرة السامع و ویژگی‌های آن و به ویژه اندیشه‌های ابن جماعه در این کتاب، مقالات و کتب متعددی نگاشته شده است که خوانندگان را برای کسب اطلاعات بیشتر به آنها ارجاع می‌دهیم.^۱

کتاب تذکرة السامع چندین بار با ویرایش‌های مختلف به چاپ رسیده است و به تازگی نیز توسعه فاضل ارجمند آقای محمد حسین ساکت به همراه پژوهشی گسترده در باب این کتاب، به فارسی ترجمه شده است.

۷- منیة المرید فی أدب المفید و المستفید

این کتاب ارزشمند تأثیف زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی (م ۹۶۵ق). است. بی‌گمان، این اثر مهم‌ترین نگاشته‌ی شیعی در باب آداب تعلیم و تربیت دینی است و به لحاظ ویژگی‌های

۱- مهم‌ترین این نگاشته‌ها عبارتند از:

الف. شمس الدین، عبدالامیر، الفکر التربیوی عند بدرالدین بن جماعه، الطبعة الأولى، بيروت: شركة العالمية للكتاب، ۱۹۹۰م.

ب. حسن ابراهیم عبدالعال، فن التعليم عند بدرالدین بن جماعه كما ييلو في كتابه تذكرة السامع والمتکلم، ریاض: مکتبة التربية العربي لدول الخليج، ۱۴۰۵ق.

ج. همو، الفکر التربیوی عند بدرالدین بن جماعه، من اعلام التربية العربية الإسلامية، ریاض: مکتبة التربية العربي لدول الخليج، ۱۴۰۹ق.

د. هاشم نشابه، التراث التربوي الإسلامي في خمس مخطوطات، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۸م.

ه. ساکت، محمد حسین، آموزشنامه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸ش.

منحصر به فردی که دارد از زمان تأثیر تاکنون مورد توجه فراوان طالبان علوم دینی و جویندگان دانش قرار گرفته است و بزرگان زیادی آن را ستوده‌اند.

شهید ثانی در مقدمه‌ی خود بر این کتاب، به انگیزه‌اش از تأثیر آن اشاره کرده و تصریح می‌کند:

«کمال انسان در کسب علم است، لیکن همه‌ی علوم باعث کمال و قرب به خداوند نمی‌شوند. هم‌چنین، تحصیل علم به هرگونه‌ای که باشد سبب حصول نتایج آن نمی‌گردد، بلکه تحصیل آن، شرایط و ضوابط خاصی دارد که طالب علم، مکلف به رعایت آن و هم‌چنین انجام آداب و وظایف مربوط بدان می‌باشد.»

او می‌افزاید:

«طالبان علم فراوانی را دیده است که علی رغم جدّ و جهد وافر در کسب علم، موفقیت چندانی به دست نیاورده‌اند و گذشته از این، بعضی افراد هم از طلب علم چیزی جز دوری از خدا عایدشان نشده است و سبب این همه، چیزی نیست مگر رعایت نکردن آداب و رسوم علم آموزی.»^۱

بنابراین شهید ثانی، منیه المرید در اصل، خلاصه‌ی کتاب [از دست رفته‌ی] دیگری از خود اوست با عنوان "منار القاصدین فی أسرار معالم اللَّاهِين" که وی در آن تمامی احکام و آداب مربوط به دانش‌اندوزی را بیان کرده است.^۲

شهید، نگارش این کتاب را در سال ۹۵۴ قمری - یعنی حدود یازده سال پیش از شهادتش - به پایان رسانده است. بنابراین، او زمانی این

۱- منیه المرید فی أدب المفید والمستغاید، تحقیق: مختاری، رضا، صص ۹۱-۹۲.

۲- همان، ص ۹۲.

کتاب را تأليف کرده که خود سال‌ها نزد علمای شيعه‌ی جبل عامل به تحصيل علم پرداخته و هم‌چنین از محضر دانشمندان بزرگ اهل سنت در دمشق و مصر بهره‌مند شده است و پس از آن با پشتوانه‌ی عميق علمي و تجربى، و آگاهى از روش‌های مختلف علم‌اندوزی به نگارش آن اثر دست يازيده است.^۱

زين الدین منیة المرید را در یک مقدمه، چهار باب، یک خاتمه و یک تمه تدوين کرده است. او در مقدمه‌ی کتاب به ذکر کلياتي همچون فضيلت عالم و متعلم و علم آموزی پرداخته است و در چهار باب بعدی، مباحث اصلی خود را در خصوص آداب تعلیم و تربیت اسلامی بيان می‌کند. عنوانين اين ابواب، خود، به خوبی گويای محتواي اصلی آن‌ها خواهد بود:

- ۱) الباب الأول: آداب المعلم و المتعلم.
- ۲) الباب الثاني: آداب الفتوى و المفتوى و المستفتى.
- ۳) الباب الثالث: المناورة و شروطها و آدابها و آفاتها.
- ۴) الباب الرابع: آداب الكتابة و الكتب و ما يتعلق بها.

وی در خاتمه به بيان سه مطلب می‌پردازد:

در مطلب اوّل، به اقسام علوم شرعی اشاره کرده، آن‌ها را در چهار قسم بر می‌شمارد: ۱) علم الكلام؛ ۲) علم الكتاب العزيز؛ ۳) علم الأحاديث النبوية؛ ۴) علم الأحكام الشرعية.

در مطلب دوم، احکام مربوط به علوم شرعی را بازگو می‌کند، و در واقع، حکم شرعی تحصیل رشته‌های مختلف علمی را مشخص می‌کند.

در مطلب سوم، به ترتیب یادگیری علوم شرعی برای متعلم اشاره می‌کند.

یکی از مطالب جالب توجهی که شهید در این خاتمه بدان پرداخته است، جایگاه علم کلام در میان دیگر علوم شرعی است. رویکرد وی به علم کلام و آموزش آن در خاتمه‌ی منیه‌المرید به‌طور کامل با رویکرد وی به این موضوع در دیگر آثارش متفاوت است.

او در رساله‌ی مختصر کلامی خود با نام "الإِقْتَصَادُ وَالإِرشَادُ" علم کلام را دورترین، دشوارترین و خطرناک‌ترین طریقه برای شناخت خداوند متعال می‌داند.^۱

در جای دیگری از این رساله، او علم کلام را علمی می‌شمرد که نه موضوع مشخصی دارد و نه محمول معینی، و محتوای آن هم عبارت است از مسایل متفرقه‌ی ریاضی، طبیعی، الهی و غیر آن، که ایمان، هیچ توقفی بر دانستن آن‌ها ندارد.^۲ شهید، پس از نقل احادیثی در مذمت پرداختن به مباحث کلامی، تأکید می‌کند که هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر وجود یا استحباب یادگیری علم کلام وجود ندارد.^۳

با این حال، وی در منیه‌المرید، علم کلام را یکی از علوم شرعی اصلی و بلکه اساس علوم شرعی دانسته است که شناخت خدا و رسول او از طریق آن میسر می‌شود. او در ادامه به آیات و روایات دال بر فضیلت آموزش علم کلام و ترغیب بدان اشاره کرده^۴ و حتی در مقام تعیین حکم شرعی یادگیری علم کلام اظهار می‌دارد که دانستن اصول

۱- الإِقْتَصَادُ وَالإِرشَادُ، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۳۸.

۳- همان، ص ۱۵.

۴- منیه‌المرید، صص ۳۶۵-۳۶۷.

اعتقادی واجب عینی است، اما آموزش دقائق و جزئیات علم کلام، به
قصد حفاظت از دین و دفع شباهت مخالفین واجب کفایی است.^۱

در هر صورت، بررسی تفصیلی رویکرد شهید ثانی به علم کلام،
مسئله‌ی مهمی است که در اینجا میسر نیست و خود فرصت دیگری
طلب می‌کند.

نکته‌ی مهم دیگری که درباره‌ی کتاب شریف منیه المرید قابل
پژوهش و دقّت است، تعیین منابع و مأخذی است که شهید ثانی برای
نگارش این کتاب از آن‌ها استفاده کرده است. محقق ارجمند منیه
المرید با تلاش فراوان خود به مهم‌ترین مصادر شهید ثانی در تأثیف این
کتاب دست یافته است. بنا به گفته‌ی او، علاوه بر منابع حدیثی‌ای
همچون «کافی» کلینی، «أمالی»، «خصال» و «تعویل» شیخ صدوq و
«تفسیر منسوب به امام حسن عسکری طیلیل»، شهید به‌طور مستقیم از مأخذ
دیگری نیز بهره برده است که عبارتند از:

شرح المهدی نووی، إحياء علوم الدین غزالی، التفسیر الكبير فخر
رازی، فتح الباقی بشرح الفیة العراقي ذکریا بن محمد انصاری شافعی،
تذكرة السامع والمتكلّم ابن جماعة.^۲

در میان آثار پیش‌گفته، تأثیرپذیری منیه المرید از تذكرة السامع و
المتكلّم ابن جماعة به روشی مشهود است. این تأثیرپذیری به حدی است
که به عقیده‌ی برخی «درباره‌ی منیه المرید شهید ثانی باید گفت که
نه تنها نویسنده‌ی بلند آوازه‌ی شیعی، استخوان‌بندی، فصل‌بندی و
بیشترین بخش محتوای کتابش را از تذكرة السامع بدرالدین بن جماعه‌ی

۱- همان، ص ۳۸۰.

۲- همان، ص ۷۰.

شافعی اقتیاس کرده است، بلکه در بسیاری از جاهای متن و عبارت کتاب او را گاه با اندکی دگرگونی و گاهی به طور کامل و درست و بسیار هیچ دگرگونی، در نگاشته‌ی خود آورده است. چنین کاری در نگاشته‌های بعضی از پیشینیان نیز سابقه داشته است. در واقع، این دانشمند و پژوهش‌گر شیعی، پس از آن که کتاب همتای شافعی خود را سودمند و گیرا یافته است، بر آن شده تا با اندکی دگرگونی و حذف نام و نشان نویسنده و دیگر راویان اهل تسنن از یک سو، و آراستن آن به احادیث و گفتار پیشوایان بزرگ شیعه و افزودن فصلی به نام فتوادهنه و فتواگیرنده از دیگر سو، کتاب را به متن جامعه‌ی علمی تشیع وارد سازد؛ همان کاری که ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه ۱۶۸۰ م) با احیاء علوم اللئین ابوحامد غزالی شافعی (م ۵۰۵ ه ۱۱۱۱ م) در کتاب ارزشمند «المحجة البیضاء فی تهذیب الایحیاء» به گونه‌ای دقیق، علمی و به‌ویژه با رعایت امانت‌داری انجام داده و گه‌گاه به نقد، بررسی، خردگیری و پاسخ‌گویی هم پرداخته است.^۱

در واقع باید گفت، شهید ثانی اکثر مطالب خود را در باب اول و چهارم این کتاب بدون این که نامی از مؤلف تذكرة السّامع بيرد، از این کتاب برگرفته است. گذشته از پاره‌ای تغییرات و افزودن باب دوم (آداب الفتوی و المُفتی و المُستفتی) – که جای آن در کتاب ابن‌جماعه خالی است – و اضافه کردن احادیث شیعی، کتاب منیة المرید یک

رونویسی از کتاب تذكرة السّامع است.^۲

۱- آموزشنامه، ص ۱۳۸.

۲- همان، ص ۱۴۱.

علاوه بر منابع یاد شده، به طور حتم شهید ثانی از مأخذ دیگری نیز استفاده کرده است. در تحقیق اخیری که استیوارت در این خصوص انجام داده است، آشکار شده که شهید ثانی در تألیف منیه المرید بیش از هر منبع دیگری، از نگاشته‌ی یکی از معاصران سنتی مذهب خود به نام ابوالبرکات بدرالدین محمد غزی عامری دمشقی (۹۸۴-۹۰۴ ق.) بهره برده است.^۱

به عقیده‌ی استیوارت، کتاب غزی با عنوان «اللَّذَّرُ النَّضِيدُ فِي أَدْبَرِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفْيَدِ»^۲ مهم‌ترین مأخذ شهید ثانی در تألیف «منیه المرید فی أَدْبَرِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفْيَدِ» بوده است. او با تطبیق و مقایسه‌ی محتوای این دو کتاب نشان می‌دهد که تأثیرپذیری منیه المرید از اللَّذَّرُ النَّضِيدِ به اندازه‌ای است که می‌توان فراهم آورده‌ی شهید ثانی را تحریری دوباره از اللَّذَّرُ النَّضِيدِ دانست؛ تنها با این تفاوت که برخی از احادیث شیعی به آن اضافه شده است.^۳

در کنار تأثیرپذیری منیه المرید از دیگر کتب، باید به تأثیرگذاری عمیق این کتاب بر کتاب‌های نگارش یافته پس از آن در این زمینه نیز اشاره کرد. برای نمونه، فیض کاشانی در «المحاجة البيضاء» در موضع متعددی به نقل مطلب از منیه المرید پرداخته است.^۴ همچنین، این اثر

1-Devin j.stewart, Notes on Zayn Al-Di- N Al-Amili -'s Munyat Al-Muri - D Fi- Adab Al-Mufi- D Wa-L-Mustafi- D , Journal of Islamic Studies, 21:2 (2010) p: 244.

2-مشخصات کتاب شناختی این اثر بدین قرار است:

اللَّذَّرُ النَّضِيدُ فِي أَدْبَرِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفْيَدِ، تصحیح: أبو یعقوب نشأت بن کمل المصری، مکتبة التوعیة الإسلامية ۲۰۰۶م.

3-ibid.

4- مختاری، رضا، مقتامه‌ی منیه المرید، ص ۵۷

مورد توثیق علّامه مجلسی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قرار گرفته و وی از آن به عنوان یکی از مصادر بخارا^۱ نام برده است.

اگرچه تاکنون پیرامون این کتاب پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، روشن شدن دیگر ابعاد مهم این اثر ارزشمند، محتاج تحقیقات بیشتری است.

منیه المرید تا به حال چندین بار ترجمه شده و بارها با ویرایش‌های مختلف به چاپ رسیده است.^۲ بهترین این ویرایش‌ها چاپ اخیر آن است که با تصحیح و تحقیق فاضل گران‌قدر آقای رضا مختاری فراهم شده است.

۸- *الْمُعِيدُ فِي أَدْبِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفِيدِ*

این کتاب، نگاشته‌ی عبدالباسط بن موسی بن محمد بن اسماعیل علّموی (م ۹۸۱ ق.). واعظ مشهور شافعی است. وی به سال ۹۰۷ قمری در شهر دمشق به دنیا آمد و از سن چهارده سالگی به امر خطابه در مسجد حاجب آن شهر مشغول شد.^۳ او هم‌چنین از جمله واعظان مسجد اموی در دمشق بوده و در همان شهر نیز بدرود حیات گفته است.^۴

الْمُعِيدُ فِي أَدْبِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفِيدِ - بنا به تصریح مؤلف آن - تلخیصی است از رساله‌ی "اللَّائَرُ النَّصِيدُ فِي أَدْبِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفِيدِ" نوشته‌ی فقیه شافعی بدالدین محمد بن محمد بن محمد الغزی العامری الدمشقی (م ۹۸۴ ق.).

۱- همان، ص ۵۸.

۲- برای آگاهی از ترجمه‌ها و هم‌چنین چاپ‌های متعدد این کتاب بنگرید: العاملی، زین الدین بن علی، منیه المرید فی أَدْبِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفِيدِ، تحقیق: مختاری، رضا، چ ۷، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷، ص ۶۰.

۳- غیبد، احمد، مقدّمه بر *المعید فی أَدْبِ الْمُفَيْدِ وَالْمُسْتَفِيدِ*، ص ۵.

۴- الأعلام، ج ۳، ص ۲۷۰.

او در مقدمه‌ی این کتاب چنین می‌گوید:

«أماً بعد فهذه رسالة مختصرة، جمعها العلامة شيخ الإسلام البدر محمد بن محمد بن الرّضي الغزّي الشافعى طال بقاوه في فضيلة العلم والعلم والمعلم والمتعلم والمفتى والمستفتى وآداب كلٍّ منهم، ملخصاً لها من مقدمة شرح المهدى لشيخ الإسلام المحيوى النّووى ومن غيرها من الكتب المعتبرة وسمّاها باللّاتر النّصيد في أدب المفيد والمستفيد، واختصرها كاتبها مسماً لها بالعقد التّليد في اختصار اللّاتر النّصيد، أو تسمى بالمعيد في أدب المفيد والمستفيد». ^۱

از عبارت یاد شده چند نکته قابل استفاده است:

- ۱- علموی اختصار خودش از *اللّاتر النّصيد* را در زمان حیات مؤلف آن یعنی بدّر الدّین غزّی فراهم آورده است.
- ۲- مأخذ اصلی غزّی در نگارش *اللّاتر النّصيد*، شرح المهدى نووی بوده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت نگاشته‌ی غزّی، مختصری از آن کتاب به حساب می‌آید.
- ۳- المعید في أدب المفيد والمستفيد، نام دیگری است برای العقد التّليد في اختصار اللّاتر النّصيد، نه این که - چنان‌که برخی گمان کرده‌اند^۲ - خود، نگاشته‌ی مستقل دیگری در اختصار *اللّاتر النّصيد* باشد.
- ۴- علموی نام کتاب خود - *المعید في أدب المفيد والمستفيد* - را از *اللّاتر النّصيد* في أدب المفيد والمستفيد غزّی بر گرفته است، نه

۱- علموی، *المعید في أدب المفيد والمستفيد*، ص ۱.

۲- نگر: *الأعلام* ، ج ۳، ص ۲۷۰

- چنان‌که بعضی پنداشته‌اند^۱ - از منیت‌المرید فی أدب المفید و المستفید شهید ثانی.

المعید، به تبع اصل خودش الدّر النّصيّد، در یک مقدمه، شش باب و یک خاتمه گردآوری شده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱) المقدمة: فی الأمر بالإخلاص والصدق وإحضار النّية.

۲) الباب الأول: فی فضيلة الإشتغال بالعلم و تعلّمه، و تعليمه و نشره و حضور مجالسه و تحذير من أراد بعلمه غير الله و تحذير من آذى عالماً.

۳) الباب الثاني: فی أنواع العلم الشرعي و هي ثلاثة، و مرتبه و هي ثلاثة.

۴) الباب الثالث: فی آداب المعلم و المتعلم و هو ثلاثة أنواع.

۵) الباب الرابع: فی آداب الفتوى و المفتى و المستفتى و هو أربعة أنواع.

۶) الباب الخامس: فی شروط المنازرة و آدابها و آفاتها وفيه فصلان.

۷) الباب السادس: فی الأدب مع الكتب و ما يتعلّق بتصحیحها و ضبطها و وضعها و حملها و شرائهما و استعارتها و غير ذلك.

۸) الخاتمة: فی رقائق لطيفة مناسبة.^۲

اگرچه المعید تلخیصی از الدّر النّصيّد بوده و تا حدّ زیادی متأثر از آن است، لیکن این امر نباید موجب چشم‌پوشی از تأثیرگذاری دیگر

۱- ساکت، محمدحسین، آموزشنامه، ص ۱۳۷.

۲- المعید، فی أدب المفید والمستفید، ص ۲.

آثار مهم نگاشته شده در باب آداب علم آموزی (مانند تذكرة السامع و المتكلّم) بر آن شود.

روزنگار با مقایسه بین دو کتاب المعید و تذكرة السامع به این نتیجه رسیده است که فصل چهارم کتاب ابن جماعه در کتاب علموی رونویسی شده است و تنها به جای یازده مبحثی که در تذکره آمده است، ده مبحث در المعید وارد شده است.^۱

از نکات قابل توجه در خصوص المعید آن است که این کتاب با رویکردی حدیثی نگاشته شده و مشحون است از آیات قرآن، روایات رسول اکرم ﷺ و اقوال صحابه، تابعین، علماء و فقهایی همچون شافعی و ابوحنیفه.

مأخذ اصلی علموی در تدوین مقدمه و باب اول المعید، قرآن کریم و متون حدیثی مشهور اهل سنت همچون صحاح سنت بوده است. در باب سوم، وی بیشترین استفاده را از تذکرة السامع کرده است. او خود در موارد متعددی نام ابن جماعه را برده و از او مطالبی را نقل کرده است.^۲

منابع اصلی وی در نگارش باب چهارم که درباره‌ی آداب فتواددن و وظایف مفتی و مستفتی است، عبارتند از: «أدب المفتى والمُستفتى» ابوالقاسم صیری (م ۳۸۶ ق.)، و اثری دیگر با همین نام از ابن صلاح (م ۶۴۳ ق.)، «المجموع فى شرح المھاب» محيی الدین نووی (م ۷۶۷ ق.)، «الجامع لأخلاق الرأوى و آداب السامع» خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق.) و «أدب الإملاء والإستملاء» سمعانی (م ۵۶۲ ق.).

۱- آموزشنامه، ص ۱۴۳.

۲- برای نمونه نگر: المعید، فی ادب المغید والمستغید، صص ۵۳، ۵۷، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۰.

در آغاز باب پنجم که در خصوص مناظره و آداب آن است، مصنّف کتاب، خود تصریح می‌کند که مطالبش در این فصل، تلخیصی است از آنچه غزالی (م ۵۰۵ ق.) در کتاب «فاتحة العلوم» آورده است.^۱ علموی در پایان این باب و پس از آن که آداب و آفات مناظره را بر می‌شمارد، به نقل چندین مناظره از شافعی می‌پردازد.

نکته‌ی دیگری که درباره‌ی المعید قابل توجه است، تأثیرگذاری این کتاب بر نگاشته‌های پس از خود در این زمینه است. المعید در کتاب «آداب العالم والمتعلم» تألیف حسین بن قاسم منصور یمنی (م ۱۰۵۰ ق.) نشان‌هایی ژرف و آشکار بر جای نهاده است.^۲ هم‌چنین، بعید نیست که شهید ثانی در نگارش منیه‌ی المرید از المعید استفاده کرده باشد.

در هر حال، المعید را می‌توان در زمره‌ی مهم‌ترین نگاشته‌ها در باب آداب دانش‌اندوزی و اخلاق علم‌آموزی به حساب آورد. این کتاب در سال ۱۳۴۹ قمری در مطبعة الترقى شهر دمشق و به کوشش احمد عبید به چاپ رسیده است.

۱- المعید، ص ۱۱۳.

۲- آموزشنامه، ص ۱۴۳.

منابع

۱) قرآن کریم.

۲) بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با طلاب و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم؛ مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۹.

۳) آذرنوش، آذرتاش، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، مدخل «ادب»، زیر نظر: موسوی بجنوردی، کاظم، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۴) باستانی، اسماعیل، دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۷، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۲ ش.

۵) عبدالبر التمری القرطبی، یوسف، جامع بیان العلم و فضله و ما ينبغي فی روایته و حمله، ۲ ج، مصر: إدارة طباعة المنیرية.

۶) سرگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ترجمه: فهمی حجازی، محمود، افست، قم: مکتبة آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۲ق.

۷) رفیعی، علی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، مدخل "ابن سحون" و مدخل "ابن جماعه"، زیر نظر: موسوی بجنوردی، کاظم، تهران: ۱۳۸۳ ش.

۸) ابن فرحون، ابراهیم بن نور الدین المالکی المعروف، الدیاج المذهب فی معرفة أعيان علماء المذهب، بیروت: دارالكتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

۹) کحاله، عمر، معجم المؤلّفين، بیروت: مکتبة المشنی.

۱۰) بغدادی، اسماعیل پاشا، هدایة العارفین، بیروت: دارإحياء التراث العربي، ۱۹۵۱م.

۱۱) زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت: دارالعلم للملايين، ۲۰۰۷م.

- (۱۲) بازاری، اسماعیل بن عثمان، *تفہیم المتعلم* علی تعلیم المتعلم، ۱۳۲۱ق.
- (۱۳) زرنوچی، برهان الدین، *تعلیم المتعلم*، نسخه موجود در معهد الثقافة و الدراسات الشرقية در دانشگاه توکیو به شماره ۲۳۰۳-۹۹۹۹.
- (۱۴) قره بلوط، علی الرضا، احمد طوران، *معجم التاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم*، ترکیه: دار العقبة.
- (۱۵) الیان، سرکیس، *معجم المطبوعات العربية*، افسن، قم: مکتبة آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
- (۱۶) طوسی، نصیر الدین، *آداب المتعلمين*، تحقیق: حسینی جلالی، سید محمد رضا، قم: انتشارات ماهر، ۱۴۳۱ق.
- (۱۷) جهانبخش، جویا، «درنگی دیگر در انتساب آداب المتعلمين به استاذ البشر»، در: مجله اخلاق، ش ۱، دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان، پاییز ۱۳۸۴.
- (۱۸) دانشمند طوس، به کوشش: پور جوادی، نصرالله و ژیوا وسل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹ش.
- (۱۹) مدرس رضوی، محمد تقی، *احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی*، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶ش.
- (۲۰) سبکی، تاج الدین، *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحی، بیروت: دار إحياء الكتب العربية.
- (۲۱) ابن جماعه، بدر الدین، آموزشنامه، گزارش و پژوهش: ساکت، محمدحسین، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸ش.
- (۲۲) ابن جماعه، بدر الدین، *تذكرة السامع والمتكلّم* فی ادب العالم و المتعلم، تحقیق: الجزائری، عبدالسلام عمر علی، مکتبة ابن عباس، ۱۴۲۵ق.

- ۲۳) عاملی، زین الدین بن علی بن احمد معروف به شهید ثانی، منیهه المربید فی ادب المفید والمستفید، تحقیق: رضا مختاری، چ ۷، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
- ۲۴) ...، الإقتصاد والإرشاد، چاپ شده در رسائل شهید ثانی، ج ۲، تحقیق: مختاری، رضا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
- ۲۵) علموی، عبدالباسط بن موسی بن محمد بن اسماعیل، المعید فی ادب المفید والمستفید، تحقیق: احمد عبید، دمشق.
- ۲۶) Devin J. Stewart, Notes on Zayn Al-Di-Nal-Amili's Munyat Al-Muri-D Fi-Adab al-Mufi-d wa-l-Mustafi-d , Journal of Islamic Studies, 21:2 (2010) p: 244.
- ۲۷) Franz Rosenthal, Knowledge Triumphant, brill ,2007.

سیر اخلاق در جنبش‌های نوپدید دینی

وهاب مشهدیان عطاش^۱

چکیده

اخلاق در ادیان الهی، به ویژه دین مبین اسلام، مجموعه آموزه‌هایی است که راه و رسم چگونه زیستن را به نحو شایسته و صحیح تبیین می‌کند. اما در نظرگاه غربی و سکولار، اخلاق به معنای قانونی تلقّی شده که تنها مربوط به زندگی اجتماعی و حقوق افراد و جوامع انسانی است.

در این نوشتار سعی شده است مؤلفه‌های اخلاقی در مکاتب و ادیان نوپدید مورد سنجش قرار گرفته و در نهایت اثبات شود که: ۱- در این جنبش‌ها عموماً اخلاق چه به معنای سکولار و چه غیر آن رعایت نمی‌شود؛ ۲- مکاتب عرفانی نوپدید، بر خلاف ادعایشان، قادر ارزش‌های اخلاقی هستند.

۱- نویسنده و پژوهشگر، طلبه‌ی درس خارج حوزه‌ی علمیه‌ی قم، دانشجوی رشته‌ی فلسفه‌ی دانشگاه.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، اخلاق سکولار، عرفان و اژه‌های نوظهور، اکنکار،^۱ اوشو،^۲ کریشنا مورتی،^۳ شیطان‌پرستی.^۴

مقدمه

بر اساس تعاریف موجود، نمی‌توان معنایی واحد برای دین پیدا کرد که جامع افراد و مانع اغیار باشد. شاید هیچ کلمه‌ی دیگری غیر از دین نباشد که در عین استعمال زیاد، نگرش افراد درباره‌ی آن، این مقدار متفاوت و غیر قابل جمع باشد.^۵

عده‌ای کلمه‌ی دین را از دیانت می‌دانند که از فارسی گرفته شده و به معنای شریعت و قانون است، و عده‌ای دیگر، دین را حسن روحانی که نیک و بد را از هم تمیز می‌دهد، می‌دانند.^۶

از جمله مهم‌ترین سؤالات مطرح در زمینه‌ی دین شناسی، ارتباط اخلاق با دین است. با کمی تسامح، اگر دین را مجموعه‌ی عقاید و دستورات عملی بدانیم که از سوی آفریدگار جهان معین شده است، و اخلاق را مجموعه‌ی آموزه‌هایی بدانیم که راه و رسم چگونه زیستن را به نحو شایسته و صحیح تبیین می‌کند، بهروشی ارتباط دین و اخلاق نمایان می‌شود.

اخلاق، واژه‌ای عربی است که مفرد آن «خُلق» و «خُلُق» است و در لغت به معنای «سجّيّه و سرشت»، اعم از سرشت پسندیده یا ناپسند، است.

۱- Eckankar.
۲- Osho.
۳- Krishnamurti.
۴- Satanism.

۱۹۴

۵- جمعی از نویسندگان، فرهنگ و دین، ص ۲۰۲.

۶- افتخاری، اصغر و کمالی، علی اکبر، رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، ص ۴۸.

گزینش این لفظ حاکی از آن است که فعل اخلاقی چیزی است که باید ریشه در درون داشته باشد و مظہری برای یکی از احساسات گرانبهای درونی تلقی می‌گردد. «خلق» و «خُلُق» از یک ریشه‌اند، ولی یکی به صورت انسانی اشاره دارد و دیگری به سیرت او: خُلُق به صورت باطنی انسان و خلق به صورت ظاهری او اطلاق می‌شود و هریک دارای صفات زیبا و زشت‌اند.^۱

اخلاق الهی و اخلاق سکولار

۱- نمود اخلاق در الاهیون

یکی از نکات اساسی و مورد تأکید ادیان، به‌ویژه اسلام، رعایت اخلاق و امور اخلاقی است. در بسیاری از آیات قرآن و احادیث اشاره شده است که واقعیت امر اخلاقی در حُسن فعل و یا فُبح آن نهفته است و اصولاً مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر که یک وظیفه‌ی اسلامی است دعوت به یک رشته امور اخلاقی است که واقعیت آن را «معروف» و یا «منکر» بودن آن تشکیل می‌دهد. اخلاقِ متکی به مذهب، به گونه‌ای که عقاید مذهبی و اعتقاد به پاداش و کیفرهای روز بازپسین، مجرّاً و پشتوانه‌ی اصول اخلاقی باشند، راهی است که آیین‌های آسمانی و بالاخص آیین مقدس اسلام آن را انتخاب کرده و در طول چهارده قرن، نتایج درخشانی داشته است.

اعتقاد راسخ و استوار به خدایی که حکم‌ران و داور روز بازپسین است، و در آن روز، پرونده‌ی اعمال انسان را می‌گشاید و حتی به این نیز اکتفا نمی‌کند، بلکه صورت واقعی کردارهای ما را به قدرت بی‌پایان خود به ما نشان داده، هر فردی را به پاداش و کیفر خود می‌رساند و ... بزرگ‌ترین پشتوانه‌ی اخلاق، و طبیعی‌ترین ضامن اجرای اصول انسانی

۱- قربانی، عسکر، چیستی اخلاق و فضایل اخلاقی، ص ۱۳۷.

است، و در حقیقت، گرانبهاترین گنجینه و ارزان‌ترین سرمایه‌ای است که از رهبران بزرگ آسمانی به یادگار مانده است و باید به عنوان یک میراث گران‌قیمت از آن حمایت کرد.^۱

در نظام اخلاقی اسلام به گرایش‌های فطری و غریزی توجه شده و در سایه‌ی تعدلیل، از همه‌ی آن‌ها بهره گرفته شده است و آنان که محور ارزش را لذایذ نفسانی می‌دانند، به گونه‌ای در این تعدلیل تحقق می‌پذیرند.

نظام اخلاقی اسلام، مطلق و پایدار، جهان‌شمول و فراگیر است؛ زیرا محور آن، کشش‌های درونی انسان و وحی است که هر دو فراگیرند نظام اخلاقی اسلام، با ضانت اجرایی همراه بوده و از مقوله‌ی توصیه، خالی و از هر نوع تحریک، پیراسته است.^۲

۲- اخلاق سکولار

اخلاق در نگاه غربی و غیر دینی، صورتی دیگر پیدا می‌کند. در یونان باستان و در غرب امروز، نظام‌های اخلاقی متعددی پی‌ریزی شده که به وسیله‌ی پایه‌گذاران آن‌ها، معرفی شده است.

بیشترین این نظام‌ها مربوط به دوران پس از رنسانس است. در این دوره، شیوه‌ی بحث و بررسی در علوم دگرگون شد، و سرانجام، پدیده‌ای به نام «سکولاریزم» و تفکیک دین از حکومت، یا به تعییر صحیح‌تر «دین‌زادایی»، خود را مطرح کرد.

یکی از این نظام‌ها و مکاتب، مکتب اگزیستانسیالیسم است. از راسل یکی از دانشمندان معروف اروپایی که خود از بزرگان مکتب

۱- لقمان، ۱۶، سپا/۴ و زلزله/۸۷

۲- سیحانی، جعفر، اخلاق، ص ۱۳۲

اگزیستانسیالیسم است، سؤال شد خود به کدام یک از سیستم‌های اخلاقی مقید است: او در پاسخ گفت: «روش اخلاقی من، ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع است.»^۱ یعنی تنها به اصولی از اخلاق قایلم که در شعاع و حدود قانون باشد و نه بیشتر.

راسل اخلاق را به معنای قانون تلقی کرده، آن را تنها مربوط به زندگی اجتماعی و حقوق افراد و جوامع انسانی می‌داند و اخلاق فردی را نفی می‌کند. به نظر او، انسان در ارتکاب اموری که ضرر و صدمه‌ای به دیگران نمی‌رساند، آزاد است و لزومی ندارد که از آن‌ها خودداری کند؛ مثلاً لزومی ندارد که زنان عفت به خرج دهند و از معاشقه با غیر همسران خود در صورتی که تولید مثل نکنند خودداری نمایند.^۲

از دیگر فلاسفه‌ی مشهور غرب، فریدریش ویلهلم نیچه، فیلسوف آلمانی (درگذشت به سال ۱۹۰۰ میلادی) است. او در این باره می‌گوید:

«بحث این که زندگانی دنیا خوب است یا بد و حقیقت آن چیست، امری بیهوده است و کسی نمی‌تواند آن را دریابد. بعضی می‌گویند بهتر آن بود که به دنیا نمی‌آمدیم؛ شاید چنین باشد، نمی‌دانم؛ اما می‌دانم که خوب یا بد، به دنیا آمده‌ام و باید از دنیا بهره ببرم و هر چه بیشتر بهتر. آن‌چه برای حصول این مقصود مساعد باشد، خوب است، گرچه قساوت و بی‌رحمی باشد؛ و آن‌چه مخالف و مざاحم این غرض باشد بد است، هر چند راستی و قهرمانی و فضیلت و تقوا باشد.»

او می‌گوید:

«انسان باید فکر خدا و زندگی اخروی را کنار گذارد که از آن

۱- راسل، برتراند، جهانی که من می‌شناسم، ص ۵۶.

۲- همان، صص ۶۷، ۶۸.

ضعف و عجز بر می‌آید. انسان باید در فکر زندگی دنیا باشد و به خود اعتماد کند. این آغاز رهایی از بند است! دیگر آن‌که باید رافت و رقت قلب را دور انداخت؛ رافت از عجز است و فروتنی از فرومایگی.^۱ با این نگاه، قطعاً دیگر جایی برای اخلاق و رعایت اخلاقیات باقی نخواهد ماند.

- عرفان واره‌های نوظهور

جنبش‌های دانشجویی سال ۱۹۷۰ در آمریکا و اروپا، و درخواست جوانان و هم‌چنین زمزمه‌های بازگشت به معنویت و اخلاق، متغّرین غرب را برابر آن داشت تا بر اساس همان دید «کشور برای قیصر، کلیسا برای پاپ»، معنویاتی تازه به جامعه تزریق کنند. این امر باعث حفظ کشور می‌شد. هم‌چنین می‌توانستند تشنگان حقیقت را به نحوی سیراب کنند. بر همین مبنای، به دنبال اخلاقی جایگزین گشتند تا در راستای هدف خودشان باشند؛ و چه اخلاقی بهتر از اخلاق سکولار که اساس و بنیان آن، جدایی دین از سیاست است.

از همین رو، کشورهای غربی به‌ویژه انگلیس، که سابقه‌ی چهار صد ساله در فرقه‌سازی دارد، شروع به وام‌گیری از معنویات شرق کردند تا پس از بازسازی، آن را دوباره به شرق صادر کنند. این مکاتب شرقی، با لعب غربی، دارای دو ویژگی هستند: نخست این‌که خاستگاه آن‌ها یک نظام سکولاری است. دوم آن‌که اخلاق آن، یک اخلاق زمینی و گستته از عالم بالا است؛ اخلاقی که در آن لذت، شهوت و خشنودی فرد، برهمه چیز حتی خداوند، مقدّم می‌شود.

۱- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، ج ۳، صص ۱۹۹-۲۰۰.

در این نوشتار، از میان مکاتب عرفانی - اخلاقی جدید، اخلاق را در مکاتب اکنکار، اوشو، کریشنا مورتی، شیطان پرستی بررسی می کنیم.

اخلاق در مکتب اکنکار

- پیدایش مکتب اکنکار

اکنکار^۱ مکتبی است که توسط پال توئیچل^۲ در سال ۱۹۶۵ به جهان معرفی شد.

پال در سال ۱۹۶۵م. کارگاه آموزشی سفر روح را در کالیفرنیا دایر نمود و آموزش نامه های اکنکار را عرضه کرد.

مؤسسه ای اکنکار در سال ۱۹۷۰م. به عنوان مؤسسه ای غیرانتفاعی تأسیس شد. پال در سال ۱۹۷۱م. در حالی در گذشت که عده بسیاری را به وصل اک^۳ نایل کرده بود. در حال حاضر مرکز این مکتب در ایالت سینه سوتاست. گفته شده که پال پس از بیست و پنج سال پرورش، تحت نظر اساتیدی همچون فوبی کوانترز و ربازار تارز،

۱-Eckan-kar یا طریق معرفت کامل به معنای همکار شدن با خدا تعلیماتی در مورد نور و صوت که خلاصه ای از تمام تعلیماتی است که از طرف خداوند نازل می شود؛ اساس تمامی علوم، و کلیدی در راه کسب نیوهای معنوی؛ دانش باستانی سفر روح؛ انعکاس آگاهی درونی در طریق جهان های پایین تازمانی که فرد وارد مراتب والای جذبه گردد، و احساس کند که تجربه روحانی کسب کرده است. این چنین تجربه ای از طریق تمرینات معنوی که تنها پیروان اکنکار می شناسند، دست یافتنی است.

۲-sri-twitchell-Pal ماهانتا، استاد حق در قید حیات اک، از سال ۱۹۶۵-۱۹۷۱م که سال ارتحال او بود، با نوشتن کتب متعددی تعلیمات مُدرن اکنکار را به مردم جهان آموخت. دارای تأثیفات و نوشته ها و کنفرانس های متعددی است. او به عنوان بنیان گذار، زندگی و ایده های فراوانی را برای هزاران نفر از پیروانش به ارمغان آورد.

3-eck.

استادان اک، اهل تبت، نخستین استاد حق در قید حیات (ماهاتا)^۱ از اهالی آمریکا شد.^۲

مکتب اکنکار، یک عرفان آمریکایی و از زیرشاخه‌های عرفان سرخپوستی است، ولی رگه‌هایی از عرفان شرقی (هندویسم و بودیسم) در آن یافت می‌شود.^۳ این مکتب، تلفیقی از آموزه‌های انواع و اقسام ادیان (الهی و غیر الهی) است.

- رعایت اخلاق در فردیت و انزوا

اکسیت‌ها، تأکید بسیار زیادی بر انزوا و دوری جستن از اجتماع دارند. در احوالات پال آمده که او اجتماع را دوست نداشت.^۴ یا این که گفته می‌شود در اکنکار هر کسی قصر منحصر به فرد خودش را می‌سازد.^۵ در قلمرو اکنکار آنچه هرگز مفقود نمی‌شود و از دست نمی‌رود، فردیت است.^۶ پال در جای دیگر، با تعریف و تمجید از استادان نظام وایراگی، اکسیت‌ها را دعوت به کناره‌گیری از سیاست و مسائل اجتماعی می‌کند: استادان اک، عضو نظام برادری و وایراگی هستند.

واژه‌ی سانسکریت «وایراگ» به معنای غیر وابسته است. این استادان از امیال و خواسته‌های دنیوی رسته‌اند و تنها مأموریت آنان، هدایت روح

۱- Mahanta همان استاد معنوی و معلمی است که کارش کمک کردن به تازه کارها در انجام تمرین سفر روح است.

۲- توئیچل، پال، اکنکار کلید جهان‌های اسرار، ص ۱۵.

۳- مشهدیان، وهاب، اکنکار و عقیده‌ی جاهلی تناسخ، ص ۱۶.

۴- اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، ص ۲۰.

۵- توئیچل، پال، پالجی، ص ۲۰۹.

۶- همان، ص ۱۴۹.

به سر چشمه‌ی الهی است. مسایل اجتماعی برای آنان جذب‌یتی ندارد غالباً از سیاست و سایر شاخص‌های دنیوی کناره می‌گیرند.^۱ با رد اجتماع و غیر اخلاقی دانستن ورود به دنیا فضای را برای سردمندان و چپاول‌گران به خوبی باز می‌کنند.

- تهمت، دروغ، افترا در جهت پیشوفت مکتب
پال توییچل برای آن‌که مکتب خویش را در اندک زمان کوتاه شهره‌ی عالم کند از هر شیوه‌ای، چه مشروع و چه نامشروع، دریغ نکرده است؛ به سراغ تاریخ رفته و از نام بزرگان شهیر استفاده برده، و با تهمت و افترا از میان تمامی ادیان، بهترین‌ها را گل‌چین و به عنوان اکیست معرفی کرده است.

به پانصد سال قبل از میلاد برگشته، خود را شاگرد فیثاغورث و ایشان را از استادان اکنکار می‌داند.^۲

از پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک زرتشت استفاده و او را اکیست می‌خواند.^۳ از بودا، مسیح، شوپنهاور، سخنایی به میان می‌آورد و با تأیید کلام این بزرگان، آنان را اکیست دانسته است.^۴

لائی تسى که در چین ییماران را شفا می‌داد،^۵ تولسی داس، شاعر و عارف قرن ۱۷ م. جلال الدین رومی شاعر (مولانا)، عارف و حکیم پارس در قرن ۱۳ م. را از مشاهیر اک می‌خواند.^۶



۱- توییچل، پال، اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، ص ۲۵.

۲- توییچل، پال، نهادی الهی، ص ۱۱.

۳- همان، ص ۶۹ و ۱۳۰.

۴- همان، ص ۱۲۹.

۵- توییچل، پال، اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، ص ۸۶.

۶- همان، ص ۵۲.

حافظ، شاعر قرن چهاردهم میلادی را پیرو اکنکار می داند. شمس تبریزی را از طرفداران پر و پا قرص اکنکار می داند، و در آخر، همه را یک جا مرید اکنکار، خود و مکتبش را مراد و عامل پیشرفت همه‌ی بزرگان تاریخ بر می شمارد.

پال می گوید که در این مدرسه، معلمین بی شماری داشته است. از آن جمله: محمد، عیسی، موسی، کنفوسیوس، بودا، کریشنا، زرتشت، سقراط، کپرنيک، مارتین لوثر، شکسپیر، امرسون، انیشتین ... و این فهرست پایانی ندارد. رشته‌های تحصیلی آنان در این مدرسه، از «اکیست» آغاز شده و تا مفهوم زندگی تعمیم می یابد.

- خرافی بودن اخلاق ادیان در اکنکار
از نظر گاه آنان، تمامی مذاهب از پنج عنصر اساسی تشکیل شده‌اند
که عبارتند از:

- (۱) فرایض خرافی؛
 - (۲) فانتزی‌های عاطفی؛
 - (۳) مراسم آئینی؛
 - (۴) تفکرات ماوراء الطبیعه؛
 - (۵) اصول اخلاقی (البته اخلاق را به عنوان ابزاری جهت شست و شوی ذهنی افراد می دانند).^۱
- پال می گوید:

«خواندن هیچ یک از کتب آسمانی ما را حتی یک قدم به خدا نزدیک تر نخواهد کرد.^۲ مذاهب با سرسرختی به تشریفات ظاهری می پردازند.»^۳

۱- توییچل، پال، سرزمین های دور، ص ۳۷۶.

۲- توییچل، پال، دنیان بیرون، ص ۱۸.

۳- همان، ص ۱۹۰.

در جایی دیگر می‌گوید:

«تمام محتوای شگفت‌انگیزی که درباره‌ی ادیان شرقی و مکاتب اسرار یونان باستان و همچنین مذاهب غربی گفته شده، زیر کوهی از خرافات، آیین‌ها و تشریفات مدفون شده تا ادیان بتوانند بقا یابند.»^۱

پال در مورد ادیان می‌گوید:

«همه‌ی ادیان از طریق قدرت تصور پیروانشان تأسیس می‌شوند. روحانیت این تصوّر را اختراع می‌کند و آنقدر در مقابل مردم نگه می‌دارد تا قبولش کنند و نیاش آن را بپذیرند.»^۲

در جایی دیگر می‌گوید:

«ظاهراً قرار است مذهب دوست بشر باشد، ولیکن تقریباً در تمام طول تاریخ، این دو با یکدیگر سیز مرگ‌باری داشته‌اند.»^۳

پال درباره‌ی کتب آسمانی می‌گوید:

«کتب آسمانی پیامبران ادیان الهی، ساخته‌ی دست خودشان است. کتب آسمانی حاوی تجربیات درونی انبیا (بنیان‌گذاران ادیان، مانند بودا، کرشینا، مسیح، محمد و ...)^۴ است.»

او درباره‌ی معجزات انبیا می‌گوید:

«تمام معجزات، چیزی به‌جز اعمال ذهنی نیستند؛ هنگامی که ذهن تحریک شده باشد، قابلیت انجام هر کاری را خواهد داشت، چه مخرب و چه سازنده.»^۵

- شروع فریب‌کاری و بی‌اخلاقی از خدا

برخلاف تمامی مکاتب ضد دین، مکتب اکنکار با استفاده از

۱- توبیچل، پال، آک ویدیا، ص ۷۵.

۲- توبیچل، پال، سرزمین‌های دور، ص ۶۶.

۳- همان، ص ۳۴۸.

۴- توبیچل، پال، اکنکار کلید جهان‌های اسرار، ص ۲۳.

۵- همان، ص ۱۶۶.

پارامترهای دینی به جنگ دین آمده است. جزء لاینفک تمامی ادیان الهی اعتقاد به خداست. در مکتب اکنکار، مانند دیگر ادیان، اعتقاد به خدا وجود دارد، ولی به جای یک خدا به چند خدا قابل هستند؛ یک خدای مثبت و چندین خدای منفی. سرآمد خدایان مثبت «سوگماد»^۱ و منفی‌ترین خدا «کل نیرانجان» است.^۲

این دو خدا حقیقتاً دارای صفات خدا بوده، ولی حیطه‌ی عملکردشان، تیّت خداییشان و نحوه‌ی افکارشان کاملاً با یک دیگر متفاوت است. به عبارت دیگر، سوگماد و کل نیرانجان دائمًا با یک دیگر در حال جنگ هستند. کل نیرانجان، خالق جهان مادی و پروردگار هر چیزی است که درون آن قرار دارد. او پروردگاری است که تمام پیامبران قدیم از او در انجیل یاد کردند. هم‌چنین او «یهوه»‌ی یهودی‌ها، خدای مسیحیان و براهم و دانیست‌ها و عملاً خدای تمام ادیان است.^۳

اکیست‌ها می‌گویند: آن خدای واحدی که همه‌ی ادیان الهی قبول داشته، فکر می‌کنند خدای متعال است تنها کل نیرانجان است که با حیله و نیرنگ، انسان‌ها را به پرستش خویش مشغول داشته است.

اکنکار پنج مسأله را موجب قدرت کل نیرانجان می‌داند:

- ۱) تنها‌ی؛
- ۲) مرگ؛
- ۳) نومیدی؛

۱- نیرانجان
۲- سوگماد
۳- کل

۲۰۴

Sugmad - ۱ نام خداوند متعال در طریق اک.

Niranjan kal - ۲ قدرت منفی که جوهر خالص نیست؛ تجلیات مادی و اشکال را خلق می‌کند؛ وظیفه‌اش مشغول نگهداشتن روح در جهان‌های پایین است.

۳- همان، ص ۳۳۴

۴) ترس؛

۵) اضطراب.

اکیست‌ها ابراز می‌دارند کسی که تمرينات معنوی اکنکار را اجرا نمی‌کند، به احتمال زیاد در دام قدرت کل نیرانجان خواهد افتاد. آن‌گاه به جای این که ابزار خدا واقع شود، به کانالی برای ظهور و حضور کل قدرت‌های شیطانی بدل می‌شود.

واکیست‌ها اعتقاد دارند که عالم یک زندان عظیم دارای سلول‌های بی‌شمار است و زندان‌بان این عالم کل نیرانجان است، اما خانه‌ی حقیقی جای دیگری است. کل میل ندارد به هیچ کدام از افراد تحت اختیارش اجازه دهد وارد جهان‌های معنوی شوند، همین‌طور، نمی‌خواهد که ما در کالبد نورانی خود به سوی خداشناسی سفر کنیم. کل ما را وادر می‌کند باور کنیم که اوضاع رو به بهبود است و به این منظور، فاصلان و اصلاح‌گران (پیامبران) اخلاقی، اجتماعی و سیاسی خود را طراحی و به‌طور مستمر به این دنیا گسیل می‌دارد؛ که دائماً در جهت درست کردن این جهان کوشش کنند.

پال در جای دیگری دست از خدایی کل نیرانجان برداشته و او را شیطان می‌خواند. او در این زمینه می‌گوید:

«ستیز روز افزون میان قدرت کل و قدرت اک در جهان‌های روانی که زیر طبقه‌ی روح قرار دارند، همیشگی است. این ستیز نتیجه‌ی بین خوب و زشت است. کل، بنا به مکتبات مسیحیت و سایر ادیان، شیطان یا اهریمن است. او سلطان قدرت منفی است، و بر تخت خویش تأسیس گشته تا برای روح موانعی بیافریند و در نهایت، موجب آبدیده شدن و تکامل وی در دوره‌های توُلد و مرگ در چرخ هشتاد و چهار شود.

به عبارت دیگر، جهان‌های تحتانی به مثابه‌ی کانون پرورش برای روح عمل می‌کنند تا روح در آن‌ها تحصیل کرده، بعد از فارغ‌التحصیلی

به جهان‌های بالاتر راه یابد. روح می‌تواند در مقام همکاری با خدا، خدمت خویش را آغاز کند.»^۱

اخلاق در سیره‌ی اوشو

- اوشو عارف نامدار هندی

باگوان راجینش اوشو، فیلسوف و عارف نامدار معاصر هند، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی در هندزاده شد و در ۱۹ ژانویه ۱۹۹۰ میلادی کالبد خاکی خود را ترک کرد. تحصیلاتش را در هند تا درجه‌ی استادی فلسفه ادامه داد و در سال ۱۹۵۳ میلادی [به پندر مریدانش] به نور حق مشرف و روشن ضمیر شد. از سال ۱۹۶۳ میلادی در اقصی نقاط هند به ایراد خطابه در زمینه‌های معنوی و عوالم روحانی پرداخت. پیروان بی‌شمار و سر سپردگان طریقتش که به عنوان «سانیاسین» مشهورند، در مدت چهار ماه، اراضی کوهپایه‌های ایالت «اورگون» را خریداری و شهری بنا نهادند که به «راجینش پورام» مشهور و خار چشم دولت و سیاستمداران آمریکایی شد.

از اوشو قریب شش صد عنوان کتاب، هفت هزار ساعت نوار کاست و هزار و هفتصد سخنرانی ویدیویی باقی مانده است. آثار اوشو به اکثر زبان‌های زنده‌ی معاصر ترجمه، و پیروانش در اقصی نقاط جهان امروز گستردۀ شده‌اند.

- نگاه انسان‌دارانه‌ی اوشو

پنج ویژگی امانیستی (انسان‌محور) در آیین اوشو به وضوح دیده می‌شود:

الف) محوریّت انسان؛

۱- توییچل، پال، دفترچه‌ی معنوی، ص ۲۹۲

- ب) تأکید بر آزادی و اختیار انسان؛
- ج) اعتقاد به توانایی فوق العاده انسان؛
- د) طبیعت‌گرایی؛
- ه) مدارا.^۱

- اخلاق جنسی در عرفان اوشو

اور اوشو از عشق حرف می‌زنند و آن را تا سرحد سکس تنزل می‌دهند. انسجام کانون خانواده را زیر سؤال برده، انسان را به عیش و خوشی لجام گسیخته دعوت می‌کند، اما تا کجا معلوم نیست! نظر اوشو در مورد روابط آزاد و به دور از معیارهای مذهبی در دهه‌ی نود مشکلات زیادی به بار آورد. در سال ۱۹۹۰ میلادی، آمار تکان دهنده‌ای از فرزندان متولد شده در خارج از چارچوب خانواده در کشورهای توسعه‌یافته منتشر شد. در ایالات متحده با آن که کاتولیک مذهب بوده، حفظ نهاد خانواده از اولویت‌های اصلی دولت و آن کلیساست و نیز با وجود همه‌ی آموزش‌های پیش‌گیری و آزادی سقط جنین، بیست و هشت درصد از کل موالید به‌طور نامشروع متولد می‌شوند. این رقم در کشورهای اسکاندیناوی به پنجاه درصد رسید.^۲

به خاطر جاذبه‌های شهوانی عرفان اوشو، روزبه روز بر جمعیت این فرقه افزوده شد، تا جایی که دولت آمریکا صلاح را بر آن دید تا از دست این استاد خودپرورده خلاص شود. ادعای شده در پی بازداشت او در سال ۱۹۸۶ میلادی، در زندان ایالت اوکلاهما، یک منبع قدرت

۱- اوشو، اینک برکه‌ای کهنه، ص ۱۱.

۲- اوشو، خربان قلب حقیقت مطلق، ص ۴۰۶.

تشعشع رادیو اکتیو را در تشكیخ خواب او شو پنهان کردند تا توانایی‌های عقلانی، قابلیت‌های گفتاری و سیستم دفاعی بدنش را نابود کنند. او شو معتقد است عشق باید زمینی باشد. از نظر او، معشوقه در عرفان، یعنی مادی. او دنیایی بودن عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند. وی می‌گوید: رسیدن به عشق، تنها از طریق قطب مخالف امکان‌پذیر است و میل مرد به زن یا زن به مرد شروع عشق است.

- روابط آزاد و خدمت اخلاقی

او از زنان به عنوان الگویی که دارای استعداد زیادی برای رسیدن به اوج لذت جنسی به طور متواالی هستند، یاد می‌کند. رابطه‌ی دختر و پسر در عرفان او شو آزاد است، و از آن به عنوان یکی از روش‌های مراقبه یاد می‌شود. دیدگاه او شو درباره‌ی عشق بسیار زیاد متأثر از فروید و تا حدود زیادی از شاگرد فروید، «یونگ» است. بر این اساس، وقتی از عشق صحبت می‌کند منظورش همین عشق مجازی زمینی و رابطه‌ی زن و مرد است. او شو تا جایی در شهوت‌رانی پیش می‌رود که در بقیه‌ی توصیه‌هایش - مثلاً مدیتیشن - مریدان را ترغیب به سکس می‌کند.

- هم‌جنس‌گرایی و اعمال غیراخلاقی

پرداختن مفرط او شو به این روابط نامشروع و به اصطلاح «عرفان»، یکی از دلایل محبویّت مکتبش است. از جمله اقدامات مریدان او، راه‌اندازی رسمی و همراه با تبلیغات گسترده‌ی «او شو پارک» است، که جذابیّت زیادی برای گردش‌گران در هند ایجاد کرده است، هم‌چنین شعبه‌هایی از این پارک در دیگر کشورها تأسیس شده است. در این مکان‌های نوعی زندگی زناشویی و جمعی، فارغ از قیود اخلاقی و قاعده‌مند ترویج می‌شود.

دیدگاه اوشو در مورد هم جنس گرایی جالب است، وی معتقد است این مسأله چیز مهمی نیست و هیچ اشتباهی در آن رخ نمی‌دهد. او در این باره می‌گوید:

«این ایده‌های اجتماعی است که چیزی را غلط یا درست می‌شمارد. خوب است اول آن را پذیرید؛ چراکه در صورت رد آن نمی‌توانید آن را حل کنید؛ هرچه بیشتر آن را رد کنید، بیشتر جذب هم جنس خواهد شد، زیرا هر چیزی که ممنوع می‌شود جذابیت بیشتری می‌یابد و هم جنس گرایی یکی از مراحل ضروری رشد انسان، اعم از زن یا مرد است.»^۱

اخلاق در عرفان اوشو، یعنی آزادی و رهایی از قیود؛ انسان هرچه آزادتر، اخلاقی‌تر و عارفانه‌تر.

افکار اوشو بیشتر ترویج کننده‌ی یک هرج و مرح اخلاقی است. هرچه از دیدگاه عقل و شرع ادیان الهی ممنوع و ضد اخلاق فرض شده، در نظر گاه اوشو، نه تنها فعل غیراخلاقی نیست، بلکه با پرداختن مفرط به آن می‌توان نیاز را برآورده کرد و در پی حل آن برآمد.

کریشنا مورتی و پیشنهاد آزاد سازی

- جیدو کریشنا مورتی

جیدو کریشنا مورتی عارف، روان‌شناس، متفکر، نویسنده و سخنران مشهور در سال ۱۸۹۶ میلادی در میان خانواده‌ای از برهمنان جنوب هند دیده به جهان گشود و در سال‌های نوجوانی به تحصیل خصوصی پرداخت. از دهه‌ی سوم قرن بیستم، سفرهای پیاپی خویش را به کشورهای گوناگون آغاز کرد و طی این سفرها در مقام آزاده‌ای اندیشمند به سخنرانی پرداخت. این سفرها تا پایان

۱- مشهدیان، وهاب، معنویت یا رهایی از معنویت، ص ۱۳۱

زندگی پریار وی ادامه داشت و او تا واپسین دم نیز به کوشش خویش در راه آزادسازی درونی آدمی ادامه داد. هدف یگانه‌ی او همواره این بود که روان آدمی از بندهای درونی و بروني آزاد گردد. او می‌گفت که این آزادی تنها از راه دگرگونی کامل روان آدمی امکان‌پذیر است و هر کس توان آن را دارد که خود را نه در آینده‌ای مبهم، بلکه به گونه‌ای انقلابی دگرگون سازد.

- گرفتار شدن فرد به خویشن

در مكتب مورتی، اولویتی در کار نیست؛ یعنی لازم نیست کسی نکات اخلاقی و یا پیشنهاد کسی را قبول کند، بلکه اوّل و آخر قبول مطلب خود فرد است.

کریشنا مورتی عنوان می‌دارد:

«گوینده‌ی این سخنان بر آن نیست که شما را نسبت به فلان موضوع متلاعده سازد تا فلان باور را به شما القا کند. او از شما نمی‌خواهد که دنباله‌رو او بشوید. او مرشد و مراد شما نیست. او مبلغ و مدافع نظام خاصی - مثلاً یک نظام فلسفی خاص - نیست، بلکه به عنوان دوستانی که چند سال است یک دیگر را می‌شناسیم، و علاقه و نگرانی مان صرفاً متوجه زندگی شخصی خودمان نیست، می‌خواهیم به اوضاع جهانی نگاه کیم که رو به دیوانگی، آشفتگی و پریشانی می‌رود.»^۱

کریشنا مورتی می‌گوید:

«هیچ معلم یا مرشدی^۲ وجود ندارد. فقط شما هستید؛ یعنی ارتباط شما با دیگران و جهان، هیچ چیز دیگری وجود ندارد. وقتی این را تشخیص دادید، یا دچار احساس حقارت می‌شوید که خود منجر به

۱- مورتی، کریشنا، شعله‌ی حضور و مدبیشن، ص ۱۲.
۲-authority.

نالمیدی و بدینی می‌شود، یا با این حقیقت روبه‌رو می‌شوید که نه شما و نه هیچ کس دیگری مسؤول جهان یا خودتان و آن‌چه فکر یا احساس می‌کنید و یا چگونگی رفتارتان نیست؛ در نتیجه، همه‌ی ترحم شما خود به خود بی‌فایده است؛ زیرا آن‌هم شکلی از ترحم به خود است.^۱

- باور یعنی یک امر فردی

به نظر مورتی، باور صرفاً یک امر فردی است و ما نمی‌توانیم و نباید یک موضوع فردی را به صورت تشکیلات درآوریم. اگر چنین کنیم، از آن یک چیز مرده و بی‌روح ساخته‌ایم، از آن یک پدیده‌ی خشک و ایستا ساخته‌ایم، از آن یک مسلک و مشرب، یک فرقه ساخته‌ایم و آن را بر دیگران تحمیل کرده‌ایم. مورتی می‌گوید:

«بار دیگر این عقیده‌ی خود را تکرار می‌کنم که هیچ تشکیلاتی نمی‌تواند انسان را به سوی تعالیٰ معنوی هدایت کند. اگر تشکیلاتی بدین منظور برقرار گردد، تبدیل به نوعی چوب زیر بغل و تکیه‌گاه می‌گردد؛ موجب تضعیف و وهن عزّت و آزادگی آدمیان می‌شود، بلکه موجب اسارت انسان‌ها شده و به طور اجتناب‌ناپذیری فرد را دچار فلنج روحی و روانی گردانده، مانع رشد درونی او می‌شود.»^۲

- اخلاق نوین یعنی نفی ایمان مورتی می‌گوید:

«صدها سال است که آدمی برنامه‌ریزی شده تا باور کند و ایمان داشته باشد و از آیین‌ها و جزم‌های ویژه‌ای پیروی کند، بنابراین،

۱- مورتی، کریشنا، رهایی از دانستگی، ص ۴۲.

۲- مورتی، کریشنا، تعالیم کریشنا مورتی، ص ۴۲

مغزش همانند کامپیوتر شده است، منتها به علّت محدودیت، از کارآیی آن برخوردار نیست. البته کامپیوتر هم اگرچه کرانمند است، به این علّت که خواهد توانست بسیار سریع‌تر بیندیشد، آدمی را از میدان به در خواهد ساخت.^۱

همه جا تقسیمات و اختلافات مذهبی و فرقه‌ای متعصّبانه از قبیل کاتولیک، پروتستان، هندو، بودایی و غیره وجود دارد. به عقیده‌ی کریشنا مورتی، هر آن‌چه درون پرستش گاهها و کلیساها، از پیکره‌ها، نمادها و نگاره‌ها قرار دارد، آفریده‌ی ذهن است.

راهی و آزادی ذهن

به عقیده‌ی کریشنا مورتی، برای آن‌که بتوان با ذهنی پویا زندگی کرد، باید خالی الذهن بود؛ تا بتوان به درستی تصمیم گرفت و ذهن سرزنشهای داشت. از نظر مورتی، بسیار مفید است که ما یک ذهن نقّاد و پرسش‌گر داشته باشیم؛ ذهنی که چیزها را کور کورانه نمی‌پذیرد؛ ذهنی که بگوید ما نمی‌توانیم بیش از این به زندگی پرفلاكت و نکبت‌بار ادامه بدھیم؛ حیاتی چنین سیاه، ددمنشانه، ظالمانه و خشونت‌آمیز. باید درباره‌ی زندگی تردید و سؤال کنیم، نه این که زندگی‌ای را پذیریم که خود ما با این روال وحشتناک به مدت پنجاه یا شصت سال ادامه داده‌ایم، و نوع انسان هزاران سال ادامه داده‌اند.

مورتی، انسان را به یک توقف اساسی در زندگی و یا به تعییر رسانتر طغیان در برابر همه‌ی آن‌چه تابه حال بر انسان تحمیل شده است، دعوت می‌کند. مورتی می‌گوید: ذهن باید آزاد شده، کاملاً ساکت و آرام باشد، نه این که توسط آموزه‌هایی کترل شود. هنگامی که ذهن

۱- مورتی، کریشنا، تار و پرد اندیشه، ص ۱۴.

یک ذهن کاملاً آزاد باشد - یعنی پیرو مذاهب و ادیان متداول نباشد - قادر به تفّحص در طبیعت و ماهیّت حقیقت خواهد بود؛ و نه مراد و مرشدی که او را به سوی خود بیرد. تنها یک ذهن ساکت است، یک ذهن آزاد است که می‌تواند به چیزی ورای زمان دست یابد.^۱

از کلام مورتی بر می‌آید هنگامی که؛ ذهن گرفتار یک ایدئولوژی و یک عقیده است، یا هنگامی که در قلب تجربه‌ها و خاطرات گذشته‌ی خودش محصور است، نمی‌تواند آرام باشد.

نفى اخلاق در شیطان‌پرستی - ماهیّت شیطان‌پرستان

شیطان‌پرستی جدید، برخلاف شیطان‌پرستی قدیم، اعتقادی به وجود شیطان خارجی ندارد، بلکه معتقد است شیطان، طبیعت و وجود هر انسانی را پر کرده، در باطن هر فردی وجود دارد. مراسم شیطان‌پرستی جدید، مراسmi است برای دعوت از شیطان باطنی و حسن اهربینی درونی که با اعمال جنسی آرام می‌گیرد و ارضا می‌شود. شیطان‌پرستان، جسم‌پرست بوده، اعتقاد دارند هر آن‌چه وجود دارد، مديون آلت تناسلی آدمی است و انسان باید کامل‌ترین لذت جسمانی و جنسی را در این دنیا ببرد.

بسیاری نیچه را به عنوان پدر فرقه‌ی شیطان‌پرستی می‌دانند، به دلیل این که تفگر غالب و اصیل این فرقه، کشن خداوند است.



اما واقعیّت آن است که در اوایل قرن نوزدهم برخی از اشراف انگلستان که عضو گروه فراماسونری بودند، به رهبری سر فرانسیس داشو، گروه شیطان‌پرستان را با نام باشگاه آتش جهنم در شهر لندن

۱- مورتی، کریشنا، شعله‌ی حضور و ملاییش، ص ۳۸.

تأسیس کردند و از اوایل قرن نوزدهم شهر لندن مرکز شیطان‌پرستان در اروپا بوده است.

شیطان‌پرستان دارای ویژگی‌هایی همچون گناه‌گرایی، قتل، تجاوزات جنسی، نابود کردن اصول اخلاقی، بی‌توجهی به مسائل توحیدی و ... هستند.

- منوع و حرام در شیطان‌پرستی وجود ندارد

شیطان‌پرستان بسیار فعالند و در اغلب کشورهای جهان دارای کلیسا هستند. تقریباً هر نوع حرکتی در ادیان الهی منوع و حرام دانسته شده، در این مکتب مباح و آزاد است؛ از خودکشی، قتل و تجاوز جنسی گرفته تا مصرف مواد مخدر و الکل.

آزادترین کشور برای انجام مراسم شیطان‌پرستی آلمان است که شنیع‌ترین اعمال در آن‌جا صورت می‌گیرد. شیطان‌پرستان دارای مراسم گوناگونی هستند که یکی از آن‌ها مراسم، «بوسه‌ی مقدس» است. این مراسم هنگام پیوستن عضو جدید به گروه شیطان‌پرستان صورت می‌گیرد؛ به این صورت که فرد جدید عریان شده، توسط کشیش بر پنج عضو او بوسه زده می‌شود؛ یکی از آن اعضاء، آلت تناслی است. از دیگر مراسم، نماز جماعت سیاه است که به مراسم عشای ربانی مسیحیان شبیه است.

مراسم دیگر، قربانی کردن برای شیطان است و معمولاً خود قربانی از قبل بی‌هوش و پس از غسل در شبی تاریک، قربانی و سپس سوزانده می‌شود.

مراسم دیگر، دعای محراب است؛ به این صورت که فرد در یک محراب قرار گرفته، با کشیدن پارچه‌ای سیاه بر روی خود و استفاده از

علامت ستاره‌ی پنج پر و خواندن اورادی، به نیایش و کسب قدرت از شیطان مشغول می‌شود.^۱

- گذری بر چند اصل ضد اخلاقی شیطان پرستان
نُه اصل عقیدتی، مشخص کننده‌ی چارچوب نگاه شیطان پرستان
است. نمونه‌ای از این اصول به این قرار است:

الف) شیطان، نماد وجود، زندگی شاداب و مادّی است، نه یک رؤیای ناچیز معنوی؛ امور معنوی و غیر مادی توهّم و ظاهر است.

ب) شیطان می‌گوید: کم عقلی و بی‌عفّتی بهتر از ریاکاری و خودفریبی است.

ج) شیطان، سبل انتقام‌جویی است، نه برگرداندن آن طرف صورت (اشاره به رفتار محبت‌آمیز مسیحیان).

د) شیطان، انسان را با دیگر حیوانات کاملاً همانند می‌داند، گاه بهتر و اغلب بدتر از آن حیوانی که بر چهار دست و پا راه می‌رود.

ی) شیطان، تمام آن‌چه گناه نامیده شده را مایه‌ی خرسندی، مسرّت روانی، آرامش فکری و عاطفی می‌داند.^۲

در برخی منابع به یازده و برخی دیگر بیست قانون برای شیطان پرستان اشاره شده است. در اینجا به ذکر چند قانون بسنده می‌کنیم:

الف) اگر مهمانی در محل استراحت توست و تو را می‌رنجاند، او را مورد ستم خویش قرار ده.

ب) به هیچ حیوانی غیر انسان صدمه نزن، مگر برای غذا یا دفع حمله‌اش.

۱- کریمی، حمید، جهان تاریک، ص ۴۶.

2-www. Satanc 8 . blog fa. Com.

- پ) شادی را در پیروزی بجوى و نه در صلح.
- ت) همواره برای بیشتر تلاش کن؛ پیروزی، پایانی ندارد.
- ج) بمیر، به جای آن که تسليم شوی.
- ر) خون یک جاندار، بهترین است، از برای آبیاری دانه‌های یک زندگی جدید.
- د) هیچ چیز زیبا نیست به جز انسان، ولی زن، زیباترین موجود در جهان است.
- ی) هر آن چیز که عظیم است، بر فراز اندوه بنا شده است.^۱

- تأثیر موسیقی در شیطانی کردن اخلاق مریدان پایه گذاران شیطان پرستی، افرادی غیر عادی، هم‌جنس باز، اهل شهوت‌رانی افراطی و سایر زشتی‌ها هستند که حتی رفتارهای آن‌ها در انگلیس و کشورهای غربی نیز مورد اعتراض و نفی قرار گرفته است.^۲ شاعران و خوانندگان شیطان پرست، با گزینش کلمات و کمک گرفتن از آلات موسیقی مهیج، سعی در القای واژگان کلیدی این مکتب در ذهن و ضمیر ناخودآگاه شنوندگان، دارند.

خوانندگان متال و راک، مدام در آهنگ‌های خود این واژه‌ها را به کار می‌برند:

«به جهنم خوش آمدیل»، «سرودی از جهنم»، «محکوم به جهنم»، «در جهنم بسوز»، «شاہزادگان جهنم»، «نگهبان جهنم»، «می‌خواهم به جهنم بروم»، «زنگ‌های جهنم ...».^۳

۱- www.xekiaz1000.blog.Com.

۲- کریمی، حمید، جهان تاریک، ص ۵۷.

۳- مشهدیان، وهاب، معنویت منهای معنویت، ص ۱۲۵.

در بررسی روزنامه‌ها و رسانه‌ها، می‌توان نمونه‌ی جنایات و خودکشی فزاینده‌ی شنوندگان و بینندگان این کنسرت‌ها را به صورت نمودار غیرعادی کشtar، تجاوز به عنف و استفاده‌ی مرگ آور از مواد مخدّر مشاهده کرد. میانگین خودکشی یا صدمه رساندن شدید به خود برای گروه شیطانپرست پنک فلوید، به پائزده تا بیست نفر بعد از هر کنسرت می‌رسد. مرگ‌های زود هنگام، خودکشی، قتل، مصرف مواد مخدّر، زنا و ... فرجام موسیقی پاپ، راک و هوی متال است.^۱

- ذکر سه نکته‌ی اخلاقی

در این مکتب، چند نکته‌ی اخلاقی به مریدان تفهیم می‌شود که از همان ابتدا رعایت آن‌ها مهم می‌نماید:

الف) یک شیطانپرست باید بداند که اساس عالم بر پایه‌ی دروغ شکل گرفته و همه‌ی باورهای انسان‌ها ریشه در دروغ دارد. بنابراین، نمی‌توان راست گفت، اگر هم حرف راست بزنید، کسی سخن شما را باور نمی‌کند. در شیطانپرستی هر چیز، منفی اش درست است. هر کسی را گفتند، آدم خوبی است، او بدترین انسان است. بهترین کار، بدترین آن، نزد مردم است.

ب) در شیطانپرستی یک قانون کلی وجود دارد: «دیدن»؛ فقط نگاه کن، بدون تعقل؛ به درستی و نادرستی اعمال توجهی نکن؛ هرچه پیشوایان انجام دادند درست است؛ فقط تکرار کن و نه تعقل؛ لازم نیست به حق و حقیقت اعمال دست پیدا کنی؛ فقط به خودت نگاه کن و هرچه را که خوشت می‌آید عمل کن.

ج) شیطانپرست‌ها در پی راه اندازی اخلاقی جدید برای جهّنمنیان

هستند و آن اخلاق قوم لوط است. اعمال زشت قوم لوط را مرتکب شده، روزبه روز هم جنس‌خواهی بی‌سابقه‌ای را ترویج می‌کنند. با تلاش و پی‌گیری آن‌ها ازدواج هم‌جنس‌گرایان در اکثر کشورهای آزاد به صورت قانون در آمده است.^۱

جمع‌بندی

در این اوراق کوتاه در پی آن بودیم تا در قالب مقایسه‌ای کوتاه، بین اخلاق مکاتب عرفانی جدید و اخلاق در دین اسلام، نشان دهیم متأسّفانه اکثر مکاتب جدید، درون‌مایه‌های اخلاقی را فراموش کرده‌اند و به اخلاقی غیر از اخلاق موجّه، دست می‌یازند؛ اخلاقی که در آن بی‌اخلاقی تبلیغ و خود یک اخلاق حسن‌هه محسوب می‌شود. گزینش این چهار مکتب از این‌رو بود که از مکاتب انحرافی دیگر موفق‌تر بوده و متأسّفانه در تمام جهان و پس از آن در کشور ما - ایران - نسبت به مکاتب دیگر در جذب جوانان به سوی خودشان کامیاب‌تر بوده‌اند.

متأسّفانه در مکاتب عرفانی جدید، پرداختن به مقوله‌هایی نظیر سکس، مواد مخدّر، موسیقی و الکل به‌وفور یافت می‌شود. دقیقاً همان نکاتی که در اکثر ادیان الهی یک تابو فرض شده و باید با دقت و تحت شرایط خاصّی به آن‌ها نزدیک شد، در عرفان‌واره‌های جدید، حرمت شکسته شده و با صلحه گذاشتن بر آن و ایجاد جذّایت، جوانان را به سوی آن‌ها سوق داده، بر مریدان خویش روزبه روز می‌افزایند.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. جمعی از نویسندهای فرهنگ و دین، ترجمه و زیر نظر: خرمشاهی، بهاءالدین، چاپ اول، تهران: مؤسسه طرح نو، ۱۳۷۴ش.

۳. افتخاری، اصغر و کمالی، علی اکبر، رویکرد دینی در تهائی فرهنگی، چاپ اول، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ش.

۴. راسل، برتراند، جهانی که من می‌شناسم، ترجمه: عباسی، روح الله، چاپ چهارم، تهران: سپهر، ۱۳۴۶ش.

۵. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، چاپ چهارم، تهران: نشر البرز، ۱۳۸۳ش.

۶. توییچل، پال، اکنکار کلید جهان‌های اسرار، ترجمه: اهرپور، هوشنگ، تهران: نشر زرین، ۱۳۷۹ش.

۷. کدامر، تا دو داگلاس منسون، اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، ترجمه: جلالیان، مهیار، تهران: ناشر نور و صوت ایستادیس، ۱۳۸۰ش.

۸. سیمپسون، پتی، پالجی، ترجمه: البرزی، مریم، چاپ اول، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۷ش.

۹. توییچل، پال، ندای الهی، ترجمه: جعفری، رضا، چاپ دوم، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۷ش.

۱۰. توییچل، پال، سرزمین‌های دور، ترجمه: اهرپور، هوشنگ، چاپ اول، تهران: نشر زرین، ۱۳۷۹ش.

۱۱. توییچل، پال، دنای بیر، ترجمه: اهرپور، هوشنگ، چاپ چهارم، تهران: نشر زرین، ۱۳۸۰ش.

۱۲. توییچل، پال، آک-ویدایا (دانش باستانی پیامبری). ترجمه: اهرپور، هوشنگ، چاپ دوم، تهران: نشر زرین. ۱۳۸۰ش.
۱۳. اوشو، اینک برکه ای کهن. ترجمه: سعدوندیان، سیروس، تهران: انتشارات نگارستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
۱۴. اوشو، خربان قلب حقیقت مطلق، ترجمه: شنکایی، مرضیه، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۱ش.
۱۵. سورتی، کریشنا، شعله‌ی حضور و مدیشنس، ترجمه: مصطفی، محمد جعفر، چ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵ش.
۱۶. سورتی، کریشنا، رهایی از دانستگی، ترجمه: لسانی، مرسد، تهران، نشر بهنام، چ اوّل، ۱۳۸۲ش.
۱۷. سورتی، کریشنا، تعالیم کریشنا سورتی، ترجمه: مصطفی، محمد جعفر، چ اوّل، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ش.
۱۸. سورتی، کریشنا، تارو پوداندیشه، ترجمه: ملک زاده، رضا، چ اوّل، تهران: نشر میرا، ۱۳۷۶ش.
۱۹. سورتی، کریشنا، شعله‌ی حضور و مدیشنس، ترجمه: مصطفی، محمد جعفر، چ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵ش.
۲۰. کریمی، حمید، جهان تاریک، چاپ اوّل، قم: ناشر بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.

مقالات:

- قربانی، عسکر، «چیستی اخلاق و فضایل اخلاقی»، در: فصل نامه‌ی اخلاق، شماره‌ی ۱۱، سال ۱۳۸۷ش.
- سبحانی، جعفر، «اخلاق»، فصل نامه کلام اسلامی، شماره‌ی ۳۳، سال ۱۳۷۹ش.



- مشهدیان، وهاب، «معنویّت یا رهایی از معنویّت»، فصل نامه آینین سلوک، شماره‌ی ۱۸، ۱۳۸۸ش.
- مشهدیان، وهاب، «اکنکار و عقیده‌ی جاهلی تناسخ»، پگاه حوزه، شماره‌ی ۲۸۹، سال ۱۳۸۹ش.

سایت‌ها:

- www.Satanc8.blogfa.com
- www.xekiaz1000.blog.com

«معنویت» و «ولایت»

حجۃ الاسلام والمسلمین باقر فخار^۱

چکیده

«معنویت»، حقیقتی آشنا و آشکار برای آدمی است، که عشق به آن، و کوشش برای وصول به حریم آن، انسان را وادار به تلاش و مجاهدت ساخته است، ولی از آنجا که عالم «معنویت» ماورای عالم مادی است و انتقال از این به آن، برنامه و امام لازم دارد، ناچار، «معنویت» قرین «ولایت» شده است. زیربنای «معنویت ولایی»، معرفت به مقام صاحب ولایت است، که هر کس نه از این صراط گذشت، در وادی طلب، گم گشته، به هلاکت رسید. از همین روی، در مقام اثبات و ثبوت - به دلیل عقل، نقل و تجربه - شرط انتقال به عالم ملکوتی معنویت، معرفت و تسليم نسبت به ولایت حضرت علی مرتضی علیہ السلام است.

بر این اساس، «معنویت» یا به صورت «معنویت معرفتی ولایی» تحقق می‌یابد که سالکش را به «لقاء الله» می‌رساند، و یا در قالب «معنویت تصنّعی» نمود پیدا می‌کند که سالکش را در بیان طلب به ورطه‌ی هلاکت می‌کشاند؛ گرچه ممکن است تلاشش را به اندک چیزی

۱- استاد و پژوهشگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم.

شگفتانگیز، مثل درمان دردهای صعب العلاج یا پس‌گویی و پیش‌گویی و ... پاداش دهند.

واژه‌های کلیدی

معنویت، ولايت، معنویت معرفی، معنویت تصنیعی.

معنویت و ولايت

پرچم «معنویت» بر بام بلند گیتی در اهتزاز است، و جان انسان‌ها را به تماشای خود کشانده و روح بشر امروزین را مسحور نموده است؛ زیرا معنویت، هم آوای فطرت آدمی آفرینش شد. از همین رو، این حقیقت-معنویت- هر کجا یافت شود، روان هر زن و مردی در رویارویی با آن سر تعظیم فرود می‌آورد. و شگفتانگیز آن که امور پرجاذبه‌ای چون: «قدرت»، «ثروت» و «شهرت»، در مقابل آن رنگ باخته و کرنش می-کنند؛ لذا می‌بینیم انسانهای قدرت‌پیشه و مردان ثروت شعار و جوانان شهوت‌مدار و زنان کرشمه‌پرداز در حریم «معنویت» زانوی ادب بر زمین می‌زنند. از همین رو، باید گفت: واژه‌ی «معنویت»، مقدس‌ترین و پر جاذبه‌ترین فطرت بشری است که همه می‌توانند آن را در کنند، ولی نمی‌توانند آن را وصف نمایند؛ چراکه برخاسته از درون آدمی است و جان آدمی ریشه در عالم ملکوت دارد و آشکار است که حقایق ماورایی را نمی‌توان در الفاظ محدود مادی گنجاند که آن حقایق بسیار بلند است و این الفاظ بسیار کوتاه؛ مگر آن که الفاظ اشارتی باشد بر آن حقایق بلند ملکوتی.

و آن‌گاه که واژه‌ی «معنویت» با کلمه‌ی «ولايت» قرین گردد، معنای ویژه‌ای می‌یابد که هم انگیزه می‌شود برای تحصیل «معنویت»، و هم راهی عملی است برای تحقق آن حقیقت، و از این‌رو، حقیقت و معنای

این واژه را نیز نمی‌توان در قالب الفاظ سامان داد مگر آن‌که واژه‌ها نشانه‌ای بر آن معانی باشند.

بر این اساس، نگارنده به حول و قوه الهی سر آن دارد که به تبیین و تفسیر «معنویت ولایی» پرداخته و مراتب و اقسام آن و راه رسیدن به آن را به رشته‌ی تحریر کشد؛ چراکه بر این اعتقاد است که معنویت حقیقی قابل دست‌یابی نیست مگر در پرتو ولایت مولای موحدان علی علی‌الله؛ و این اعتقاد به گواهی ادله‌ی عقلی و نقلی در مقام اثبات، و به تجربه‌ی مردان دین‌مدار در مقام ثبوت، با واقعیت آفرینش انطباق دارد.^۱ آن‌چه را که نام «معنویت» بر آن نهند و از شعاع ولایت آن حضرت خارج باشد، سراب است و تصنیع، و حاصلی ندارد جز بر باد رفتن عمر.^۲

به‌هر حال، لازم است شروع سخن با پژوهشی کوتاه درباره‌ی واژه‌های کلیدی بحث - «معنویت»، «ولایت»، «معرفت» و «تصنیع» - باشد، تا از این دریچه، آغاز انسی شود بین خواننده‌ی محترم و نویسنده‌ی بی‌بضاعت.

معنویت

این کلمه از سه جزء ترکیب شده است: ۱- «معنی» یا «معنی»؛ ۲- «یا مشدّد» نسبت؛ ۳- «تا» مصدری.

در اصطلاح دانشمندان «علم نحو» این واژه را «مصدر صناعی» می‌گویند. بنابراین، اگر اصل واژه‌ی «معنویت» را «معنی» که «مصدر میمی» است بدانیم، «الف» آن‌که منقلب از «یاء» است به «واو» تبدیل

۱ و ۲- با امید به فضل پروردگار عالم، در ادامه‌ی این نوشتار با بیان بعضی از آن دلایل، روشن خواهد شد که «معنویت تصنیعی» غیر از «معنویت ولایی» و «معرفتی» است.

می‌شود و سپس «یاء مشدّد نسبت» به آن ملحق می‌گردد، و در نتیجه، کلمه‌ی «معنوی» به وجود می‌آید. آن‌گاه «تاء» مصدری نیز به آن ملحق شده و ثمره‌ی این الحاق، ترکیب واژه‌ی «معنویت» است. اما اگر ریشه‌ی «معنویت» را «معنی» - مثل «مهدی» و «مرمی» - بدانیم، اسم مفعول است. در این صورت، «یاء لام الفعل» تبدیل به «واو» و «واو» اسم مفعولی آن حذف می‌گردد، و در نتیجه، واژه‌ی «معنوی» به دست می-آید؛ مثل «مهدوی». بعد از آن، «تاء» مصدری نیز به آن ملحق شده و ساختار کلمه‌ی «معنویت» کامل می‌شود؛ مانند؛ «مهدویت»، که در این صورت، اسم مفعول به معنای «مصدر» استعمال شده است.

پس از بررسی صرفی واژه‌ی «معنویت» به معنای لغوی آن می‌پردازیم: برای روشن شدن معنای «معنویت» ضروری است معنای آن در مرحله‌ی اول و دوم بیان شود؛ زیرا آن دو مرحله زیربنای مرحله‌ی سوم است.

معنای «معنی»: در بعضی از کتاب‌های لغوی، مثل «المنجد» و «التحقيق فی کلمات القرآن»، برای این واژه دو ماده‌ی اصلی - عنی و عنو - بیان کرده‌اند و برای هر ماده معنای ویژه‌ای را ذکر کرده‌اند، اما احمد بن فارس، تعبیر فنی تری را ذکر کرده، می‌نویسد:

«عنی: العین والنون والحرف المعتل اصول ثلاثة: الاول القصد للشیء بانكماش فيه و حرص عليه، والثاني دال على خضوع و ذل و الثالث ظهور الشیء و بروزه». ^۱

لیکن اقتضای فقه اللغة و تأمل در کلمات واژه‌شناسان عرب، ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که این واژه - معنی - قصد تنها را دلالت نمی‌کند؛ همان‌گونه که نمی‌توان آن را فقط به معنای خضوع و خشوع دانست. و بر ظهور و ابراز به تنها‌ی نیز وضع نشده است و سر آن این

۱- معجم مقایيس اللغة، ص ۶۷۸

است که به حسب مبنای صحیح در کلام عرب، اشتراک معنوی وجود ندارد؛ حتی در مثل «قعد» و «جلس».¹

بنابراین، بین «عني» و «قصد» تفاوت است: «عني» عبارت است از آن مقصودی که پنهان است و انسان با خضوع و کرنش و حرص و ولع به دنبال آن بوده، آن را به دست آورد، که در این صورت، آن مقصود پنهانی یا خود به خود برای دیگران آشکار می‌شود و یا خود شخص آن را ابراز و اظهار می‌کند. بر این اساس، «عني» یعنی مقصودی غیر محسوس که انسان در پی دسترسی به آن به کوشش و کرنش پرداخته و با تلاش به دست آورده و هنگام رسیدن به آن یا خودبه‌خود آشکار می‌شود و یا خود شخص آن را ابراز و هویدا می‌کند.²

به اعتبار همین نکته است که به مدلول کلام، «عني» گفته می‌شود؛ زیرا وقتی گوینده سخن در ذهن خویش مطلبی و خواسته‌ای دارد، همّت می‌کند که آن مطلب ذهنی خویش را - که از شنونده پنهان و در نتیجه از دسترس حواس مخاطب نیز خارج است - توسط الفاظ به غیر خودش ابراز کند، آن مقصود پوشیده را که با ابزار لفظ ابراز شده، معنا می‌گویند؛ گرچه همین عملیات را به اعتبارهای گوناگون، نامهای متعدد می‌نهند؛ مثلاً به اعتبار این که الفاظ بر آن امر ذهنی دلالت می‌کند، الفاظ

۱- در بحث الفاظ علم اصول الفقه نگارنده این مطلب را به اثبات رسانده است که الفاظ ممکن است در جنس معنی مشترک باشند اما در نوع آن اختلاف داشته باشد مثل «جلوس» و «قعد» که در اصل نشستن مشترکند، اما نشستن از حالت قیام را عرب «قعد» که می‌گوید و نشستن از حالت غیر قیام را «جلوس» می‌گوید. لذا نشستن بین سجدتين را «جلسة الاستراحة» می‌گوید، نه «قعد الاستراحة».

۲- پس از این - انشاء الله - خواهد آمد که امر خارق العادة‌ای که از انسان‌ها معنوی سر می‌زند یا با اراده و قصد ابراز است که اگر به امر حق نباشد بلکه شخص معنوی خود ابراز کند این افراد را مذمت کرده‌اند تا آنجا که گفته‌اند: «الكرامة حيض الحال» و البته این در صورتی است که «تصنیعی» نباشد. و یا بدون اراده آثار معنویت شخص ظهور می‌کند، که این گونه افراد معنوی دارای مراحل و مراتب هستند، که بخواست حضرت حق جل وعلا در ادامه این نوشتارها خواهد آمد.

را «دال» و آن مطالب ذهنی را «مدلول» می‌خوانند، و به اعتبار این که مخاطب از آن الفاظ مقصود متكلم را می‌فهمد، آن مطالب ذهنی را «مفهوم» می‌نامند.

بر همین پایه، در عرف مشاهده می‌کنیم متكلمی که هم رتبه و یا در مرتبه‌ای پایین‌تر از مخاطب قرار گرفته، سعی می‌کند با کرنش و خصوع مطالب ذهنی خود را القا کند؛ یعنی سعی می‌کند با کمک جستن از الفاظ، همراه با خصوع و خشوع، خواسته‌ی ذهنی خود که از حواس مخاطب پنهان است را به مخاطب هم ردیف، یا بالاتر از خود برساند. شما می‌توانید هنگام سخن گفتن یک انسان معمولی با یک انسان قادر تمند یا ثروتمند این حقیقت را مشاهده کنید.

بر عکس آن، وقتی است که متكلم در رتبه‌ای بالاتر از مخاطب قرار دارد؛ در این هنگام، می‌توان خصوع و کرنش را در چهره‌ی مخاطب دید که متواضعانه در فهم و رسیدن به معنای الفاظ چنین متكلمی می‌کوشد. از همین رو، می‌توان چنین مخاطبی را سزاوار واژه‌ی عبودیّت یافت که در مقابل گوینده‌ی سخن، سر تسليم فرود آورده است.

اکنون که تا حدودی مفهوم واژه‌ی «معنی» روشن شد، به توضیح مفهوم واژه‌ی «معنوی» می‌پردازیم. گفته شد که این واژه از دو جزء «معنی» و «یاء نسبت» ترکیب شده است که در علم نحو، آن را «منسوب الیه» می‌گویند. می‌دانیم که «نسبت» از عوارض ذات الاضافه است که دو طرف لازم دارد، یعنی هر «منسوب الیه» نیازمند یک «منسوب» است تا معنای «نسبت» محقق شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «زهیرین قین، علوی است»، زهیر «منسوب» و علوی «منسوب الیه» است؛ یعنی زهیر به حضرت علی علیّه السلام منسوب است؛ به این معنا که او به ولایت آن حضرت معتقد است و از پیروان آن حضرت به شمار می‌رود.

بر این پایه، معنوی «منسوب‌الیه» است و آن فردی که به او نسبت «معنی» داده شده «منسوب» محسوب می‌شود؛^۱ یعنی کسی که منسوب به معنا است. به بیان دیگر، فردی که وجهه‌ی همتش مقصدی غیر محسوس است و توجهش به ماورای عالم ماده است و به مرتبه‌ای از آن دست یافته و آثار رسیدن او به آن حقایق ماورایی در رفتار و گفتار و پندار او آشکار شده، چنین فردی را «انسان معنی» گویند؛ زیرا چنین انسانی با اوج گرفتن به آسمان «معنیت» از قید و بند این زندان خاکی رهایی یافته و عالم وسیع و بسیار گسترده‌ی ملکوت را به تماشا نشته و آن هنگام که از قله‌ی بلند عالم نورانی معنوي بر این دارالظلمه‌ی دنیا می‌نگرد، حقارت ذلت و تنگی این عالم را مشاهده نموده و از دامها و حیله‌های این جهانی، مثل دروغ، ظلم، کلام‌بهرداری، تزویر، آز، حسد، ثروت‌اندوزی، قدرت‌مداری، شهرت‌خواهی، شهوت‌پرستی، زیاده‌خواهی، ریاست‌پرستی و ... متنفر می‌شود و نورانیت آن عالم را می‌چشد و صفا و صداقت، مروت و مردانگی، عدالت و خدمت، احسان و ایشار، عفو و صبر و حلم و ... را نشانه‌ای از آن عالم نور در ظلمت-کده‌ی دنیا می‌یابد؛ لذا از آن پلشی‌ها اجتناب و خود را به این زیایی‌ها می‌آراید. به انسانی که در این موقعیت قرار می‌گیرد «معنی» می‌گویند.

پیش از این گفته شد که واژه‌ی «معنیت» مصدر جعلی و صناعی است و آن گاه که عرب بخواهد مجموعه‌ی صفات مربوط به آن لفظ را اراده کند، آن لفظ را به مصدر جعلی و صناعی تبدیل می‌کند؛ مثلاً واژه‌ی «انسان» دلالت می‌کند بر معنای مخصوصی که عبارت است از «حیوان ناطق» - همان‌گونه که مشهور است - اما اگر عرب بخواهد تمام

۱- النحو الواقي، ج ۴، ص ۶۵۷؛ و شرح رضي بر شافعیه ابن حبيب، ج ۲، ص ۱۳.

ویژگی‌های انسانی را اراده کند، می‌گوید: «انسانیت»، که در این صورت، از آن معنای اول خود تهی می‌شود و باردار صفات و ویژگی‌های انسانی می‌شود. بنابراین، «انسانیت»، یعنی صفا، صمیمیت، مهربانی، شفقت، عدالت، همنوع‌دوستی، عدالت، کمک به دیگران، گذشت، ایشار و ...^۱ لذا گفته می‌شود: انسانیت اقتضا می‌کند آدم دروغ نگوید، خیانت نکند؛ یعنی تمام صفات نیکو و سلب همگی صفات زشت و پلشت.

بر این پایه، باید گفت: «معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های «معنی». به دیگر بیان، واژه‌ی «معنویت» در مقابل کلمه‌ی «مادیت» قرار دارد و کلمه‌ی «معنی» نیز در مقابل «ماده» است. روی این حساب، «عالی معنی»، یعنی آنچه مقصد و مدلول و هدف و ماورای این جهان مادی است؛ همان‌گونه که «معنای کلام» یعنی آنچه ماورای این الفاظی است که متکلم آن را تلفظ کرده است و هدف و مقصد گوینده است که مخاطب آن را دریابد.

پس «معنویت»، به حسب مفهوم لفظی و مصدر صناعی بودنش، در مقابل امر دیگری قرار دارد؛ مثل «معنی» که در مقابل «لفظ» قرار می‌گیرد. «معنوی» یعنی منسوب به معنای لفظ، و «معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های معنای لفظ. «معنویت»، «معنی» و «معنی» در بحث اصلی ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید در مقابل چیزی قرار داشته باشد و آن چیز «مادیت»، «مادی» و «ماده» است.

مفهوم از «معنویت» در بحث ما، «معنویت» در مقابل واژه‌هایی از قبیل «مادیت» و «دنیویت» و ... است. واضح است که در این صورت

۱- النحو الوافي، ج ۳، ص ۱۸۶.

«معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های عالم ماورای این عالم ماده، مثل: پاکی، منزه بودن، سورانی بودن، صلح و صفا، علم، شعور، خلوص، نبودن جنگ و نزاع، نبودن حرف لغو، عدم محدودیت، وسعت، قدرت و اطمینان قلب، آرامش روحی و ... در مقابل «مادیت» و «دنیویت» که جهانی است پر از حقد، کینه، نزاع، جنگ، خونریزی، پلشی، ضعف، اضطراب، ترس، وحشت، کوچکی، بلا، درد و

ولايت

واژه‌ی «ولايت» از اصل «ولی» مشتق و از کلمات ذات الاضافه است که دو طرف لازم دارد. اصل معنای آن عبارت است از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر به گونه‌ای که چیز سومی بین آنها فاصله نشده باشد؛^۱ خواه این قرب و نزدیک بودن حسی باشد و خواه معنوی.^۲ نفس قرابت و نزدیک بودن معنای ولايت نیست، بلکه این قرب و نزدیک بودن از آن جهت است که یکی مالک و مدبر امور دیگری باشد. به دیگر بیان، از تحقق نسبت ولايت بین دو نفر دو نسبت به وجود می‌آید: ۱- ولی؛^۳ ۲- مولیٰ عليه؛ که ولی، صاحب امر و مالک و مدبر مولیٰ عليه است؛ مثل: ﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛^۴ ولذا ولی در حقیقت متولیٰ مولیٰ عليه است: ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّ الصَّالِحِينَ﴾.^۵

بر همین اساس، ابن منظور می‌گوید: «... ولی اليتيم الذي يلی امره و يقوم بکفایته... والولي و المولى واحد في کلام العرب و منه قول سیدنا:

۱- مفردات راغب، ص ۸۸۵

۲- التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰.

۳- بقره / ۲۵۷.

۴- اعراف / ۱۹۶.

«من کنت مولاه فعلی مولاه ای من کنت ولیه...»^۱ بنابراین، «ولایت» متولی امور کسی شدن است.

موارد کاربرد واژه‌ی «ولایت»

این کلمه دارای کاربردهای گوناگونی است؛ مثلاً بحث ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیؑ، در مقابل اهل سنت، یک بحث «کلام عقلی و نقلی» است؛ همان‌گونه که بحث از حکومت دینی در زمان غیبت حضرت حجه بن الحسن عاشوریؑ که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می‌شود، یک بحث فقهی است.

اهل معنویت، ولایت را بر معانی مختلفی اطلاق می‌کنند،^۲ اما در این نوشتار به «ولایت» فقط از سه زاویه نگریسته می‌شود:

- ۱- ولایتی که پایه‌ی اصلی برای به دست آوردن «معنویت» است؛
- ۲- تحصیل غایت معنویت که معرفت شهودی فضایل و مناقب حضرت محمد و آل محمد ؓ باشد؛
- ۳- حصول ولایت برای انسانی که حائز رتبه‌ی «معنویت» شده است.

کرامتی که ریشه در ولایت دارد یکی از آثار معنویت معرفتی است.

گوهر معنویت

«معنویت»، یعنی توجّه به حقیقت درونی خود و به دست آوردن خواسته‌های آن؛ زیرا هر انسانی با هر مرام و مذهبی در موقعیت‌های ویژه‌ای به این واقعیت رسیده است که در ورای این جسم و خواسته‌هاش، واقعیتی دیگر نهفته است، با خواسته‌های متفاوت، مثل:

۱- لسان العرب، ماده‌ی «و، ل، ی».

۲- به فضل الله تبارک و تعالی تفسیر و تقسیم آن در پیش است.

صفا، صمیمت، مروت، عدالت، مهربانی، اتکا به قدرتی بی‌نهایت، آرامش، فدا شدن در مقابل کمال مطلق، عشق و ... که در تضاد کامل با خواسته‌های حیوانی و جسمانی خویش است. مثلاً وقتی آدمی، پرخوری یا پرحرفی می‌کند در خود احساس سنگینی، کسالت، نفرت از خویشن خویش می‌یابد، با این‌که در حقیقت خواسته‌های جسمانی و حیوانی خویش را اشبع کرده، اما این‌گونه احساسات کاشف از آن خویشن خویش است که در پس پرده‌ی جسمانیت و حیوانیت خویش پنهان است. بر همین اساس، گویند: «پرخوری، پرحرفی و پرخوابی، پرخاری است»؛ چرا که پرخوردن و پر‌حرفی، خار بر روح فروبردن است.

این چنین واقعیتی را ما با نام‌های «روح»، «انسانیت»، «عقل»، «شعر» و «فطرت» و ... می‌شناسیم که وجه تمایز انسان با دیگر موجودات عالم است و آن کسانی که آن را یافته و به خواهش‌های آن اهمیت داده و آن را احیا کرده‌اند و خواسته‌های جسمی و حیوانی خود را به مدیریت آن وانهاده‌اند، «انسانی معنوی» و «آدمی با معنویت» می‌دانیم. «معنویت» با ذات آدمی درهم آمیخته و در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی انسان‌ها یا به صورت نهان و یا آشکار در بستر جامعه‌ی بشری جریان داشته و خواهد داشت؛ چراکه همزاد انسان و بلکه حقیقت انسان بر آن استوار است و همیشه متفکران و نخبگان جوامع بشری آن را مدنظر داشته و خواهند داشت و هیچ کسی را توان انکار آن نیست.

در دوران معاصر، یعنی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، در دانشگاه پیردین آمریکا، به صورت رسمی و کلاسیک به امر مهم معنویت پرداخته شد. ویلیام وست در مقاله‌ی «معنویت چیست؟» می‌گوید:

«پرسنر الکینز و گروه محقق او تصمیم گرفتند که «معنویت» را از دیدگاه انسان‌گرایی و پدیدارشناسی بررسی کنند. این پژوهشگران

درباره‌ی مفهوم معنویت از نظر افراد جامعه تعریفی را ارایه دادند که عبارت است از:

"معنویت از واژه‌ی لاتین «اسپیریتوس»^۱ به معنای «نقش زندگی» یا «روشی برای بودن و تجربه کردن» است که با آگاهی یافتن از یک بعد غیر مادی به وجود می‌آید و ارزش‌های قابل تشخیص آن را معین می‌سازد. این ارزش‌ها به دیگران، خود، طبیعت و زندگی مربوط‌اند."^۲

به هر حال، واژه‌هایی چون «معنویت»، «روحانیت» و «عرفان»، اشاره به ارتباط بُعد پنهان و نهان این قالب جسمانی و مادی به قدرتی برتر ولایزال دارند که در شریان‌های آدمی جریان داشته و مورد قبول و باور همه‌ی انسان‌ها است؛ گرچه در چگونگی آن ارتباط و حقیقت آن قدرت لایزال و چگونگی رسیدن به آن ارتباط، اختلاف نظر وجود دارد.

اقسام معنویت

آنچه بدیهی می‌نماید این است که انسان‌ها، به ویژه آنها بی که گام در وادی «معنی» می‌نهند، به اعتبار دیدگاه، اعتقاد، هدف و روش سلوکی گوناگون‌شان، دارای مراتبی متفاوت‌اند که آنان را بر اساس این اختلاف می‌توان در دسته‌بندی‌های متمایز از یکدیگر جدا کرد؛ مثلاً می‌توان گفت انسان‌های معنوی، یا به یکی از ادیان معتقد هستند یا به هیچ مذهبی وابستگی ندارند، و در صورت دوم، یا معتقد به ماوراء الطیعه هستند، یا به این حقیقت نیز بی‌اعتقادند، و اگر تعلق به مذهبی دارند، یا

1 -Spiritos.

2 -www.namaava.com/spiritualityg.html.

مذاهب آسمانی یهودی یا مسیحی یا مسلمان را باور دارند، یا معتقد به مذاهب غیر آسمانی هستند.

هر کدام از افرادِ وابسته به دسته‌بندی‌های فوق را نیز می‌توان به حسب هدف تقسیم نمود. به این بیان، هدف از سلوک معنوی، یا قرب به آن مبدأ اعلی است، یا به دست آوردن قدرت برتر از دیگر انسان‌ها و خود نمایی است. همچنین این رده‌بندی را می‌توان در مقدار زحمت و مجاہدت‌های افراد نیز عنوان کرد.

از آنجا که تحقیق و پژوهش در این وادی وسیع، کاری طاقت فرسا و خارج از حوصله‌ی عموم خوانندگان محترم است، لذا نگارنده در یک تقسیم‌بندی کلی، هدف اصلی از سلوک در گلستان معنوی را مشخص کرده و راه کارهای عملی آن را به خواست ایزد منان به رشته‌ی تحریر می‌کشد و از بیان نمودن تفاوت‌ها دریغی روانمی‌دارد.

«معنویت» مطرح روزگاران، خصوصاً در عصر ما دو نوع است:

نوع اول: «معنویت معرفتی» که در پرتوالیت حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام قابل دست‌یابی است.

نوع دوم: «معنویت تصنّعی» که خارج از شعاع ولایت آن حضرت است. آن‌چه این حقیر به حول و قوه‌ی الهی بر آن تعهد می‌نماید که به حسب بضاعت مزاجة خویش به تشریح تمام جوانب آن پردازد، «معنویت معرفتی» است. در ضمن آن نیز اشاراتی به ویژگی‌های «معنویت تصنّعی» و تفاوت‌های آن با «معنویت معرفتی» خواهد شد.^۱ زینده‌ی این مقال است که ختم آن به کلامی از حافظ حسین کربلایی تبریزی باشد، تا پیش درآمدی شود برای شروع در تفسیر «معنویت معرفتی»:

۱- تشریح «معنویت معرفتی» و «معنویت تصنّعی» به خواست خداوند متعال در بخش‌های بعدی نوشتار و شماره‌های آتی فصلنامه‌ی اخلاق دنبال خواهد شد.

«مخفی نماند فیضی که از مبدأ قیاض، فایض می‌شود، به مدینه‌ی علم حضرت رسالت پناه محمدی ﷺ، نازل می‌گردد، و در آن مدینه، حضرت امیر المؤمنین علیّ علیه السلام است؛ به فرموده‌ی حديث صحیح «أَنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَىٰ بَابِهَا»؛ و مدینه را داخل شدن بدون در، صورتی ندارد. پس سایر اولیا و اوصیا، خواه در زمان نبیّ ما و خواه در دوران سایر انبیاء، فیض از آن در می‌یابند و حضرت رسول الله ﷺ فرموده: «يَا عَلِيًّا كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سَرًا وَ مَعِ جَهَرًا». حضرت شاه قاسم انوار هاشمی^۱ این حديث شریف را به خلیه‌ی نظم درآورده:

با همه‌ی انبیا آمده‌ای در خفا
ظاهر با مصطفی، شاه سلام علیک
هم چنان که هر نبی حامل نشئه‌ای از نشئات خاتم انبیاء ﷺ است، صاحب
تأیید او نیز حامل نشئه‌ای از نشئات علیّ مرتضی علیه السلام است. و مؤید این سخن
است آنچه ثعلبی- که از اکابر مفسرین است - در تفسیر خود آورده که در
حضور رسول اکرم ﷺ حکایت عرش بلقیس و آوردن به یک طرفه‌العين از سبا
مذکور می‌شد، حضرت پیغمبر ﷺ فرمودند: «نیاورد آن را مگر علیّ بن
ابی طالب علیه السلام». معنی این سخن راجع به آن است که گرچه ظاهراً آصف بن
برخیا آورد، اما به امداد علیّ بن ابی طالب بود علیه الصلوٰة و السّلام؛ و مبدأ
سلسله‌ی جمیع اولیا و عرفاء و علماء و صلحاء و زهاد و عباد آن حضرت علیه السلام است.
ای مصحف آیات الله‌ی رویت

وای سلسله‌ی اهل ولایت مویت

سرچشم‌هی زندگی لب دلچویت

محراب نماز عارفان ابرویت

پس هر که را نشئه‌ای از ولایت و زهادت و عبادت و علم و عرفان و

تقوی و هدی رسیده از آنجا رسیده و ال‌فلان.^۱

^۱- روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۱۳۴.

متابع

١. قرآن کریم.
٢. علامه راغب اصفهانی (م ٤٢٥)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: داودی، صفوان عدنان، چاپ اوّل، بیروت: الدار الشامیة، ١٤١٢ق.
٣. قاضی عبد النبی بن عبدالرسول الاحمد نگری زنده به سال ١١٧٣، جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون - دستورالعلماء، تصحیح: قطب الدین محمود بن غیاث الدین علی الحیدرآبادی، افسٰت، بیروت: مؤسّسه الاعلمی للمطبوعات، ١٣٩٥ق.
٤. ابوالحسین احمد بن فارس بن ذکریا (م ٣٩٥ق)، معجم مقاييس اللغة، تصحیح: عوض مرعب، محمد...، بیروت: دار احیاء التراث العربی ١٤٢٩ق.
٥. حسن، عباس، النحو الواضی، افسٰت، تهران: ناصر خسرو.
٦. الاسترآبادی، الشیخ رضی الدین محمد بن الحسن (م ٩٦٨ق)، شرح شافیه ابن حاچب، تصحیح: محمد نورالحسن و ... بیروت: دارالکتب العلمیّه، ١٣٩٥ق.
٧. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، طهران: وزارت ارشاد اسلامی، ١٣٧١ش.
٨. نمازی شاهرودی، علامه شیخ علی، مستدرک سفینۃ البحار، (م ١٤٠٥ق) قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤١٨ق.
٩. فخار، باقر، سقای معرفت، چاپ دوم، اصفهان: اقیانوس معرفت، ١٣٨٨ش.
١٠. کربلایی تبریزی، حافظ حسین، - معروف به ابن الکربلائی (م ٩٨٨ق.)، روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح و تعلیق: سلطان القرائی، جعفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٤٤ ش.